

# ۷ جندے شالور

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز



# ۷ جلدی شالور

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

اهواز، بلوار گلستان، دانشگاه شهید چمران،

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر انجمن های علمی

۰۹۳۳۵۶۳۱۹۸۲

فصل نامه علمی-تخصصی  
انجمن علمی دانشجویان تاریخ  
دانشگاه شهید چمران اهواز

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
مدیرمسئول و سردبیر: محمد حیدرزاده

اعضای گروه دبیران: (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر چپو ئیهاثو، استادیار گروه تاریخ دانشگاه فودان  
محمد افسری راد، دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر علی بحرانی پور، استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر شهرام جلیلیان، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر اسماعیل سنگاری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان  
دکتر محمدرضا غلم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر بهادر قیّم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
سجاد کاظمی، دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر رضا مشکسار، استادیار گروه معماری دانشگاه شیراز

ویراستار: آرش امامی  
مدیر داخلی: حسین مالکی  
مشاور هنری: محمدامین نوبهار

تصویر روی جلد: سردیس مرد اشکانی، متعلق به سده یکم میلادی که در موزه  
متروپولیتن نیویورک نگهداری می شود.

جندے شاہ پور

## راهنمای تدوین و شرایط پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی لازم برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله، پذیرفته خواهد شد. گروه دبیران در ردّ یا قبول و نیز، ویرایش ادبی مقالات آزاد است.
- مقالات ترجمه‌ای می‌بایست همراه با متن اصلی و مشخصات کتاب‌شناسی آن فرستاده شوند.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و گروه دبیران است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- نویسنده متعهد است تا اعلام نتیجه (حداکثر سه ماه از زمان تحویل به مجله) مقاله را به نشریه دیگر ارسال نکند.
- مقاله از طریق سامانه الکترونیکی مجله به نشانی [www.jsmagazine.ir](http://www.jsmagazine.ir) ارسال شود.
- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
  - چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ واژه)
  - واژگان و مفاهیم کلیدی (حداکثر ۵ واژه)
  - بدنه اصلی و متن مقاله
  - نتیجه
  - فهرست منابع و مآخذ
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان مقاله شامل، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی یا مقطع تحصیلی، دانشگاه یا مؤسسه مربوط، شماره تلفن و نشانی پست الکترونیکی ذکر شود.
- در تنظیم ارجاع‌ها و کتاب‌نامه، از «شیوه پانویس کتاب‌نامه شیکاگو» استفاده شود.
  - در ارجاع به یک اثر، فقط مشخصات اصلی آن شامل نام خانوادگی نویسنده، عنوان اثر، جلد و صفحه در پانویس آورده شود و در ارجاع‌های بعدی، برای ارجاع بلافاصله، از (همان، ص.) و برای ارجاع بلافاصله، از شیوه نخست استفاده گردد.
  - در تنظیم کتاب‌نامه، فهرست مراجع براساس نام خانوادگی نویسنده، به صورت الفبایی مرتب شوند و مشخصات کامل آن‌ها ذکر گردد. در مواردی که در شناسنامه اثر (محل چاپ: ناشر، تاریخ انتشار) قید نشده باشد، (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا) جایگزین شود.

از جدول زیر، به‌عنوان الگو، برای شیوه ارجاعات کامل و کتاب‌نامه استفاده شود:

نوع سند	زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل و ارجاع به صفحه	کتاب‌نامه
کتاب با ۱ نویسنده	۱. فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۱۲.	فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده	۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. ص ۱۲۲.	پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. تهران: خیام، ۱۳۷۶.
کتاب با بیش از ۳ نویسنده	۳. حیدری آقایی و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶. ص ۲۳.	حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶.
کتاب با نام نویسنده و مترجم/ویراستار/ به‌کوشش و ...	۴. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۶۵.	دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
کتاب بدون نام نویسنده	۵. تاریخ سیستان، ص ۸۷.	تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴.
مقاله در مجله	۶. آموزگار، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، ص ۱۴.	آموزگار، ژاله. «تاریخ واقعی و تاریخ روایی». مجله بخارا، ش. ۱۶، بهمن ۱۳۷۹. ص ۲-۷۲.
مقاله در دانشنامه	۷. تفضلی، «آتشکده»، ص ۱۰۰.	تفضلی، احمد. «آتشکده»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج. ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸. ص ۹۹-۱۰۱.
مقاله در مجموعه مقالات	۸. دریایی، «ایران ساسانی»، ص ۸۵.	دریایی، تورج. «ایران ساسانی». در تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۲. ص ۸۱-۱۲۲.
پایان‌نامه	۹. زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، ص ۳۵.	زرین کوب، حسین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامه دکتری. دانشگاه تهران، ۱۳-۳۴.
سند	۱۰. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت ایران، سند ۱۵/۱.	مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۲۴. کارتن ۳. پوشه ۲. سند ۱۵/۱.

## شیوه‌نامهٔ دستور خط فارسی

- رعایت مفاد چاپ نهم دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در مقاله‌ها لازم است.
- از جملهٔ مهم‌ترین قواعد این دستور خط می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:
  - فاصلهٔ مجازی باید رعایت شود. در فارسی این نویسه در مواردی که دو حرف به هم نمی‌چسبند ولی فاصلهٔ مرئی ندارند استفاده می‌شود. مثلاً در کلمه‌های «خانه‌ها»، «می‌شود» و «بهره‌وری».
  - برای ترکیب‌های اضافی و وصفی منتهی به «ه» ناملفوظ، مثل «خانهٔ بزرگ»، از نویسهٔ «ی» روی ه استفاده می‌شود. درست: «خانهٔ بزرگ». غلط: «خانه بزرگ»، «خانه‌ی بزرگ»، «خانه ی بزرگ»
  - علامت جمع *ها* هم به صورت بی‌فاصله و هم با فاصلهٔ مجازی به کلمهٔ جمع‌شونده می‌چسبد و هر دو صورت صحیح است: (کتابها و کتاب‌ها) و در چند مورد خاص حتماً با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شود. از این رو اگر همواره با فاصلهٔ مجازی نوشته شود مشکلی پیش نمی‌آید. در هیچ موردی *ها* با فاصلهٔ معمولی نوشته نمی‌شود: (کتاب‌ها) مواردی که حتماً از فاصلهٔ مجازی استفاده می‌شود از قرار زیرند:
    - بعد از های ناملفوظ: خانه‌ها
    - بعد از های ملفوظ که به حرف قبل بچسبند: تشبیه‌ها
    - بعد از ط یا ظ: استنباطها
    - کلمه پردندانه باشد. (بیش از سه دندانه): حساسیت‌ها
    - واژگان خارجی نامانوس: مرکانتیلیست‌ها
    - جمع بستن اسم خاص: حسن‌ها و حسین‌ها
  - عموماً پیشوند جدا (با فاصلهٔ مجازی) نوشته می‌شود (مثال: «هم‌شکل») مگر اینکه به صورت سرهم معنایی بسیط از کلمه استنباط شود (مثال: «همسایه»).
  - پسوند چسبیده نوشته می‌شود (مثل دانشمند) (مگر اینکه حرف آخر جزء اول و حرف اول پسوند هم‌مخرج باشند یا حرف آخر جزء اول ه باشد: نظام‌مند و علاقه‌مند).
  - کلماتی که ترکیب دو یا چند کلمه‌اند در صورتی که معنای کلمهٔ جدید بسیط‌گونه باشد سرهم (مگر اینکه جزء دوم با «آ» آغاز شود) و در غیر این صورت با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شوند: «نیشکر» برای مورد اول (دانش‌آموز به عنوان استثناء) و «آب‌میوه» برای مورد دوم.
  - کرسی همزه با توجه به حرکت حرف پیشین تعیین می‌شود:
    - اگر حرکت پیش از همزه ساکن یا زیر باشد همزه به صورت *ُ* نوشته می‌شود. مثال: هیئت.
    - اگر حرکت پیش از همزه زبر باشد همزه به صورت *أ* نوشته می‌شود. مثال: تأثیر
    - اگر حرکت پیش از همزه پیش باشد. همزه به صورت *وُ* نوشته می‌شود. مثال: مؤسسه.
    - استثناً: اگر حرکت قبل از همزه ضمه باشد و حرف بعد از همزه «و» باشد، همزه به صورت *ئ* نوشته می‌شود. مثال: شئون.

## نقطه‌گذاری

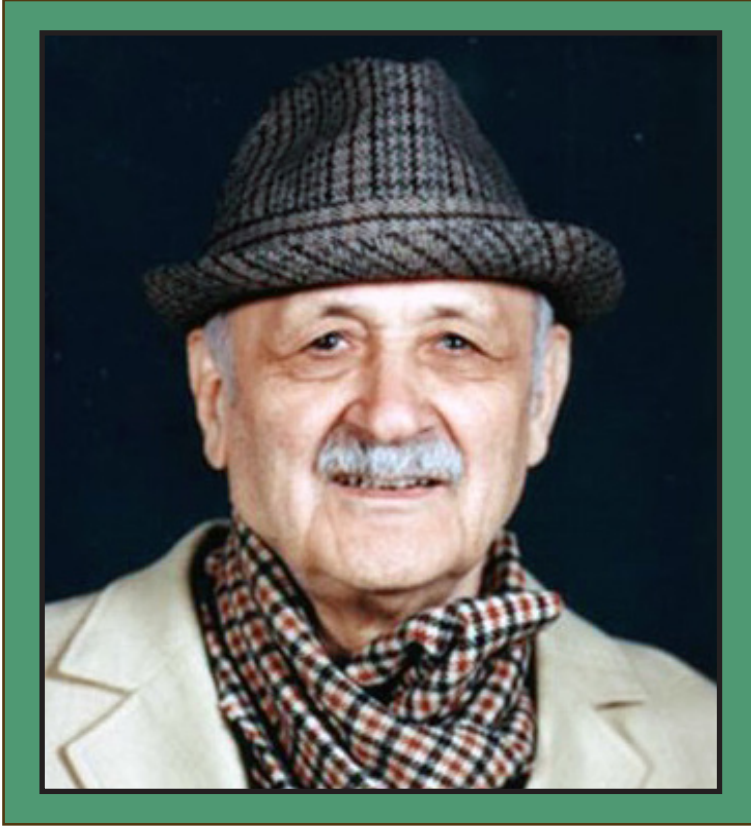
- علامت‌های نقطه‌گذاری به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: منفرد و مزدوج.
- **علامت‌های نقطه‌گذاری منفرد** علامت‌هایی هستند که به‌تنهایی ظاهر می‌شوند و لزوماً با علامت دیگری به کار نمی‌روند. نمونه: نقطه (.) و ویرگول (,).
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- بدون فاصله با نویسهٔ پیشین وارد می‌شوند.
- میان آن‌ها و حرف (الفبای) بعدی یک فاصله وجود دارد.
- درست:
- «دارا انار دارد. سارا انار ندارد.»
- نادرست
- «دارا انار دارد.سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد .سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد . سارا انار ندارد.»
- **علامت‌های نقطه‌گذاری مزدوج** علامت‌هایی هستند که با علامتی دیگر به صورت مزدوج به کار می‌روند. نمونه: کمان به صورت زوج کمان باز ( و کمان بسته ) به کار می‌رود.
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- نویسهٔ باز با حرف پیشین فاصله دارد و حرف بعدی بدون فاصله با آن نوشته می‌شود.
- نویسهٔ بسته بدون فاصله با حرف پیشین نوشته می‌شود. حرف بعدی با آن فاصله دارد.
- درست
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- نادرست
- «دارا(شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا ( شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما )انار دارد.»
- «دارا ( شخصیت محبوب ما ) انار دارد.»
- شمارهٔ ارجاع پانویس، پس از نقطه قرار می‌گیرد نه قبل از آن. مانند: متن<sup>۱</sup>.



به یاد

# عبدالحسین زرین کوب

۱۳۷۸ - ۱۳۰۱



جند شاپور

روند رواج و برگزیدن نام‌های کیانی در میان شاهان و  
شاهزاده‌گان سلاجقه روم

۱

امیر خانمرادی، حسن رضانی، و اعظم شهیدی

---

پرستش میترا در ایران پیش از ساسانیان

۲۷

بهرام روشن‌ضمیر

---

نقش فرایندهای ژئومورفولوژیکی بر محوطه باستانی سنجر

۴۵

امیر صفاری، رضا معتمد، علیرضا سرداری زارچی، و بیژن باجوروند

---

دریاچه هامون در روایات ملی ایران و جایگاه آن در  
آخرزمانی زردشتی

۶۵

حسین مالکی لوطکی و عباس پارساطلب

---

دوران اوج جاده ابریشم مابین چین و امپراطوری روم  
(حدود ۹۰-۱۳۰ میلادی)

۸۲

جی. تورلی، ترجمه کلثوم غضنفری و احسان‌الله سبط‌الشیخ

---

اشکانیان و دیگر شاهزادگان اشکانی مروج ادیان خارجی

۹۶

دیتر متسلر، ترجمه رضا اردو

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

## روند رواج و برگزیدن نام‌های کیانی در میان شاهان و شاهزاده‌گان سلاجقه روم

امیر خانمرادی<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)

حسن رضانی<sup>۲</sup>

اعظم شهیدی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۳

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۲۴

### چکیده:

حکومت سلاجقه روم در حدود ۴۷۰ هـ. ق با جدا شدن از حکومت سلجوقیان بزرگ به همت یکی از بزرگان این خاندان به نام سلیمان بن قتلمش در بخشی از سرزمین جدایی ناپذیر روم در قلب امپراتوری بیزانس یعنی در منطقه آسیای صغیر تاسیس گردید. با تاسیس این سلسله شاهد نفوذ، احیا و گسترش هویت فرهنگ ایرانی، زبان فارسی و به کارگیری روش سیاست-مداری و احیای سنت‌های ایرانشهری و مشروعیت‌گزینی در خارج از مرزهای ایرانشهر و درون سرزمین روم رقیب جهانگشای ایران پیش از اسلام هستیم اما شاید مهم‌ترین موضوع مرتبط با اندیشه ایرانی و احیای سنت‌های ایران باستان در حکومت سلجوقیان روم حضور اسامی ایرانی و شاهنامه‌ای بخصوص نام شاهان کیانی در اسامی پادشاهان و شاهزاده‌گان سلجوقی هستیم روند رواج نام‌های کیانی که با سلطنت غیاث‌الدین کیخسرو اول هفتمین سلطان این سلسله آغاز گردید، تا پایان دوران سلاجقه در نام شاهان و شاهزادگان سلجوقی تکرار می‌شود.

۱. کارشناس ارشد باستان‌شناسی از دانشگاه بوعلی سینا amirkhanmoradi20@gmail.com

۲. کارشناس ارشد باستان‌شناسی از دانشگاه بوعلی سینا hassan.ramezani.1990@gmail.com

۳. کارشناس ارشد باستان‌شناسی از دانشگاه بوعلی سینا a\_sh6677@yahoo.com

چرایی و چگونگی نفوذ عناصر ایرانی و نام‌های کیانی، پرسش اساسی در این پژوهش است که با رویکردی تحلیلی و تفسیری، تلاش شده به شناسایی عوامل مؤثر و میزان نقش این عوامل در اشاعه اندیشه ایرانی‌گرایی در میان سلاجقه روم پرداخته شود و به علل و چگونگی انتخاب نام‌های پادشاهان حماسی ایران توسط سلاجقه روم پاسخ داده شود.

**واژگان کلیدی:** اندیشه ایرانی، سلاجقه روم، غیث‌الدین کیخسرو اول، نام‌های کیانی.

### ۱- مقدمه:

ظهور ترکان سلجوقی و تشکیل امپراتوری سلاجقه‌ی بزرگ، فصل بسیار مهمی از تاریخ دوران اسلامی را شکل می‌دهد، که طی آن بار دیگر دولت مقتدر و قدرتمندی در شرق پدید آمد که با اتکا به نیروی جنگی عظیم خود توانست تا حدودی بخش بسیار بزرگی از ممالک اسلامی را تحت لوای یک حکومت درآورد.<sup>۱</sup> آنها به کمک تجربه حکومت‌های قبلی و دیوان سالاری ایرانی، ساختار جدیدی از قدرت را در بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی ایجاد کردند و به این ترتیب اولین امپراتوری اسلامی را تشکیل دادند.<sup>۲</sup> سلاجقه پس از تثبیت قدرت به کمک کارگزاران ایرانی با حمایت از فرهنگ ایرانی-اسلامی<sup>۳</sup> پرداختند و بستر مناسبی را برای شکوفایی فرهنگ و هنر ایرانی فراهم آوردند. با این حال همان‌طور که لاپیدوس متذکر شده است آداب و رسوم قبیله‌ای سلاجقه علی‌رغم تلاش کارگزاران ایرانی و تشکیل یک امپراتوری بزرگ به کلی کنار گذاشته نشد<sup>۴</sup> (همان: ۲۱۳) تا در نهایت گرایش به حفظ ساختارهای قبیله‌ای و دستگاه دیوانی غیر متمرکز و متحرک<sup>۵</sup> با مرگ ملک شاه (۴۳۱-۴۸۵ ه.ق) - آخرین شاه مقتدر در حکومت سلاجقه بزرگ- به تجزیه حکومت پهناور سلجوقی منجر شود و امرای خاندان سلجوقی سلسله‌های مجزایی با فرهنگ خاص خود در سرزمین‌های تحت اختیار خود برقرار سازند.

۱. عطایی و سعد الدین «آسیای مرکزی زیر سلطه‌ی عرب‌ها و ترکان: مقایسه‌ای در نظام حکومت»، ص ۱۳۲.  
 ۲. آزاد ارمکی و کمالی «مشروعیت سیاسی و ساختار قدرت در حکومت سلجوقیان»، ص ۱۱۸.  
 ۳. لاپیدوس، تاریخ جوامع اسلامی، ص ۲۱۳.  
 ۴. همان‌جا.  
 ۵. در این زمینه بسنجید با: گروسه، امپراتوری ص حرا نوردان، ص ۲۵۵-۲۷۵.

یکی از این حکومت‌ها در آسیای صغیر توسط سلیمان بن قتلمش (۴۷۰ ق.ه) که سهم بسزایی در شکست بیزانس در نبرد ملازگرد داشت پایه گذاری شد. این حکومت که به سلاجقه روم شهرت دارد به مدت ۲۳۰ سال در آناتولی و آسیای صغیر برقرار و بیش از دیگر شاخه‌های خاندان سلجوقی به ترویج ایران‌گرایی و پاس‌داشت فرهنگ ایرانی همت داشت. در این مدت طولانی سلاجقه روم دچار کشمکش‌ها و درگیری‌های بسیاری با امپراتوری بیزانس، صلیبیون و دیگر حکومت‌های منطقه بودند اما آنها در هر صورت قلمرو خود را به مدت بیش از دو قرن حفظ و تثبیت کردند که این امر بدون دیوان سالاری مناسب و مشروعیت سازی کارآمد ممکن نمی‌شد.<sup>۱</sup>

سلاجقه روم برای حفظ سرزمین‌های تحت تصرف؛ مانند سلجوقیان بزرگ برای اداره امور حکومتی دیوان سالاری ایرانی را به کار گرفتند که فرهنگ ایرانی مشخصه اصلی و بارز آن به شمار می‌رفت و حتی در این راه تا جایی پیش رفتند که در گسترش فرهنگ، هنر و ادب پارسی از سلاجقه ایران (بزرگ) پیشی گرفتند و با حمایت شاهان ترک این سلسله آناتولی، نه تنها به عنوان پایگاه جدید قدرت و رفاه، بلکه به عنوان کانون تحولات فرهنگی که در آن حضور عنصر ایرانی پیش از هر چیز دیگر جلب توجه می‌کرد مطرح گردید.<sup>۲</sup> یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و عناصر ایرانی که با حضور سلاجقه در آسیای صغیر نمود گسترده‌ای یافت جنبه‌ای از روابط ایرانیان و سلاجقه روم است که موجب شد بخشی از هویت تاریخی و حماسی ایران به آناتولی منتقل گردد. هویت تاریخی و حماسی ایران در آسیای صغیر با پذیرش نام‌های کیانی<sup>۳</sup> از سوی سلاجقه روم در قرن ششم آغاز گردید و تا پایان حکومت سلاجقه روم در قرن هشتم هجری ادامه یافت در پی این انتقال فرهنگی به آناتولی که با مشروعیت‌گزینی و اندیشه‌ی سیاسی ایران باستان (ساسانیان) پیوند مستحکمی داشت، سلاجقه روم بخشی از هویت ملی ایرانیان را پذیرا شدند، که بر پایه اندیشه‌ی ایرانی، اسطوره‌ها و مردمش مطرح بود.

۱. گلشنی «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی»، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۲. تقوایی، «ایرانیان در دیوانسالاری حکومت سلاجقه روم»، ص ۳۸.

۳. در رابطه با کیانیان بنگرید به: کریستین سن، کیانیان.

سلطان غیاث الدین کیخسرو اول نخستین پادشاه از این سلسله است که عنوان ایرانی- کیانی را برگزید و از همین زمان شاهد روند سریع نفوذ اسامی ایرانی و نام پادشاهان کیانی و پهلوانان ایرانی همچون کیخسرو، کیقباد، کیکاوس، کیکریدون، سیاوش، بهرامشاه و فرامرز در میان پادشاهان و شاهزاده‌گان سلجوقی هستیم ما در این نوشتار تلاش خواهیم کرد تا روند رواج و پذیرش این چنین نام‌های توسط خاندان ترک سلجوقی حاکم بر آسیای صغیر را مورد بررسی قرار دهیم.

## ۲- تاریخ سلاجقه روم:

تاریخ سلاجقه روم به ابتدای دوران حکومت آلب ارسلان باز می‌گردد که با تحریک خواجه نظام الملک و از بیم متحد شدن فاطمیان و امپراتوری روم فرصت را غنیمت شمرده و به تصرف ارمنستان اندیشید<sup>۱</sup> تا این که در سال ۴۶۳ ه.ق با پیروزی سلاجقه و آلب ارسلان در مقابل رومانوس دیوجانس امپراتور روم شرقی در نبرد ملازگرد نخستین پایه‌های حکومت سلاجقه روم استوار گردید<sup>۲</sup> آلب ارسلان پس از عقد پیمان صلح با دیوجانس از پیشروی به خاک روم خود داری کرد اما با مرگ دیوجانس و عدم اجرای پیمان صلح توسط رومیان آلب ارسلان به امرای خود دستور داد تا می‌توانند به پیشروی و تصرف شهرهای امپراتوری روم بپردازند<sup>۳</sup> در نهایت تصرفات بسیاری در منطقه آناتولی صورت گرفت تا جایی که هر امیری حکومتی محلی برای خود ایجاد کرد از آن جمله می‌توان به بنی ارتق، بنی سلدوق، دانشمندیان و بنی منگوچک اشاره کرد<sup>۴</sup>.

ملکشاه فرزند آلب ارسلان همین که در سال ۴۶۵ ه.ق به سلطنت رسید، متوجه درگیری‌ها و کشمکش‌ها میان امرای ترک در منطقه آسیای صغیر شد به همین دلیل سلیمان به قتلش را که یکی از عموزاده‌های او بود و در نبرد ملازگرد نقش بسیاری

۱. یوسفی حلوی، روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلخانان، ص ۳۳-۳.

۲. مشکور، اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۷۲-۷۳.

۳. ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۲۷.

۴. گلشنی، «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی»، ص ۱۷۱.

داشت به منطقه آسیای صغیر فرستاد تا اوضاع منطقه را سر و سامان دهد. سلیمان بن قتلمش تا سال ۴۷۰ ه.ق به فتوحات بسیاری در منطقه دست پیدا کرد و به واسطه این پیروها توسط خلیفه عباسی و ملک‌شاه به فرمانروایی آسیای صغیر تعیین شد.<sup>۱</sup> پس از مرگ سلیمان وضعیت آناتولی بسیار نابسامان شد تا حدی که کامنوس امپراتور روم به باز پس‌گیری سرزمین‌هایی که در طول این مدت از دست داده بود پرداخت. تا این که قلیچ ارسلان فرزند سلیمان که در دربار ملک‌شاه بود به آسیای صغیر عزیمت کرد و به تخت پادشاهی سلاجقه روم دست یافت او برای تثبیت حکومت خود که تا سال ۵۰۰ ه.ق ادامه داشت به نبردهای بسیاری پرداخت وی در دوران ۱۵ ساله حکومت درگیر وقایع بسیاری بود، آغاز درگیری با صلیبیون و بیزانس از یک سو و از سوی دیگر با امرای تفلیس، موصل، دیاربکر و حلب<sup>۲</sup> درگیر بود. با مرگ قلیچ ارسلان و غرق شدن او در نهر خابور در جریان نبرد با سلطان محمد فرزند ملک‌شاه؛ مسعود فرزند قلیچ ارسلان در سال ۵۰۰ ه.ق به سلطنت رسید سلطان مسعود نزدیک به ۵۱ سال حکومت کرد و در طول حکومت خود بیشترین درگیری را با امپراطوری بیزانس داشت.<sup>۳</sup> پس از مرگ مسعود فرزند او قلیچ ارسلان دوم در سال ۵۵۱ به سلطنت رسید. قلیچ ارسلان نیز درگیری‌های بسیاری با بیزانس داشت و موفق به کسب پیروزی‌های بسیاری شد. قلیچ ارسلان ۱۱ پسر داشت که قبل از مرگش حکومت هر منطقه را به یکی از پسرانش سپرده و ولیعهدی را به پسر کوچکش غیاث‌الدین کیخسرو داده بود پسران قلیچ ارسلان نیز همچون پدر به جنگ با رومیان پرداختند که در این راه موفق به کسب غنائم بسیاری شدند.

با توجه به ظهور اسامی پادشاهان کیانی در این دوران به نظر می‌رسد که بررسی زندگی غیاث‌الدین می‌تواند به ما کمک کند تا شناخت بهتری از چگونگی برگزیدن نام‌های کیانی در میان سلاجقه روم به دست بیاوریم. نکته مهم دیگر این است که قلیچ

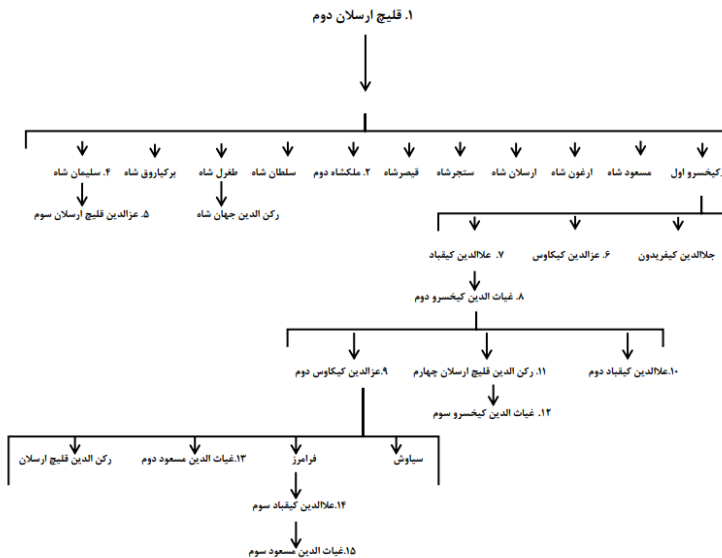
۱. مشکور، اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۷۸.

۲. تاریخ آل سلجوق، ص ۳۷.

۳. همان‌جا.



ارسلان دارای یازده پسر است که تنها فرزند کوچکتر او از اسامی پادشاهان ایرانی سود می‌جوید پرسش این است که اگر قلیچ ارسلان نام کیخسرو را برای فرزندش انتخاب کرده است پس چرا برادران دیگر دارای نام‌های ایرانی نیستند؟ به نظر می‌رسد که بررسی زندگی و خصوصیات غیاث الدین کیخسرو اول می‌تواند پاسخ‌های مناسبی برای این پرسش به همراه داشته باشد. در نتیجه در ادامه به بررسی جنبه‌های فرهنگی که در انتخاب اسامی کیانی توسط غیاث‌الدین کیخسرو تاثیرگذار بوده است خواهیم پرداخت.



نمودار ۱: نمودار و اسامی شاهان و شاهزاده‌گان سلاجقه روم.

### ۳- زبان و ادب فارسی، شاهنامه و گسترش آن در آسیای صغیر و تاثیرات آن بر اندیشه ایرانی شاهان سلاجقه:

شاهنامه منبع اصلی در معرفی نام و القاب و فعالیت کیانیان است که فردوسی سراینده آن در اثر عظیم خود با سود بردن از خدای نامه‌های ساسانی، تاریخ ایران را در

بخش‌های مختلفی به نظم درآورد و در سه بخش پیشدادیان، کیانیان و ساسانیان به منظوم کردن تاریخ ایران پرداخت.<sup>۱</sup> در واقع شاهنامه انعکاس فرهنگ ایران ساسانی و منعکس‌کننده مفاهیم باستانی و اندیشه سیاسی و ابزار قدرتمند بازیابی هویت ایرانی در شرق ایران بود که با روی کار آمدن حکومت سلجوقی به سراسر ایران منتقل گردید. قدرت‌گیری سلاجقه جان تازه‌ای در روح ادبیات فارسی و تاریخ‌نگاری این دوره دمید و در پی توجه گسترده‌ی سلاطین سلجوقی به زبان فارسی، شعرا و نویسندگان فراوانی در خاندان‌های حکومت‌گر این سلسله پرورش یافتند<sup>۲</sup> تا حدی که در اواخر دوران حکومت ملک‌شاه سلجوقی و به همت خواجه نظام الملک نامه‌های دیوانی به زبان فارسی نوشته می‌شد و حتی برخی از پادشاهان سلجوقی مانند سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲ ق.ه) محمد بن ملک‌شاه و پسرش سلیمان بن محمد (۵۵۵-۵۵۶ ق.ه) و در نهایت طغرل بن ارسلان یا همان طغرل سوم (۵۷۱-۵۹۰ ق.ه) به فارسی شعر می‌سرودند.<sup>۳</sup> با آن‌که پادشاهان این سلسله ترک زبان بودند در نشر زبان و ادب فارسی و فرهنگ و تمدن ایرانی کوشش فراوان کردند در این میان شاهنامه رسالت خود را با تاثیر بر سبک روایی در تاریخ‌نگاری و فتح نامه نویسی و پروراندن اندیشه پادشاهان ایرانی، در این دوران آشکار کرد.

در این دوران نگارش سرگذشت شاهان و پیروزی‌های آنان بر دشمنان، به سبک شاهنامه رواج یافت و شاهنامه مورد توجه ویژه قرار گرفت. در زمان ملک‌شاه سلجوقی که سلطنت او اوج اقتدار و گستردگی قلمرو سلجوقی بود علی بن احمد منتخبی شاهنامه فردوسی را در سیزده باب بر حسب موضوع گردآورده و با افزودن مقدمه و موخره‌ای منظوم آن را به ملک‌شاه تقدیم داشته است؛<sup>۴</sup> طغرل سوم در نبردهای خود با استفاده از اشعار شاهنامه به رجز خوانی در برابر دشمنان خود می‌پرداخت در واقع

۱. کتاب شاهنامه اثری ادبی و تاریخی است که با احتمال منابع اصلی آن را خدای نامک‌های ساسانی تشکیل می‌دادند. (برای سندیت تاریخی شاهنامه بنگرید به: دریایی سندیت تاریخی شاهنامه، ص ۱۰۹-۹۱).

۲. دبیری‌نژاد، «سلاجقه و گسترش ادب فارسی»، ص ۶۶۲.

۳. گلشنی، «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی»، ص ۱۷.

۴. ذاکرالحسینی، «سخنی چند از اختیارات شاهنامه»، ص ۷۴.

شاهنامه از همان ابتدا توسط حکومت‌های مختلف به عنوان ابزاری هم برای مشروعیت‌گزینی و هم به عنوان شاخصه مهم فرهنگی مورد توجه پادشاهان قرار گرفت. برای مثال سلاجقه بزرگ تلاش کردند تا خود را از دوده افراسیاب پهلوان تورانی که شرح حال او در شاهنامه آمده است معرفی کنند.

اما نکته بسیار پر اهمیت در تاریخ ادبیات فارسی این دوران، گسترش زبان فارسی در خارج از مرزهای کنونی ایران بود که دامنه آن توسط شاخه‌ای از سلاجقه به دیار روم و آسیای صغیر کشیده شد و شاهنامه نیز از این گسترش و دامنه نفوذ بی‌نصیب نماند و در آناتولی نیز مورد توجه قرار گرفت. البته گسترش زبان فارسی در آسیای صغیر همراه با آغاز ضعف حکومت مرکزی سلاجقه ایران و قدرت‌گیری سلاجقه روم، مهاجرت و سکونت انبوه ایرانیان به ویژه علما و فضلا در آسیای صغیر به دلیل تعصبات مذهبی و در نهایت حمله مغولان بود<sup>۱</sup> چنانکه نجم‌الدین دایه مولف مرصاد العباد، می‌گوید:

«چون امید از وطن مالوف و منقطع گردید، صلاح دین و دنیا در آن دید که مسکن در دیاری سازد که در او، اهل سنت و جماعت باشند و از بدعت آفت و تعصب پاک بود و به امن و عدل آراسته باشد... و در آن دیار پادشاهی دیندار... باشد هرچند تفحص کرد از ارباب نظر و اصحاب تجارت که بر احوال بلاد و اقالیم وقوف داشتند، باتفاق گفتند: دیاری بدین صفات و بلادی به این خاصیت در این وقت بلاد روم است»<sup>۲</sup>.

ایرانیان در آسیای صغیر مجال تازه‌ای برای پروراندن اندیشه، و پرداختن به زبان و ادب پارسی دست یافتند که به دلیل ناتوانی سلاجقه ایران در ایجاد وحدت سرزمین‌های تحت فرمان خود تا حدودی رنگ باخته بود. اما توجه سلاجقه روم به اندیشه ایرانی و ویژگی‌های آن در مشروعیت‌بخشی حکومت‌ها دامنه نفوذ زبان فارسی (شاهنامه خوانی و شاهنامه‌نویسی) را سرعت بخشید. به گونه‌ای که در دوران قلیچ ارسلان دوم (۵۸۱-۵۵۱ ق.ه) پنجمین شاه سلاجقه روم که با تثبیت قدرت در منطقه همراه بود،

۱. نظری، «آثار ادب پارسی در روم شرقی تا قرن هفتم»، ص ۲۸.

۲. نجم‌رازی، مرصاد العباد، ص ۲۰.

پایتخت او به عنوان کانون فضل و هنر زبان و فرهنگ ایرانی درآمد و بسیاری از ایرانیان از شهرهای مختلفی چون بلخ، طوس، تبریز، کاشان، دیلم و اصفهان در دستگاه اداری و سیاسی این سلسله به مقامات بالایی رسیده و با قرارگرفتن در راس دیوان طغرا در امور سیاسی و حکومتی از سوی سلطان مورد مشورت قرارگرفته و به حضور دائمی در کنار فرمانروا دست یافتند به این ترتیب ایرانیان از اطلاعات درباری، دیوانی و به ویژه اطلاعات محرمانه آگاهی پیدا کردند.<sup>۱</sup> از رهگذر این که دبیران، همگی ایرانی یا دست کم زبان فارسی را به خوبی می‌دانستند<sup>۲</sup> دیوان طغرا نقشی اساسی در گسترش زبان و اندیشه ایرانی، خاصه در نزد سلطان ایفا می‌کرده است. یکی از مشهورترین دبیران ایرانی که مالک دیوان طغرا نیز بوده، حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی مشهور به ابن بی بی است. ابن بی بی که خاستگاه خراسانی داشته، مهم‌ترین منبع تاریخ خاندان سلاجقه روم را با عنوان «*لاوامر العلائیه فی الامور العلائیه*» به نگارش درآورد<sup>۳</sup> او در نگارش خود به شدت از نحوه نگارش در شاهنامه الهام گرفته<sup>۴</sup> و در بخش‌های مختلفی نیز از توصیفات ویژه شاهنامه سود برده است. ابن بی بی در ستایش امیرکمال الدین کامیار پدربزرگ خود چنین می‌نویسد:

«کمان صد منی و گرز تهمتنی او را کسی تا گوش و بر دوش نتوانستی کشیدن»<sup>۵</sup>

یا در هنگام توصیف ولایت عهدی غیاث الدین کیخسرو اول با توصیفی اصیل و ایرانی از قول قلیچ ارسلان چنین می‌گوید:

یکی بگذرد دیگر آید بجای جهان را نماند بی‌کخدای

و فرزند کیخسرو منوچهر چهر به آداب شاهانه متجلی است.<sup>۶</sup>

۱. خسروبیگی، سازمان اداری خوارزمشاهیان، ص ۱۹۷.

۲. تقوایی، «ایرانیان در دیوانسالاری حکومت سلاجقه روم»، ص ۴۰.

۳. مشکور، اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۱۷.

۴. خالقی مطلق، «حماسه»، ۲۴۴-۲۴۵.

۵. مشکور، اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۴.

۶. همان، ص ۴.

در جای جای تاریخ ابن بی بی، اشعار و نوشته هایی همچون شاهنامه به چشم می‌خورد که نشان دهنده‌ی تاثیراتی است که از شاهنامه بر روی اشعار او گذاشته است. از سوی دیگر حضور شعرای چون نظام الدین احمد ارزنجانی که ابن بی بی خود او را این گونه توصیف می‌کند:

«نظام الدین احمد، امیر عارض که بعد سلطان ممالک کلام، فردوسی طوسی... تلفیق قوافی مثنوی پهلوی را مبدع تر و ملفق تر از او متصدی نشده است و درج در دری را ماهرتر از او نظامی اتفاق نیفتاده است»<sup>۱</sup>.

نشان دهنده‌ی احترام والای ابن بی بی به حکیم طوس است و هم نشان دهنده آگاهی کافی او از شاهنامه و شاهنامه نویسی است. علاوه بر ابن بی بی که نقش اساسی در تاریخ‌نگاری و شاهنامه نویسی سلاجقه بر عهده داشته است در آسیای صغیر تعداد زیادی از شعرا و عرفا گرد آمده بودند.<sup>۲</sup> از جمله قانعی طوسی که نزدیک چهل سال ملک الشعرا دربار سلاجقه‌ی روم بوده و شاهنامه‌ای پر مضمون سروده که ابن بی بی در شاهنامه نویسی خود بارها از او تاثیر گرفته است.<sup>۳</sup> شاهنامه به عنوان منبع اصلی اندیشه ایرانی و روایت مربوط به کیانیان و پهلوانان ایرانی با تاثیر بر سبک روایی تاریخ‌نگاری و شاهنامه نویسی<sup>۴</sup> نقش بسزایی در پروراندن اندیشه ایرانی در بخشی از جهان غیر ایرانی، چگونگی رواج نام‌های ایرانی را در جنبه های ادبی و تاریخ نگاری این دوران آشکار می‌سازد. چنین اندیشه‌ای توسط شعرا، دبیران و منشیان فارسی زبان به آسیای صغیر راه یافت و بر اندیشه دولت مردان و سلاطین آن دیار بسیار موثر افتاد و تقلیدهای گوناگونی به سبک شاهنامه فردوسی در آن دیار به طبع رسید و این خود تاکید بر ویژگی‌های بسیار کارآمد شاهنامه هم در عرصه ادبی و هم در عرصه سیاسی است. در واقع غیات الدین کیخسرو در چنین فضایی بزرگ و تربیت

۱. نظری، «آثار ادب پارسی در روم شرقی تا قرن هفتم»، ص ۳۰.

۲. برای آگاهی از پارسی نویسان آسیای صغیر بنگرید به: یازجی، پارسی نویسان آسیای صغیر.

۳. مشکور، اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۲۵.

۴. زند، سبک تاریخ نویسی شاهنامه فردوسی، ص ۹۴-۹۵.

شده است که مطمئناً در چگونگی و چرایی برگزیدن نام کیانی کیخسرو بی تاثیر نبوده است. از سوی دیگر خود غیاث الدین از شعرای به نام فارسی در دوره خود بوده است.<sup>۱</sup>

#### ۴- مشروعیت‌گزینی سلاطین و نقش بزرگان در عصر سلجوقی:

پیشروی سلجوقیان به سمت غرب برای تشکیل یک امپراتوری به سرعت انجام گرفت این پیروزی‌ها و موفقیتی که سلطان سلجوقی کسب کرده بود، می‌بایست با راهکاری برای تثبیت قدرت او همراه می‌شد شاید به همین دلیل نقش دیوان‌سالاران ایرانی که وظایف مهمی بر عهده داشتند، به جهت پیوند قدرت سلطان سلجوقی با اهرم‌های قدرت ساسانی در این دوران نمود بیشتری یافت. در راستای این مشروعیت‌گزینی می‌توان به سندی از سال ۵۴۵۴ ق اشاره کرد که در دیوان رسایل از طغرل به عنوان شاهنشاه به رسم شاهان ساسانی یاد شده است<sup>۲</sup> شاهان ساسانی مشروعیت قدرت خود را از طریق داشتن فره ایزدی کسب می‌کردند و با درآمیختن دین و دولت برای خود یک سلسله حکومتی الهی قائل می‌شدند، سلجوقیان نیز با پذیرش این اندیشه و با داشتن فره ایزدی<sup>۳</sup> که تنها مختص شاهان ایرانی بود<sup>۴</sup> شباهت مشروعیت خود را به شاهان باستانی ایران که در کتبی همچون اوستا، خدای نامک و بعدها در شاهنامه از آن‌ها یاد شده است بیشتر از پیش نزدیک کردند. این اندیشه در دوران اسلامی به وسیله اندیشمندان ایرانی و حکومت‌هایی که بعد از ورود اسلام در شرق ایران شکل گرفتند (به ویژه سامانیان) باز تولید گردید و از طریق شاهنامه به دوران سلاجقه منتقل

۱. گلشنی، «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی»، ص ۱۹.

۲. ستارزاده، سلجوقیان، ص ۵۲.

۳. در رابطه با فره، ریشه‌شناسی و کاربرد و شمایل‌نگاری آن در فرهنگ ایرانی بنگرید به نیولی، «فر/فره»، ص ۱۰۱-۱۱۸.

۴. فره بنا بر متون اوستا و کیان یشت مختص به شاهان و نژاد ایرانی بود چنان که افراسیاب که تلاش کرد فره جم را بدست آورد در این کار ناموفق بود افراسیاب در هر تلاش ناموفق خود در بدست آوردن فره ناسزا گویان چنین می‌گوید: من نتوانستم این فر را که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زرتشت آشَوَن است بربایم (اوستا، ص ۴۹۵ - ۴۹۷).

شد. سلاطین سلجوقی همچون دیگر سلسله‌های ایرانی علاوه بر توجه به کسب مشروعیت توسط خلفای عباسی از همان ابتدا سعی کردند با استفاده از نام و تبار ایرانی به موجودیت خود مشروعیت بخشند بنابراین با استفاده از حماسه‌های کهن ایرانی که در شاهنامه فردوسی جمع آمده بود و به صورت گسترده‌ای در آسیای صغیر مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود سعی داشتند تا با انتصاب خویش به تورانیان و افراسیاب خود را جانشینان شاهان قدیم توران جلوه دهند<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که نظریه پرداز واقعی این اندیشه<sup>۲</sup> خواجه نظام الملک است که خود در شهر طوس زاده شده و به خوبی با شاهنامه و داستان‌های اساطیری آشنایی داشت، نظام الملک در ابتدای کتاب سیاست نامه درباره‌ی ملک‌شاه بن آلب ارسلان چنین می‌گوید:

« خداوند عالم شاهنشاه اعظم را از دو اصل که پادشاهی و پیشوایی در خاندان ایشان بود، جد به جد همچنین تا افراسیاب بزرگ پدید آورد و به کرامت‌ها و بزرگی‌ها که ملوک جهان از آن عاری بودند آراسته گردانید.<sup>۳</sup>»

در اینجا تاثیر اندیشه ایرانی بخصوص شاهنامه بر دیدگاه خواجه مشخص می‌شود. در شاهنامه فردوسی پادشاهی و پیشوایی (قدرت شهریاری و قدرت روحانی) به شاهان باستانی ایران نسبت داده شده است:

«همم شهریاری و هم موبدی<sup>۴</sup>»

اما نکته قابل تأمل در این نسب‌سازی و مشروعیت‌گزینی آن است که در شاهنامه فردوسی از ایران و توران (یعنی ایرانیان و ترکان) به عنوان دو گروه، که به لحاظ طبیعی، همچون دو عنصر آب و آتش هستند که از بنیان با یکدیگر سر مخالفت دارند<sup>۵</sup> صحبت می‌شود. سلاجقه که در گسترش فرهنگ و هنر ایرانی از هیچ تلاشی فروگذار

۱. جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ص ۷۷-۷۸.

2. Lindsy, Daily Life in the Medieval Islamic World, p 20-21.

۳. نظام الملک، سیاست نامه، ص ۱۳.

۴. فردوسی، شاهنامه، ج. اول، ص ۲۵.

۵. بویل، سلجوقیان، ج. ۵، ص ۱۲.

نبودند نسب خود را، در جهان ایرانی، به دشمن آشتی ناپذیر ایرانیان یعنی تورانیان و افراسیاب بزرگ می‌رسانند.

دشمنی ایرانیان و ترکان (تورانیان) با تقسیم جهان توسط فریدون میان پسرانش آغاز شد. او جهان را به سه بخش تقسیم کرد. ایران (قلمرو شاهان ساسانی) به ایرج رسید، سلم حاکم روم گردید و تور نیای تورانیان حاکم توران گردید<sup>۱</sup> (دریایی، ۱۳۹۱: ۳۵) دو برادر یعنی سلم و تور بر ایرج رشک بردند و برادر را کشتند و با این عمل باعث دشمنی و جنگ میان دو امپراتوری شدند. چرا سلجوقیانی که تا این حد به فرهنگ ایرانی علاقه نشان می‌دادند، برای مشروعیت‌گزینی از عنصری که کاملاً برخلاف علاقه‌ی ایرانیان است، سود جستند؟ آنان چرا نیای خود را به کسی رساندن که در دیدگاه ایرانیان، در دست یابی به فره شاهی ناموفق بود در حالی که شاهان سلاجقه خود را صاحب فره می‌دانستند؟ بررسی این مسئله در اندیشه ایرانی نشان می‌دهد که علی‌رغم دشمنی شدید ایران ساسانی با امپراتوری روم، همچنان ساسانیان، رومیان را برادر خود خطاب می‌کردند. شاهنامه نیز به خویشاوندی ساسانیان و رومیان اشاره می‌کند. که در آن هرمزد چهارم پس از شورش بهرام چوبین فرزند خود خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸م) را به طلب کمک از امپراتور روم چنین پند می‌دهد:

چو بگذشت خواهی همی مرز و بوم از ایـدر برو تازیان تا به روم  
سخن های این بنده چاره جوی چو رفتی یکایک به قیصر بگوی  
به جایی که دین‌ست و هم خواسته‌ست سلیح و سپاه وی آراسته‌ست  
فریدونیان نیز خویش تو اند چو کارت شود سخت پیش تواند<sup>۲</sup>

اهمیت این ابیات در آن است که اگر چه ایرانیان دشمنی دیرینی با رومیان و [تورانیان] داشتند. اما همچنان آنان را برادران و خویشان خود می‌دانستند<sup>۳</sup> بنابراین سلجوقیان تورانی که از نسل فریدون بودند نیز می‌توانستند جانشین فریدون و پادشاه

۱. دریایی، «پادشاهان ساسانی و نیاکانشان»، ص ۳۵.

۲. فردوسی، شاهنامه، ج. اول، ص ۲۹-۳۲.

۳. دریایی، «پادشاهان ساسانی و نیاکانشان»، ص ۳۴-۳۵.



ایران گردند از سوی دیگر بزرگان سلجوقی همچون نظام الملک با حذف عنصر نژاد که بر اساس آن فره مختص ایرانیان است، توانست به تغییر و تحول اندیشه‌های ایرانی بپردازد که بر اساس آن تورانیان نیز فرزندان فریدون هستند، و از این طریق داشتن فره ایزدی را به سلاطین سلجوقی که از نسل افرسیاب هستند، نسبت دهد و آنان را تا حد مشروعیت شاهان باستانی ایران که نسب از فریدون داشتند برکشد. اندیشمندان دیگری چون امام محمد غزالی در گسترش این شکل از اندیشه ایرانشهری نقش اساسی داشت. نظر غزالی درباره نحوه دولت‌مداری که عمیقاً از نظریه حکومتی ایران ساسانی نشأت گرفته بود تاثیر عمیقی بر متفکران آینده گذاشت<sup>۱</sup> همچنین شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی (مقتول در ۵۸۷ ه.ق) حکمت اشراق خود را بر تجلی و تنویر فر بنا نهاد که خاص گروه محدودی نیست؛ پس جوهر فرّ، چه کیانی باشد چه ایرانی، چه شاهانه باشد، چه مردمی، یکی است و از ماده نور، و آنچه متغیر است شدت و ضعف آن است<sup>۲</sup> بدین ترتیب در اندیشه بزرگان این دوره، مشروعیت‌گزینی حکومت‌ها که از نظریه ایران باستان متأثر بود با تغییرات بنیادی همراه شد که طی آن عنصر نژاد دارنده فر یعنی ایرانیان حذف گردید و همه از جمله سلاجقه که از نسل افراسیاب بودند دارنده فرّ پادشاهی گردیدند. با این وجود این تبلیغ سیاسی جهت مشروعیت‌سازی در درون مرزهای ایران تنها در حد تبلیغات درباری و اندرز دادن سلاطین سلجوقی برای پادشاهی مبتنی بر عدالت و نظم متوقف گردید و تنها به پذیرش لقب شاهنشاه بسنده شد و بیشتر عنصر مشروعیت‌ساز سنتی یعنی تأیید از طریق خلیفه بغداد سر لوحه سیاست مشروعیت بخشی به خاندان سلجوقی قرار گرفت با این وجود در اواخر اقتدار این سلسله روابط خلیفه بغداد و سلطان سلجوقی به تیرگی گرائید<sup>۳</sup> در همین دوران بود که شاخه‌ای از سلاجقه توانستند بر آسیای صغیر تسلط یابند و در همسایگی امپراتوری مسیحی بیزانس به بنیان نهادن حکومتی قدرتمند نائل آیند.

۱. بویل، سلجوقیان، ج. ۵، ص ۳۱۳.

۲. سودآور، فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان، ص ۸.

۳. ایزدی، «تعارض بین مشروعیت و قدرت سیاسی در دوران سلاجقه»، ص ۱۱۰-۱۱۵.

نخستین پادشاهان سلاجقه روم تا پیش از تثبیت قدرت خود در زمان قلیچ ارسلان دوم در منطقه، با تأسی از سلاجقه بزرگ مشروعیت سیاسی خود را از طریق تأیید خلیفه بغداد و سلطان بزرگ سلجوقی تامین می‌کردند.<sup>۱</sup> اما در اواخر سلطنت قلیچ ارسلان کوچک‌ترین فرزند او یعنی غیاث الدین کیخسرو اول در زمان پدر به عنوان ولیعهد انتخاب شد<sup>۲</sup> و با دستیابی کیخسرو به سلطنت نخستین تغییر آشکار در پادشاهی سلاجقه روم و نحوه‌ی مشروعیت‌گزینی آنان نمایان می‌شود. در دوران سلطنت وی به صورت معناداری هیچ اشاره‌ای به ارتباط او با خلیفه بغداد در منابع ذکر نشده است<sup>۳</sup> بنابراین کیخسرو می‌بایست روش دیگری را برای مشروعیت سلطنت خود بر می‌گزید و با قطع روابط با خلیفه تلاش کرد از طریق پیوند با کیانیان شاهان حماسی ایران که پیشتر از طریق شاهنامه فردوسی به آسیای صغیر راه یافته و توسط بزرگان دربار سلجوقی پرورده شده بود سلطنت خود را در برابر امپراتوری بیزانس مستحکم نماید از این زمان برای نخستین بار اسامی ایرانی و نام پادشاهان کیانی در دربار سلاجقه ظاهر می‌شود و تا پایان حکومت سلاجقه روم در نام تعداد زیادی از سلاطین و شاهزادگان این سلسله دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که پس از تثبیت قدرت توسط قلیچ ارسلان و مهاجرت بسیاری از ایرانیان و در دست‌گیری دیوان طغرا، درگیری با سلاجقه بزرگ و اوضاع پر تنش جنگ‌های صلیبی، روند تغییرات اساسی و جدا شدن اندیشه‌ی سیاسی در دربار سلاجقه روم، از سلجوقیان ایران و خلیفه بغداد آغاز گردید این روند جدا سازی با مرگ قلیچ ارسلان دوم و در پی عزل غیاث الدین کیخسرو اول از سلطنت توسط سلیمان دوم برای مدتی متوقف گردید اما با بازگست کیخسرو به سلطنت مجدد که در تبعید در بلاد روم شرقی به سر می‌برد این روند سرعت بیشتری به خود گرفت به گونه‌ای که شاهد اوج گسترش اندیشه‌ی ایرانی و

۱. برای مطالعه بیشتر درباره روابط خلفا عباسی و سلاجقه روم بنگرید به: فروزانی و روستا، «تحلیلی بر چگونگی روابط سلاجقه روم با خلافت عباسی»، ص ۹۷-۱۲۶.

۲. مشکور، اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۴.

۳. فروزانی و روستا، «تحلیلی بر چگونگی روابط سلاجقه روم با خلافت عباسی»، ص ۱۱۰.

مشروعیت‌گزینی از طریق انتخاب اسامی شاهان کیانی هستیم. در نتیجه‌ی تبلیغ و گسترش عملی مشروعیت‌سازی از طریق مبانی فکری ایران باستان خصوصاً ایران ساسانی، در دوران غیاث‌الدین کیخسرو اول در دربار سلاجقه روم به طور ویژه‌ای مورد توجه پادشاهان سلجوقی آسیای صغیر قرار گرفت آنان که همواره در نبرد مستقیم با امپراتوری بیزانس بودند با زنده کردن خاطرات شاهان کیانی و ساسانی تلاش داشتند تا در مقابل حملات مکرر رومیان مقابله کنند و حقیقتاً در این راه موفق بودند و توانستند این اندیشه را به صورت ویژه‌ای در تمامی ابعاد سیاسی و حکومتی به کار گیرند. البته بعد از دوره غیاث‌الدین کیخسرو در دوره عزالدین کیکاوس و علاالدین کیقباد شاهد افزایش روابط میان خلیفه عباسی و سلاجقه روم هستیم. تا حدی که ناصرالدین بالله خلیفه عباسی در نامه‌ای پادشاه سلجوقی روم را به عنوان خسرو اسلام خطاب می‌کند.<sup>۱</sup> که این مسئله نشان می‌دهد که پس از کیخسرو دیگر پادشاهان سلجوقی علی‌رغم کسب مشروعیت از طریق اسامی ایرانی تلاش داشتند تا از مشروعیت مذهبی نیز برخوردار گردند.

## ۵-تقابل اندیشه ایرانی (کیانی) سلاجقه روم با دیدگاه مالکانه امپراتوری روم بر آسیای صغیر:

همان‌طور که در سطور بالا اشاره شد نبرد با امپراتوری روم در دوران حکومت آلب ارسلان توسط خواجه نظام‌الملک طوسی طراحی گردید که دلیل آن ترس از متحد شدن فاطمیون مصر با امپراتوری روم ذکر شده است<sup>۲</sup> اما آنچه مسلم است این منطقه با توجه به شرایط جغرافیایی و موقعیت مکانی برای سلطنت سلجوقی از اهمیت خاصی برخوردار بوده است و خواجه نظام‌الملک نیز کاملاً به این مسئله واقف بوده که این منطقه از نظر موقعیت استراتژیک و سوق‌الجیشی تا چه میزان حائز اهمیت است به همین دلیل نظام‌الملک به تحریک سلاجقه پرداخت تا با کمک

۱. همان، ۱۱۵.

۲. یوسفی‌حلوایی، روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلخانان، ص ۳۱-۳۴.

نیروهای ترک بتوانند به فتوحات مهمی دست یابند در نتیجه با پیشروی سلاجقه به سوی غرب و شکست امپراتور بیزانس، بیش از سه چهارم آسیای صغیر به تصرف ترک‌های سلجوقی درآمد و به این ترتیب قسمت اعظمی از سرزمین‌های امپراتوری بیزانس از انطاکیه تا نیقیه در اختیار سلاجقه قرار گرفت. به نظر می‌رسد خواجه نظام الملک که خود اندیشه ایرانی‌شهری داشت و تلاش می‌کرد تا به وسیله نفوذ خود در دستگاه دیوانی و به کمک ابزار نظامی سلجوقیان این اندیشه را در گستره حکومت سلاطین سلجوقی گسترش دهد.

نیروی گسترده نظامی سلاجقه به رهبری سلیمان در نبردهای متعددی بخش‌های وسیعی از آسیای صغیر و سرزمین‌های بیزانس را تحت تصرف درآورد و با برگزیدن نیقیه به پایتختب عملاً موجبات همسایگی آنها با امپراتوری بیزانس فراهم گردید این مسئله تهدید بزرگی برای امپراتوری بیزانس به شمار می‌آمد زیرا از ابتدای تصرف این سرزمین توسط سلاجقه برای نخستین بار فردی از این خاندان تلاش کرد تا حکومتی مشخص و منظم را در این مناطق برقرار سازد.<sup>۱</sup>

امپراتور بیزانس الکسیوس کامنوس با بهره‌گیری از حس رقابت میان حکومت‌های نوپای ترک در آسیای صغیر تلاش کرد آن‌ها را رو در روی یکدیگر قرار دهد، که در این امر نیز موفق بود<sup>۲</sup> او سپس با متحد کردن صلیبیون اروپا با خود جنگ‌های صلیبی را در جهت باز پس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته آغاز کرد این مسئله موجب شده بود تا در زمان سلطنت قلیچ ارسلان دوم، سلاجقه از دو جبهه مورد یورش قرار گیرند از سمت غرب امپراتوری بیزانس بعضی از اراضی‌شان را به تسخیر خود درآورد و از سوی دیگر دانشمندیه و نورالدین زنگی نیز سر به مخالفت برداشتند، بر اثر این جنگ‌ها قلیچ ارسلان سرزمین‌هایی را در حوالی ابلستان و در منطقه‌ی آنتی توروس از دست داد و ناچار به قبول شرایط بیزانس شده و با آنها صلح کرد.<sup>۳</sup> اما دیری نپایید که مجدداً

۱. گروسه، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ص ۱۹.

۲. یوسفی حلوابی، روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلخانان، ص ۴۱.

۳. مشکور، اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۸۸-۸۹.

درگیری‌های شدید میان بیزانس و سلاجقه روم از سر گرفته شد قلیچ ارسلان بلافاصله سرزمین‌های دانشمندیه را به طور کامل تصرف کرد و با سرباز زدن از خواسته‌ی امپراتور مبنی بر این که اراضی دانشمندیه را در اختیارش قرار دهد به جنگ جدیدی با روم دامن زد این بار قلیچ ارسلان شکست‌های سختی بر بیزانس وارد آورد و قدرت خود را در منطقه تثبیت کرد.

قلیچ ارسلان پس از پیروزی‌های درخشان بر رومیان در اواخر سلطنت خود کوچک‌ترین پسر خود را که مادری رومی داشت به عنوان ولیعهد برگزید اما سلیمان برادر بزرگ‌تر غیاث الدین کیخسرو، او را مجبور به کناره‌گیری از سلطنت کرد. تا کیخسرو و فرزندان‌ش به قسطنطنیه پناهنده شوند آن‌ها تا پایان فرمانروایی رکن الدین سلیمان شاه در آنجا ساکن بودند. کیخسرو در هنگام اقامت در روم سعی داشت تا به کمک نیروی‌های رومی که خاله‌اش دسپینی؛ خواهر ملکه بیزانس فراهم آورده بود بار دیگر قدرت را بدست گیرد اما پیش از آن سلطان سلیمان وفات یافت و کیخسرو بدون مقاومت در قونیه به تخت نشست. با جلوس غیاث الدین کیخسرو بر تخت سلطنت شاهد تغییرات بنیادین در روند مشروعیت‌گزینی این خاندان هستیم او که به ناچار سال‌ها در روم رحل اقامت گزیده بود با سیاست‌های روم و دیدگاه مالکانه آنان در قبال آسیای صغیر به خوبی آگاهی داشت او می‌دانست که رومیان سرزمین‌های تصرف شده توسط سلجوقیان را به عنوان بخشی اصلی سرزمین خود می‌پندارند و حتی دریای مدیترانه که این مناطق را در بر گرفته بود را دریای ما یعنی دریای رومیان می‌خواندند<sup>۲</sup> بنابراین کاملاً واضح است که رومیان سرزمین‌های اشغال شده توسط سلجوقیان را بخشی از روم می‌دانستند که می‌بایست بار دیگر به بدنه امپراتوری بازگردد. همچنین این نکته را باید درباره کیخسرو یادآور شد که او بی شک خاطره

۱. این رخداد مشابه گریختن خسرو پرویز شاه ساسانی در جریان شورش بهرام چوبین و پناهنده شدن او به قسطنطنیه است خسرو پرویز به کمک نیروهای رومی و امپراتور موریکیوس به قدرت بازگشت (۵۹۰م) تاریخ آل سلجوق، ص ۸۴، شاید این گزارش تلاش برای مشابه سازی بازگشت کیخسرو همانند خسرو پرویز بوده است.

۲. دریایی، خلیج فارس در پیش از اسلام، ص ۱۶۴.

وحشت آور رومیان از سپاهیان خسرو پرویز و فتح آناتولی در زمان ساسانیان را در دوران اقامت در روم دریافته بود. بدین ترتیب با برگزیدن نام پادشاهان باستانی ایران که خود را فرمانروایان هفت اقلیم می‌دانستند<sup>۱</sup> به خصوص شاهان کیانی که پادشاهان ایران‌شهر بودند برای خود و فرزندانش آغازگر گسترش اندیشه پادشاهی حماسی ایران برای مقابله با دیدگاه مالکانه روم در قبال آسیای صغیر گردید. چه راهکاری بهتر از زنده کردن خاطره ساسانیان در همسایگی رومیان که در هر زمان مترصد تصرف سرزمین‌های از دست رفته خود از سلاجقه بودند؟ از سوی دیگر به احتمال حضور او در دربار رومیان فرصت مناسبی در اختیار او قرار داد تا شناخت بهتری از تاریخ جنگ-های ایرانیان با رومیان به دست آورد در واقع به نظر می‌رسد که حضور کیخسرو در دربار رومی‌ها در انتخاب اسامی کیانی تاثیر گذار بوده است به طوری که دیدگاه ایرانی و ارتباط خود با کیانیان را کاملا آگاهانه در برابر اندیشه مالکانه رومیان به کار گرفت بخصوص اینکه با انتخاب این سیاست، کیخسرو ارتباط خود با خلیفه بغداد و منشا مشروعیت بخش سنتی را قطع کرد بنابراین باید تلویحا پذیرفت که غیاث الدین کیخسرو از راه دیگری جز تایید معنوی خلیفه مشروعیت خود را برقرار ساخت که همان اندیشه ارتباط خود با شاهان کیانی بود همان‌گونه که ساسانیان نیز چنین کردند. کیخسرو از این طریق با موفقیت در برابر اقدامات نظامی رومیان از مرزهای سلجوقی دفاع کرده و حتی آن را گسترش داد.<sup>۲</sup>

در مجموع منازعات سلاطین سلجوقی با امپراطوران روم شرقی را شاید بتوان ادامه جنگ‌های ساسانیان با امپراطوری بیزانس معرفی کرد. زیرا اولاً ایرانیان هرچند مستقیماً در جنگ‌ها شرکت نداشتند اما همان‌طور که اشاره شد نقش وزرای ایرانی چون خواجه نظام الملک طوسی در آغاز این جنگ‌ها را نمی‌توان انکار کرد ثانیاً فتح نهایی و دائمی این سرزمین نصیب ایرانیان گردید، زیرا با ترویج زبان و شعر فارسی و اشاعه‌ی فرهنگ

۱. اوستا، کیان یشت، ص ۴۸۹.

۲. برای رخدادهای زمان غیاث الدین کیخسرو بنگرید به: مشکور، اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۲۷-۳۹ و تاریخ آل سلجوق، ص ۸۳-۸۶.

ایرانی توسط پادشاهان سلاجقه روم، ایرانی‌ها توانستند فرهنگ و زبان پارسی را در این نواحی ترویج دهند.<sup>۱</sup> ثالثاً هر چند خود سلاجقه می‌دانستند که نژادشان با ساسانیان که سال‌ها با امپراتوری روم به نبرد پرداخته‌اند متفاوت است اما آیا امپراتوری روم نیز سلاجقه را دشمنی متفاوت با ساسانیان می‌پنداشت؟ به نظر می‌رسد رومیان هیچ تفاوتی میان ساسانیان و سلجوقیان قائل نبوده‌اند و همین مسئله برای غیاث‌الدین که به دربار رومی‌ها راه یافته بود به خوبی روشن گشته بود و در نتیجه بعد از به سلطنت رسیدن تلاش کرده تا برای خود یک هویت ایرانی ایجاد کند و چه هویتی بهتر از کیخسرو که تنها پادشاه ایرانی است که خون تورانی در رگ دارد.<sup>۲</sup>

#### ۶- القاب کیانی یا نام‌های کیانی؟ بحثی در سکه‌شناسی:

نوشته‌ها و نقش مایه‌های سکه‌های سلجوقیان روم می‌تواند در بررسی و برگزیدن نام‌های کیانی اطلاعات در خور توجهی را عرضه کند. سکه‌های این حکومت به عنوان یکی از مهمترین سکه‌های قرون میانی اسلامی<sup>۳</sup> که در رو و پشت سکه‌ها؛ در کنار نوشته سمل‌های تزئینی از نیم تنه‌ی پادشاه و نقش شیر و خورشید ضرب شده است. که به نظر ارتباط معناداری با برگزیدن نام‌های کیانی و اندیشه‌ی ایرانی داشته است.<sup>۴</sup> در این جا در جهت شناسایی القاب و اسامی پادشاهان، به بررسی و تحلیل محتوای نوشته‌های موجود در سکه‌های سلاجقه روم خواهیم پرداخت. معرفی پادشاه با استفاده از القاب و نام او، یکی از جملات مهمی است که بر روی اغلب سکه‌ها و بر پشت برخی از آنها مشاهده می‌شود. بررسی و مقایسه‌ی سکه‌های شاهان سلاجقه رومی که از اسامی کیانی برخوردارند با سکه‌های قلیچ ارسلان و شاهانی که فاقد اسامی کیانی هستند نکات قابل تامل و ارزشمندی را بر ما آشکار می‌کند. برای مثال در سکه‌های قلیچ ارسلان جمله‌ی "السلطان المعظم قلیچ ارسلان ابن مسعود" بر پشت سکه ضرب شده

۱. گلشنی، «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی»، ص ۱۵.

۲. کیخسرو فرزند سیاوش و فرنگیس و نواده کیکاوس ایرانی و افراسیاب تورانی است.

۳. لویک، «مجموعه‌ای از درهم‌های سلاجقه روم»، ص ۱۴۰.

۴. حسینی «حکایت مسکوکات سلاجقه روم»، ص ۷۰.

است. که در آن به وضوح لقب (سلطان المعظم) و نام پادشاه مشخص می‌باشد. اما بر روی سکه‌ی شاهان با اسامی کیانی مانند کیخسرو و دیگر شاهان با نام‌های کیانی جملات به شرح ذیل است.

*السلطان الاعظم غياث الدنيا و الدين ابوالفتح كيخسرو بن قلج ارسلان*

*السلطان الاعظم علاءالدنيا و الدين ابوالفتح كيقباد بن كيخسرو*

*السلطان الاعظم ظل الله في العالم غياث الدنيا و الدين كيخسرو بن كيقباد*

*السلطان الاعظم ظل الله في العالم عزالدنيا و الدين ابوالفتح كيكائوس بن كيخسرو.*

در یکی از سکه‌ها نام سه برادر که فرزندان کیخسرو دوم هستند، در کنار یکدیگر آمده، این متن که در روی سکه دیده می‌شود به شرح ذیل است.

*السلطين الاعظم عزالدنيا و الدين كيكائوس و ركن الدنيا و الدين قلج ارسلان و علاءالدنيا كيقباد بن كيخسرو.*

همانطور که مشاهده شد، در هیچ‌کدام از سکه‌ها خبری از نام پدر شاهان با نام‌های غیاث‌الدین، علاء‌الدین، عزالدین و غیره نیست. از طرفی در برخی دیگر از سکه‌ها تنها نام‌های کیانی آمده است. مانند "السلطان الاعظم کیخسرو بن کیقباد" در نتیجه به نظر می‌رسد که نام‌هایی چون غیاث‌الدین، علاء‌الدین و عزالدین القاب آنها و نام‌های کیانی در حقیقت اسم شاهان سلاجقه روم بوده است. این مسئله خود برای ما روشن می‌سازد که نام‌های کیانی اسم اصلی شاهان سلجوقی بوده و به هیچ وجه جنبه‌ی تشریفاتی نداشته و نمودی عملی از روش مشروعیت‌گزینی و پذیریش اندیشه ایرانی-کیانی توسط شاهان سلجوقی روم است. سکه‌های این دوران در واقع نشان می‌دهند که سلاجقه روم در برابر امپراتوران رومی خود را نه با لقب کیانی بلکه با نام کیانی معرفی می‌کردند که در دیدگاه ایرانی جانشین فریدون و پادشاه هفت اقلیم بودند و تسلط آنان بر آسیای صغیر حق قانونی است که دوران بسیار کهن به آنان واگذار شده است.



**نتیجه:**

در این مقاله تلاش شد که عوامل تاثیرگذار و نقش هرکدام از عوامل را در شکل‌گیری ایدئولوژی ایران‌گرایی و ظهور نام‌های ایرانی- کیانی را در آسیای صغیر مورد بحث و بررسی قرار گیرد. همان‌طور که اشاره شد غیاث الدین کیخسرو دارای برادران متعددی بود اما هیچکدام از آنها دارای نامی ایرانی نبودند و غیاث الدین کیخسرو تنها فرد از این خاندان بود که از نام کیانی سود می‌برد و این اسامی را برای فرزندان خود نیز برگزید به همین دلیل به نظر می‌رسد که خود غیاث الدین این نام کیانی را بعد از رسیدن به سلطنت برای خود انتخاب کرده است و قلیچ ارسلان نقشی در نام‌گذاری کیخسرو نداشته است زیرا اگر قلیچ ارسلان در این نامگذاری نقش داشت از القاب کیانی برای تعدادی دیگر از فرزندان استفاده می‌کرد. زبان و ادبیات فارسی و علاقه شدید کیخسرو به زبان فارسی تا حدی که اشعاری به زبان فارسی سروده به همراه وجود وزرا و درباریان و اندیشمندان ایرانی نقش بسزایی در به کار بردن نام‌های کیانی داشته است اما این مسئله به تنهایی تاثیر گذار نبوده است. حضور و پناه جستن کیخسرو به روم نقش بسزایی در استفاده از نام کیانی داشته است چرا که حضور چندین ساله او در دربار رقیب بیزانسی بی شک او را با بسیاری مسائل مرتبط با حکومت سلجوقیان و رومیان آشنا کرد و چه بسا همان زمانی که در روم بود نام کیخسرو را برای خود برگزیده است. از سوی دیگر هرچند سلجوقیان ایرانی نبوده‌اند اما همان‌طور که اشاره شد طراحی نبرد ملازگرد و دیگر نبردها به دست وزرا، درباریان و اندیشمندان ایرانی چون خواجه نظام الملک طوسی صورت گرفته که با توجه به شواهدی که در بالا به آنها اشاره شد از اندیشه ایران‌شهری برخوردار بودند. آنها در واقع از نیروی نظامی و قبیله‌ای ترکان برای پیروزی در مقابل رومیان سود جستند و موفق شدند که فرهنگ و زبان پارسی را در منطقه‌ی آسیای صغیر ترویج دهند.

همسایگی با امپراتوری روم و احتمالاً ایرانی دانستن سلجوقیان توسط امپراطوران رومی به همراه نفوذ فرهنگ و زبان ایرانی در آسیای صغیر و تلاش غیاث الدین کیخسرو برای مشروعیت‌سازی با توجه به همسایگی و رقابت شدید بر سر تسلط بر

آسیای صغیر موجب گردید که نامهای کیانی در دوران غیاث‌الدین کیخسرو به سرعت رواج یابد. از سوی دیگر با توجه به بررسی سکه‌ها آشکار است که مطمئناً نام‌های کیانی اسم پادشاهان سلاجقه روم بوده و به هیچ وجه این نام‌ها را نمی‌توان به عنوان القاب آنها معرفی کرد در پایان باید به این نکته نیز اشاره کرد که غیاث‌الدین به صورت تصادفی از میان اسامی کیانی کیخسرو را انتخاب نکرده بلکه او به خوبی می‌دانسته که در میان پادشاهان کیانی کیخسرو تنها پادشاهی است که از تخمه تورانیان و ایرانیان و در واقع نوه کیکاوس و افراسیاب است. از سوی دیگر او به خوبی می‌دانست که رومی‌ها از میان پادشاهان ایرانی کاملاً نام خسرو را به واسطه خسرو پرویز ساسانی به خاطر دارند.

### منابع و مآخذ:

- ایزدی، حجت‌الله. «تعارض بین مشروعیت و قدرت سیاسی در دوران سلاجقه»، **فصلنامه مصباح**، شماره ۱۱، سال دوم، ۱۳۷۳. صص ۱۰۳-۱۱۸.
- آزاد ارمکی، تقی، کمالی، مریم. «مشروعیت سیاسی و ساختار قدرت در حکومت سلجوقیان»، **جامعه‌شناسی تاریخی**، شماره ۲، دوره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱. صص ۱۱۷-۱۴۴.
- بوئل، جی. ا. **تاریخ ایران کمبریج**، ترجمه تیمور قادری، ج ۵ (قسمت اول سلجوقیان)، تهران: نشر مهتاب، ۱۳۸۹.
- تقوایی، زهرا. «ایرانیان در دیوانسالاری حکومت سلاجقه روم»، **رشد و آموزش تاریخ**، شماره ۱، دوره سیزدهم، ۱۳۹۰. صص ۳۸-۴۵.
- جعفریان، رسول، مریم کمالی. «نزاع قدرت در حکومت سلجوقی به روایت سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری»، **پژوهش‌های علوم تاریخی**، شماره ۲، دوره پنجم، ۱۳۹۲. صص ۵۸-۳۹.
- جوینی، عطاالملک بن محمد. **تاریخ جهانگشای جوینی**، تصحیح محمد قزوینی، تهران: نشر نگاه، ۱۳۸۸.
- حسینی، سجاد. «حکایت مسکوکات سلاجقه روم»، **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**، شماره ۱۶۹، ۱۳۹۱. صص ۶۹-۷۳.
- خالقی مطلق، جلال. «حماسه»، در **فردوسی و شاهنامه‌سرایی (برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی)**، چ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰.

خسرویگی، هوشنگ. *سازمان اداری خوارزمشاهیان*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸.

خواجه نظام‌المک، ابوعلی حسن طوسی. *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

دبیری‌نژاد، بدیع‌الله. «سلاجقه و گسترش ادب فارسی»، *وحید*، شماره ۱۰۵، ۱۳۵۱. ص ۶۶۷-۵۵۹.

دریایی، تورج. «پادشاهان ساسانی و نیاکانشان»، در *ناگفته‌های امپراطوری ساسانیان*، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۱. ص ۲۹-۳۹.

دریایی، تورج. «خلیج فارس در دوران پیش از اسلام: دوره ساسانی (۲۰۰-۷۰۰م)»، در *ناگفته‌های امپراطوری ساسانیان*، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۱. ص ۱۶۳-۱۸۶.

دریایی، تورج. سندیت تاریخی شاهنامه، در *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*، ترجمه آهنگ حقانی و فاضلی بیرجندی، چاپ اول، تهران: نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۱. ص ۱۰۹-۹۱.

دوستخواه، جلیل. *اوستا کهن‌ترین سروده‌ها و متن‌های ایرانی*، جلد اول، چاپ دهم، تهران: نشر مروارید، ۱۳۸۵.

ذاکرا الحسینی، محسن. «سخنی چند از اختیارات شاهنامه»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۹، ۱۳۸۱. ص ۸۴-۹۶.

زند، زاگرس. «سبک تاریخ نویسی شاهنامه فردوسی»، *پژوهشنامه ادب حماسی*، شماره ۱۵، سال نهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲. ص ۷۷-۹۹.

ستارزاده، ملیحه. *سلجوقیان*، تهران: نشر سمت، ۱۳۸۶.

سودآور، ابوالعلا. *فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*، هوستون: نشر میرک، ۱۳۸۳.

عطایی، فرهاد، سیکا سعد الدین. «آسیای مرکزی زیر سلطه‌ی عرب‌ها و ترکان: مقایسه‌ای در نظام حکومت»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، ش ۱ دوره هفتم، ۱۳۹۳. ص ۱۴۰-۱۲۱.

غزالی، محمد. *نصیحت الملوک*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: نشر انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.

فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه فردوسی*، ژول مول، جلد اول، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳.

فردوسی، ابوالقاسم. **شاهنامه فردوسی**، ژول مول، جلد هفتم، تهران: شرکت سهامی کتاب-های جیبی، ۱۳۵۳.

فروزانی، سید ابوالقاسم، جمشید روستا. «تحلیلی بر چگونگی روابط دولت سلاجقه روم با خلافت عباسی»، **تاریخ نامه‌ی ایران بعد از اسلام**، شماره دوم، سال اول، ۱۳۹۰. ص ۹۷-۱۲۶.

کریستین سن، آرتور. **کیانیان**، ترجمه ذبیح الله صفا، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

گروسه، رنه. **امپراطوری صحرانوردان**، ترجمه و تحشیه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۵۳.

گروسه، رنه. **تاریخ جنگ‌های صلیبی**، ترجمه ولی الله شادان، چاپ دوم، تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۸۴.

گلشنی، عبدالکریم، «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی»، **مجله مردم و هنر**، شماره ۱۷۱، ۱۳۵۵. ص ۱۵-۲۴.

لایبیدوس، ایرماروین. **تاریخ جوامع اسلامی**، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۱.

لویک، نیکلاس. «مجموعه‌ای از درهم‌های سلاجقه روم»، **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**، ترجمه سعید رضایی، شماره ۴۶ و ۴۷، ۱۳۸۰. ص ۱۴۲-۱۴۰.

مشکور، محمدجواد. **اخبار سلاجقه روم به همراه متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی**، تهران: نشر کتاب فروشی تهران (نسخه الکترونیک)، ۱۳۵۰.

مولف ناشناس. **تاریخ آل سلجوق در آناتولی**، مقدمه تصحیح و تعلیقات نادره جلالی، تهران: آیینه میراث، ۱۳۷۷.

نجمه رازی، نجم‌الدین. **مرصاد العباد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

نظری، جلیل. «آثار ادب پارسی در روم شرقی تا قرن هفتم»، **کتاب ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۳۹، ۱۳۷۹. ص ۲۸-۳۳.

نیشابوری، ظهیرالدین، **سلجوقنامه**، با مقدمه اسماعیل افشار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۲.

نیولی، گاردو، «فر/فره»، ترجمه سعید انواری و سپیده رضی، **مجله بخارا**، شماره ۱۰۰، سال پانزدهم، ۱۳۹۳. ص ۷۲-۸۰.

یازجی، تحسین. *پارسی‌نویسان آسیای صغیر*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی، ۱۳۷۱.

یوسفی حلوائی، رقیه. *روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلیخانان*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.

Lindsay, James E. *Daily Life in the Medieval Islamic World*, Westport, Conn: Greenwood Press, 2005.

## فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

### پرستش میترا در ایران پیش از ساسانیان

بهرام روشن ضمیر<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۴

#### چکیده:

دین مهر، آیین رازآمیز میترا<sup>۲</sup>، فرقه میترا یا میترایسم از اواخر سده نوزدهم میلادی جای مهمی را در پژوهشهای باستانشناسی و تاریخ دین به خود اختصاص داده است. از آنجا که میترا به عنوان خدای مورد ستایش پیروان این فرقه<sup>۳</sup> رومی به نظر اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران، یک خدای هندو-ایرانی است،<sup>۴</sup> از آغاز این اندیشه به اذهان آمده و هنوز هوادار دارد که نه فقط خدا یا قهرمان آن فرقه، که کل این کیش شاید پیش از انتشار در روم، در کشور همسایه شرقی، یعنی شاهنشاهی ایران که مردمانش از سده‌ها پیش ایزدی با نام «میترا» را بسیار خوب می‌شناختند، وجود داشته است. مشکل اینجاست که هرچه قدر در قلمرو امپراتوری با نبود متن در مورد خود میترا روبرو هستیم، در قلمرو ایران، با کمبود مدارک و شواهد هنری و مادی مواجه می‌شویم. برای شناخت میترا در ایران جدا از شناخت این ایزد در الاهیات مردمان آریایی، باید تحولات دینی ایرانیان با تمرکز بر ستایش میترا را از نظر گذرانند. آنگاه می‌توان به تطبیق آن با فرقه میترا در روم پرداخت.

**واژگان کلیدی:** میترا، مهرپرستی، پرستش مهر، هخامنشیان، اشکانیان.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران Roshan.Zamir@ut.ac.ir

2. Mysteries of Mithra

3. Cult

۴. شاید تنها مخالف، دیوید اولانسی باشد که احتمال داده عنوان این فرقه از میتراداتس (مهرداد) اوپاتر ششم، پادشاه یونان، گرفته شده است. بنگرید به اولانسی، پژوهشی نو در میتراپرستی.

## ۱- پیشگفتار:

پژوهش‌های مهرشناسانه از نیمه سده ۱۸ به صورت جدی با اثر فردریش وین‌دیشمان<sup>۱</sup> آغاز شد. از آغاز سده بیستم با پیشرفت باستانشناسی در اروپا و یافت شدن مدارک مادی و هنری از میترایسیم در اروپا و سپس آسیای غربی (قلمرو امپراتوری روم) این پژوهش‌ها با نام فرانتس کمون گره خورد. او و شاگردانش بودند که نخستین بار تلاش کردند میترایسیم را یک مسلک یا مذهب مستقل در امپراتوری روم پیش از مسیحی شدن بنمایند. از آن زمان به‌ویژه پس از کنگره‌های بین‌المللی مهرشناسی در منچستر (۱۹۷۲) و تهران (۱۹۷۵) مخالفت‌های فراوانی تقریباً در همه زمینه‌ها با پیشنهادات و نظرات کمون صورت گرفته است،<sup>۲</sup> با این حال به نظر راجر پک، هنوز هم برای فهم جریان اصلی باید به خود کمون بازگشت.<sup>۳</sup>

در این میان پژوهشگرانی چون گئو ویدنگرن،<sup>۴</sup> پروانه پورشریعتی<sup>۵</sup> و ریچارد فولتز<sup>۶</sup> روایتی دراماتیک از تداوم پیرنگ و همیشه تاثیرگذار دین مهر ساخته‌اند که بر اساس آن، پیش از زردشت، دین مهم آریایی‌ها همین دین مهر بود که زردشت در رویارویی آن کاملاً موفق نبود. بدین ترتیب گروهی بر دین خود ماندند و زردشتیان هم پس از چندی ایزدان کهن به ویژه مهر را پذیرفتند. در ادامه، دین مهر که دین اصلی اشکانیان و مردم پارت و اکثریت مردم ایران (به‌ویژه شرق ایران) بود، به امپراتوری روم نفوذ کرد و با تغییراتی به دیانت رسمی امپراتوری تبدیل شد تا امروز آثار آن را از دورا-اورپوس سوریه تا بریتانیا ببایم. این دین جدی‌ترین رقیب مسیحیت بود ولی نهایتاً در لایه سیاسی جدال را واگذار کرده و هم‌پا با ساسانیان زردشتی در ایران، رومی‌های مسیحی در قلمرو امپراتوری به نابودی یا قلب باورها و آثار مهری همت گماشتند، با این حال

1. Friedrich Windischmann

۲. ویکاندر شاید نخستین منتقد جدی کمون بود. برای سیر مطالعات مهرشناسی از زمان کمون تا دهه ۱۹۸۰ بنگرید به Beck, 1984.

3. Beck, "The mysteries of mithras: A new account of their genesis", p. 115.

۴. ویدنگرن، دین‌های ایران باستان.

۵. پورشریعتی، «مهرپرستی و ساختارهای اجتماعی و آرمانی عیاری در حماسه سمک عیار».

6. Foltz, Religions of Iran from prehistory to the present.

استخوان‌بندی و بسیاری از عناصر مهری در خودِ مسیحیت ریشه‌دوانده و تا امروز جاودانه شد.

در این پژوهش برای نزدیک شدن به مهرپرستی ایرانی، مجبوریم ادعاهای بسیار تکرار شدهٔ بالا<sup>۱</sup> را راستی‌آزمایی کنیم.

## ۲- میترا در ایزدکدهٔ ایرانی:

ایزد مهر، در *ودها* (متون سنسکریت هندی) میترا<sup>۲</sup> با ریشه *mi* و پسوند *tra* به معنای پیمان است.<sup>۳</sup> به عنوان یک ایزد، میترا تقریباً همواره در کنار ورونا<sup>۴</sup> به شکل ترکیبی میترا-ورونا آمده است. در متون ودایی میترا ایزدی درجه دوم و با اهمیتی متوسط است.<sup>۵</sup> و حضور نام او مقدم بر ورونا نه دلیل بر اهمیت بیشتر که به دلیل سنت زبان سنسکریت در اولویت دادن به واژه کوتاه‌تر در ترکیبات است.<sup>۶</sup> نام این ایزد را در کنار سه ایزد دیگر، وارونا، ایندرا و... در پیمانی میان فرمانروایان دو دولت هیتی و میتانی در آسیای صغیر (بغازکوی) از سده چهاردهم پ.م می‌بینیم.

در کهن‌ترین اثر ایرانی‌زبان، *گاهان* زردشت، از میثزه به عنوان ایزد یاد نشده و تنها یکبار به معنای پیمان به کار رفته است.<sup>۷</sup> و *دراوستای متاخر میثزه*<sup>۸</sup> هم به عنوان اسم خاص برای ایزدی بزرگ و مهم و هم به مفهوم پیمان آمده است.

شواهد چندانی از میترا به عنوان یک ایزد بومی یا یک مفهوم در زبان‌های اروپایی باستانی نداریم. ظاهراً میترا ایزدی متعلق به شاخه هندوایرانی است که بعد از جدایی

۱. بنابر پژوهشی که در بنیاد ایرانشناسی انجام شده، ۷۰ کتاب و ۳۰۰ مقاله به زبان فارسی در پیوند با مهر یا میترا تألیف و ترجمه شده که حجم بالایی از آنها غیرآکادمیک، غیرعلمی و بیشتر در مسیر شبه‌علم بوده‌اند. این‌درحالی است که تاکنون به ندرت پژوهشگران ایرانی کمک چندان به پژوهشهای جهانی مهرشناسی کرده‌اند. بنگرید به میرحیدری، کتابشناسی مطالعات مهرپرستی (میتراپی).

2. Mitra

۳. مایرهوفر، ۱۳۸۵، ص ۳۶۱.

4. Varuna

5. York, "Mitra"

۶. دوشن-گیمن، "ایران و یونان در کوماژن". ص ۲۲۴.

7. Yasna, 46,5.

8. Mithra



این دو قوم، در میان ایرانی‌زبانان جایگاه بالاتر و مهمتری یافته، تا جایی که در مهریشت از/وستا، اهورامزدا که آفریننده یکتا در دین زردشتی است، می‌گوید مهر را برابر با خود آفریدم. و تاکید می‌شود که نیایش و قربانی برای او ارزش نیایش و قربانی برای اورمزد را دارد.<sup>۱</sup> اما پرسش اینجاست که آیا می‌توان مانند نمونه متاخر فرقه میترا در روم، به نوعی یکتاپرستی مهری یا دستکم ریاست این ایزد بر ایزدکده ایرانی پیش و پس از زردشت قائل بود؟ پاسخ ساده‌ای که از متون زردشتی برمی‌آید خیر است. ولی آیا می‌توان به دین ایرانیان پیش از زردشت نزدیک شد؟ موله و بویس با دو دیدگاه متضاد در مورد تاریخی‌بودن زردشت، به "نظریه تداوم اندیشه‌های دینی ایرانیان پیش و پس از گاهان" باور دارند.<sup>۲</sup> بر پایه این نظر، زردشت با میترا به مبارزه یا انکار برخاسته و نیامدن نام او در گاهان تصادفی و بی‌اهمیت است.<sup>۳</sup> چه از/وستا و چه از ود/ها برای بازسازی ایزدکده ایرانیان پیش از زردشت کمک بگیریم، به یکتاپرستی یا حتی ریاست میترا بر ایزدکده زردشتی نمی‌رسیم. و چنانکه ریاستی وجود می‌داشته احتمالاً برای میترا نبوده است. کزینبروک پیشنهاد کرده که خیزش زردشت و زردشتیان واکنشی به فرقه هندوآریایی ایندرا بوده است.<sup>۴</sup>

### ۳- میترا در دوره هخامنشی:

در سنگ‌نوشته‌های متاخر هخامنشی که هنوز اختلاف بر سر زردشتی‌بودن یا نبودن آنان - فارغ از اینکه تعریف زردشتی چیست؟- حل نشده، نیز تنها در زمان پادشاهان پایانی (اردشیر دوم و سوم) از میترا یا در کنار اهورامزدا و آناهیتا و یا در کنار اهورامزدا نام برده شده است. توجه به این نکته مهم است که اگر ترتیب ذکر نامها مهم باشد، در سنگ‌نوشته اردشیر دوم، میترا نه دوم که پس از آناهیتا جایگاه سوم را دارد. گزارشهای دیگر هم از برپایی تندیس آناهیتا/افروdit/ایشتر (و نه میترا) در دوره

1. Yasht 10-1-1.

2. Boyce, "On Mithra's Part in Zoroastrianism", p. 11.

3. Ibid, p. 14-15.

4. Kreyenbroeck, "Mithra and Ahreman, Binyamin and Malak Tawus: traces of an ancient myth in the cosmogonies of two modern sects", p. 64.

متاخر هخامنشی یاد می‌کنند.<sup>۱</sup> یافته‌های باستان‌شناسی ایران معابد آناهیدی را نشان می‌دهند و نه مهری.<sup>۲</sup> پس وجود یک فرقه یا دین آناهیدی در ایران محتمل‌تر است تا دین مهری. ولی چرا همه به دنبال مورد دوم می‌گردند؟ دلیل آن احتمالاً چیزی نیست جز وجود فرقه میترای رومی.

این اغراق در برجسته‌سازی بیش از اندازه پرستش میترا به برخی از پژوهش‌های میترای روم نیز برمی‌گردد که بحث‌های خود را بر این مفروض اثبات‌نشده<sup>۳</sup> همراه می‌سازند که پیروان میترا در روم خدایان قومی دیگر را طرد کرده بودند، در نتیجه گمان می‌کنند که میترایسم رومی یک دین مستقل است که می‌تواند جنبشی یکتاپرستانه هم خوانده شود.

تمرکز بر جایگاه احتمالی میترا در میان غیرزردشتیان ایرانی از اینجا ضرورت می‌یابد که فرق بزرگی وجود دارد میان «پرستش مهر» و «مهرپرستی» یا همان «دین مهر». مفهوم نخست، لزوماً به مفهوم دوم نمی‌انجامد. چه، پرستش مهر می‌تواند به موازات پرستش دیگر ایزدان وجود داشته باشد و اگر مهر مقام آفریدگار یا دستکم ریاست ایزدکده را نداشته باشد، هرچه قدر هم که بلندمرتبه و محبوب باشد، نمی‌توان نام او را بر دین یا مذهب آن مردمان گذارد. بنابر هرودوت، ایرانیان اصلاً معبد نداشتند و نیایش خدایان خود و اجرام آسمانی را به سادگی هرچه تمام‌تر زیر آسمان انجام می‌دادند.<sup>۴</sup> با این حال به مرور شواهد و گزارش‌هایی از آتشکده و معبد(البته برای آناهیتا و نه میترا) از اواخر دوره هخامنشی خودنمایی می‌کنند. بدین ترتیب، برخوردن به هر نامی از میترا در متون یا هر تصویری که به میترا مرتبط باشد، نه وجود مهرپرستی، که صرفاً پرستش مهر در چارچوبی بزرگتر(دین زردشتی، دین ایرانی، دین ودایی) را ثابت می‌کند و مدرکی برای دین مستقل مهری نخواهد بود.<sup>۵</sup>

۱. کلمنت اسکندریه از بروسوس نقل می‌کند. بنگرید به برن، "ایران و یونانیان"، ص ۴۰۵.

۲. فرای، "میترا در باستان‌شناسی ایران"، ص ۲۴۷.

3. Boyce, "On Mithra's Part in Zoroastrianism", p. 16-17.

4. Herodotus, I, 131.

5. Boyce, "On Mithra's Part in Zoroastrianism", p. 16.

بیوار تلاش کرده دین مهری را به عنوان یک مذهب در ایران دوره ماد و هخامنشی بر اساس یافته‌های باستانشناختی ردیابی کند. با این حال نویسنده هم تصریح می‌کند که جدا از نبودن متن، چیز خاصی از فرهنگ مادّی مادها هم بدست نیامده است تا امکان چنین ردیابی را واقعا فراهم کند.<sup>۱</sup> او به بررسی نقوشی از گودین‌تپه و تخت جمشید، همچنین مَهرهای تخت جمشید و سکه‌ای از دوره فرترکه‌ها به موازات آثاری هنری از اورارتو تا ژاپن می‌پردازد که در آن مضمونی نزدیک به تائوروکتونی یا گاوکشی – که آنرا مهمترین عنصر هنر میترایستی رومی می‌دانیم – وجود دارد: مثلا صحنه حمله شیر به گاو یا شکار بز کوهی.

محمدتقی عطایی هم در سفال‌های دیگری از تخت جمشید همچنین در سیلک «ب»، نقشمایه گاو (و نه گاوکشی) را یافته است.<sup>۲</sup> ولی جدا از عدم ارتباط کامل میان این آثار با دوره ماد، از نظر زبانشناسی هم وجود این ایزد در آثار آن دوره بر اساس منابع آشوری کاملا رد شده است.<sup>۳</sup> اینکه این پژوهشگران، وارون توصیه جدی ریچارد فرای،<sup>۴</sup> "میترایسم رومی همراه با گاوکشی‌اش" را معیار گرفته و برای یافتن دین مهری در ایران به دنبال تطبیق با آن عناصر می‌گردند، غم‌انگیز است. گاو نه تنها در میان هندوایرانیان که در میان بسیاری از اقوام دیگر هم یکی از مهمترین حیوانات و یکی از پرکاربردترین نمادهای رازآمیز بشری بوده است.

در میان نقوش ایرانی، تحریک‌آمیزترین نقش‌ها بی‌گمان همان صحنه بسیار دیده‌شده‌ی حمله شیر به گاو در تخت جمشید است. وجود مصرعی دقیقا با مضمونی نزدیک در شاهنامه (چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو) نشان از پیوستگی این سنت در فرهنگ ایران تا دوره اسلامی دارد. هم از پیوند میان شیر و میترا باخبریم و هم تناقض سلاخی شدن گاو با ایدئولوژی گاهانی را می‌دانیم. با این حال نه مهر، تعارضی با

1. Bivar, "A Religion of the Ancient Medes".

۲. عطایی، "ردی از میترا در پارس هخامنشی: بررسی نقشمایه گاو بر تکه سفالی از تخت جمشید".

۳. بنگرید به مايرهوفر، "ریشه‌شناسی و کهن‌ترین شواهد نام میترا". ص ۳۶۶.

۴. فرای، "میترا در باستان‌شناسی ایران".

دین زردشتی دارد و نه خود زردشتیان در دوره‌های پس از زردشت دستکم در این مورد به «ایدئولوژی گاهانی» وفاداری تام نشان داده‌اند.<sup>۱</sup> باید تذکر داد که اگر نقش «حمله شیر به گاو» مهری بودن سازندگان تخت جمشید را محتمل سازد، نبرد پیروزمندانه شاه هخامنشی با شیر در همان تخت جمشید، آن احتمال را کاملاً می‌زداید.

اگر واقعا میترای ایرانی تا سده پنجم پ.م در غرب ایران مهم بود هرودوت<sup>۲</sup> به اشتباه او را یک ایزدبانو و برابر با افرودیته یونانی (یعنی خدای عشق) نمی‌دانست. در نتیجه برکشیده شدن میترا به سده چهارم پ.م در زمان اردشیر دوم عقب می‌افتد.

بر اساس اطلاعات ما از دوره هخامنشی - فارغ از اینکه خود خاندان فرمانروا را زردشتی بدانیم یا خیر- نه از مدارک بومی ایران و نه متون کلاسیک، گزارشی از وجود یک تعارض و دوگانگی مذهبی میان ایرانی‌زبانان (مثلا به شکل دوگانه مزدایی و مهری) نداریم و از این رو پاسخ به این پرسش که آیا "دین مهری" در میان ایرانیان چه پیش از زردشت و چه پس از زردشت در غرب ایران وجود داشته یا خیر، بنابر احتیاط، منفی است.<sup>۳</sup>

#### ۴- میترا در دوره اشکانی - کوشانی:

به نظر می‌رسد میترا در ایران به جایگاه یکی از بزرگترین ایزدان ارتقاء یافت و در عین از دست ندادن خویشکاری اصلی‌اش یعنی نگهبانی پیمان<sup>۴</sup> به خدای خورشید تبدیل شد. به وضوح از *اوستا* چه بخشهای کهن *مهریشت* و *خورشیدیش* و چه متاخرترین بخشها (*مهرنیایش* و *خورشیدنیایش* در *خرده/اوستا*) برمی‌آید که میترا نه خود خورشید

1. Boyce, "Mihragan among the Iranian Zoroastrians," p. 106-18.

2. Herodotus, I, 131.

۳. نویسندگان یاد شده هم بنابر احتیاط علمی در پایان مقاله هم بدون هیچ‌گونه نتیجه‌گیری قطعی دوباره تاکید می‌ورزد که ما اطلاعاتی از دوره ماد نداریم تا بتوانیم چیزی را ثابت کنیم.

۴. برای بحث در مورد معنای دوستی یا قرارداد برای میترا در متون سنسکریت، بنگرید به پیتراشمیت، "اسامی خاص با ریشه ایزد میترا". او نشان می‌دهد که پیمان و توافق برای معنای میترا برانزده‌تر است تا دوستی.

است و نه ایزد خورشید.<sup>۱</sup> هرچند با خورشید پیوند دارد. با این حال در غرب ایران، و احتمالاً در دوره هخامنشی (هرچند قطعیت آن به دوره اشکانی برمی‌گردد)،<sup>۲</sup> زیر تأثیر فرهنگ میانرودانی، میترا برابر با شمس گرفته شده و با ایزد خورشید ترکیب شد.<sup>۳</sup> به نظر کمون دلیل نسبت‌دادن میترا به خورشید آن بود که شمس در عین خدای خورشید بودن، خدای عدالت بود.<sup>۴</sup> در دوره هلنیستی، همین میترای ایرانی در بلخ و سغد تثبیت شده<sup>۵</sup> و احتمالاً توسط سکاها به هند رفته<sup>۶</sup> تأثیر خود را در مناطق شمالی آن نشان می‌دهد.<sup>۷</sup> بنابر سامبا-پورانا<sup>۸</sup> و بهاویسیا-پورانا<sup>۹</sup>، هجده نفر از طبقه مغان ساکدویپا<sup>۱۰</sup> (احتمالاً سکستان) به هند مهاجرت کردند تا در قامت برهمن‌ها در خدمت خدای خورشیدی به نام میهیرا<sup>۱۱</sup> باشند.<sup>۱۲</sup> میهیرا واژه‌ای قرضی از ایرانی میانه دقیقاً معادل خورشید در سنسکریت است.<sup>۱۳</sup> در ادامه در دوره کوشانی، میرو/هلیوس<sup>۱۴</sup> را می‌بینیم.<sup>۱۵</sup> که حضور آن در آثار کوشانی تا دوره ساسانی ادامه دارد. در پیوند این خدایان با میترا، تردیدی نیست. هرچند که در مذهب برهمایی، «سوریا» خدای

۱. در مهریشت ۲۴:۹۶ می‌خوانیم مهر پیش از طلوع خورشید بر می‌آید و پس از غروب خورشید همچنان تماشاگر و ناظر پیمان‌ها است. کمون تأکید دارد که میترا، نه خورشید است، نه ماه، نه ستارگان. بلکه فراتر از همه اینها همیشه همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و می‌داند.

2. Strabo, Geography, XV. 3. 13. Curtius Rufus, IV, 13 see Gershevitich, "Die Sonne das Beste," p. 69.

70.

3. Shaked, "Mihr the Judge", p. 14.

4. Cumont, The Mistris of Mithra. p. 10.

5. Grenet, "Bāmiyān and the Mihr Yašt" ..

۶. هومباخ، "میترا در هندوستان و مغان هندویی."، ص ۲۸۱.

7. Callieri, "On the Diffusion of Mithra Images in Sasanian Iran New Evidence from a Seal in the British Museum", p. 9.

8. Samba-Purāna

9. Bhaviṣya-Purāna

10. Śākadvīpa

11. Mihira

12. Panaino, "The year of the Maga Brāhmanas".

۱۳. هومباخ، همانجا، ص ۲۷۱. توجه شود که در سنسکریت ۱۲ واژه برای اشاره به خورشید وجود دارد.

14. Miuro/Helios

15. Callieri, p. 91.

خورشید است. جالب آنکه بنابر متون سنسکریت، این خدا با ظاهری هماهنگ با پوشش آسیای مرکزی (که در پیوند مستقیم با ایران بود) توصیف شده است.<sup>۱</sup> در مورد ریشه‌های فرهنگ و هنر بلخ و هندوکش بحث‌هایی وجود دارد. مثلا هنر قندهار متأثر از هنر باستانی روم بوده است.<sup>۲</sup> با اینحال در مجموع، در امپراتوری کوشانی، نفوذ ایران بیش از نفوذ غرب بود. در آنجا عنوان یونانی «بازیلئوس بازیلئون» که برداشتی یونانی از «شاهنشاه» است، جای خود را به «راثونائو» داد که ترجمه مستقیم از لقب ایرانی است.<sup>۳</sup> ایزدکده کوشانی سی و سه ایزد داشت (برابر با سی و سه امشاسپند). البته هورامزدا رئیس این ایزدکده نبود و ایزدانی محبوب‌تر از او هم وجود داشتند. با این‌همه شمار ایزدان غیرایرانی هم کم نبود.<sup>۴</sup> گمان بر این می‌رفت که شاید بَغ سغدی همان میترا باشد. سغدیان نام ماه هفتم سال را بگ کانیک گذاشته بودند. که ما را به یاد بگیادی ماه هفتم هخامنشیان می‌اندازد و می‌دانیم که ایرانیان در ادامه این ماه را مهر نامیدند. ولی هنینگ بعدا نشان داد بَغ سغدی، یک ایزد باروری بوده که در آن سرزمین از مهر محبوبیت بیشتری داشته است.<sup>۵</sup> نتیجه اینکه پرستش مهر در آسیای مرکزی و امپراتوری کوشان همزمان با دوره اشکانی، صرفا در قالب چندخدایی کهن ایرانی وجود داشت، که تاثیراتی از مزداپرستی و هلنیسم هم پذیرفته بود. از پرکاربرد بودن نام مهرداد در دوره اشکانی<sup>۶</sup> (که آنهم منحصر به یک دوره ۲۰۰ ساله است) گاه نتیجه گرفته‌اند که میترا دستکم در شرق ایران ایزد برتر بوده و اشکانیان یا پارتها مهرپرست بوده‌اند.<sup>۷</sup> توجه نشده که نامهای مشتق‌شده از مهر (میترا) در دوره

1. *Bṛhat-Samhitā* 58, 46-48.

۲. مک‌داول، «جایگاه کیهانی میترا در سکه‌های کوشان‌های بزرگ». ص ۳۴۸.

۳. همو، ص ۳۴۹-۳۵۰.

۴. همو، ص ۳۵۱.

5. Hening, "A Sogdian God", pp. 242-245.

۶. دقت نشده که نام‌هایی چون میتراداتیس (مهرداد) در میان میترایست‌های رومی اتفاقا دیده نمی‌شود. بسکوف، «راه‌های مهرپرستی آغازین». ص ۳۴ درست مانند نام زردشت در میان زردشتیان.

7. Pourshariati, *Decline and Fall of the Sasanian Empire*. pp. 88-103

هخامنشی در غرب ایران هم پرکاربرد است.<sup>۱</sup> و چون مزداپرست بودن هخامنشیان تقریباً مسجل است، این گونه استنتاج‌ها ره به جایی نخواهد برد.<sup>۲</sup> پس نمی‌توان به یک دوگانه‌ی غربِ مزدایی و شرقِ میترای اندیشید. برخی بر این باورند که اتفاقاً این غرب ایران است که در دوره‌های پیش از هخامنشیان واجد اندیشه‌های غیرزردشتی و شاید غیرمزدایی آریایی نخستین بوده، و شرق ایران اتفاقاً خیلی زودتر زردشتی شده بود.<sup>۳</sup>

خطابه تیرداد، نخستین شاه اشکانی ارمنستان در دربار نرون، امپراتور روم که «ای خداوندگار من، به نزد تو آمده‌ام تا تو را همانند میترا بیستم.»<sup>۴</sup> را نمی‌توان ناشی از مهرپرست بودن اشکانیان گرفت. چون ظاهراً او چنین ادامه می‌دهد: «پس تو برای من پاره‌خواهر سرنوشت) و فورتونا(ایزدبانوی خوشبختی) هستی.»<sup>۵</sup> تحلیل محتوای این آثار نشان می‌دهد، روایت، کاملاً الگوی رومی زمان خود را پذیرفته است. باید دقت کرد که میترا در زمانی که این آثار تالیف شده، (پلینی و پلوتارک و دیوکاسیوس) یک ایزد شناخته‌شده‌ی رومی بود. پس پربیراه نیست که اشاره به میترا در این روایات را عنصری متاخر و وارداتی و نه اصیل طبقه‌بندی کنیم. نظر دیگر بر این است که اگر این روایات دقیق باشند، منظور تیرداد، پرستش مهر نه به عنوان خدای برتر که به عنوان خدای عهد و پیمان است. چون زردشتیان برای پیمان بستن به مهر سوگند می‌خوردند و نه به مزدا.<sup>۶</sup> به روایت پلینی، تیرداد با خود مغانی آورده بود که نرون را در ضیافت مقدس به کیش مغان تشریف داد. تقریباً روشن است که آیین میترا زودتر از دوره

۱. برای نامهای ترکیبی مشتق از میترا در منابع ایلامی تخت جمشید، یونانی، فارسی باستان بنگرید به اشمیت، "اسامی خاص با ریشه ایزد میترا"، ص ۴۵۶ به بعد.

2. Cereti, "Response to Richard Foltz, Religions of Iran: Pool Theory as a Non-normative Approach". p. 3.

3. Kreyenbroeck, p. 76.

4. Dio, LXIII, 1-7.

5. Pliny, XXX, 6,17.

۶. دریایی، "A Contribution on Mithra's Role in the Armenian, Iranian and the Roman World"، ص ۹۸.

هادریانوس (۱۱۷-۱۳۸ م) و آنتونیوس پیوس (۱۳۸-۱۶۱ م) به ایتالیا نرسیده بود.<sup>۱</sup> پس قطعا ترویج میتراپرستی به بازدید تیرداد از رم به سال ۶۶ میلادی برنمی‌گردد. به هرحال تاسیتوس در گزارش ضیافت رسمی نرون و تیرداد، سخنی از ایزد میترا نمی‌گوید.<sup>۲</sup>

و از همه مهم‌تر زردشتی بودن برادر این تیرداد یعنی بلاش یکم شاهنشاه اشکانی، تقریبا مسجل است. و خود تیرداد را هم به دلیل پرهیز از سفر دریایی (که اصلا متناسب با دریانوردان میترایست کلیکیه که پلوتارک به آنان پرداخت، نیست) یک زردشتی متعصب می‌دانند.<sup>۳</sup> جدا از روایت‌های ایرانی که اشکانیان، به‌ویژه بلاش را زردشتی دانسته‌اند،<sup>۴</sup> مری بویس آنان را حتی زردشتی‌تر از ساسانیان می‌دانست.<sup>۵</sup>

ارمنستان دوره ساسانی را میراث نسبتا دست‌نخورده‌ای از دوره اشکانی می‌دانیم. در اهمیت میترا در ارمنستان حتی در دوره مسیحیت، تردیدی نیست و بسیار درباره آن گفته‌اند.<sup>۶</sup> ولی شاید نسبت دادن ارمنستان باستان به مهرپرستی بدون اغراق هم نبوده‌باشد. به تصریح آگاتانگوس که نخستین تاریخنگار ارمنی در صدر پذیرش مسیحیت در آن سرزمین است خدایان بزرگی که نگهبان خاک ارمنستان‌اند عبارتند از آرمازد، آناهیت و واهاگن.<sup>۷</sup> سه‌گانه مقدس ارمنستان برخلاف ایران که شامل مزدا، آناهید و مهر بود، شامل «مهر» نشده و به جایش بهرام (واهاگن) را در بر داشت.<sup>۸</sup>

۱. بنگرید به یامائوچی، "میتراپرستی، طریقت‌های گنوسی پیش از مسیحیت و رساله مکاشفه آدم"، ص ۶۱۳-۶۱۴.

2. Tacitus, ann, XV,28.

۳. بویس، زردشتیان: باورها و آداب دینی آنها، ص ۱۱۳.

۴. بنگرید به بندهش، زند بهمن یشت، نامه تنسر، التنبیه والاشراف.

۵. بویس، "جشن‌های ایرانی"، ص ۲۲۱.

۶. برای داستانهای مرتبط با مهر در ارمنستان مسیحی بنگرید به مرکلباخ، میترا: آیین و تاریخ، ص ۲۹۴-۳۰۳. همچنین بویل، "مهرپرستی در نیروی دریایی قیصریه" ..

۷. آگاتانگوس، ص ۶۶.

8. Russel, "Magic Mountains, Milky Seas, Dragon Slayers, and Other Zoroastrian Archetypes", p. 59.





تصویر ۱: مادر ارمنستان در ایروان.

راسل از فرقه واهانگن در ارمنستان می‌گوید که آزارات برای‌شان چیزی معادل صیهون یهودیان بود.<sup>۱</sup> معبد بهرام در آشتیشات<sup>۲</sup> در تارون<sup>۳</sup> روی تپه‌های بالای موش<sup>۴</sup>، در ۵۰ کیلومتری وان. مهمترین معبد ارمنستان پیشامسیحی بود. ریشه‌ی سرودهایی که برای

---

1. Russel, "The Four Elements and the Cross in Armenian Spirituality, with an Excursus on the Descent in Merkavah Mysticism", p. 376.

2. (Y)Astisat

3. Taron

4. Muš

ایزد بهرام ارمنی می‌خواندند به سنت‌های ودایی ایندرا برمی‌گشت.<sup>۱</sup> ارمنی‌ها گروه کاملی از معابد در جنگل مقدس آشتیشات داشتند که در آنجا تندیس بزرگی از آناهیتا که نگهبان و پشتیبان ارمنستان بود وجود داشت. آنان پدر آناهیتا را آرمزد می‌دانستند.<sup>۲</sup> آیا تندیس‌های بزرگ مادر ارمنستان در ایروان و مادر گرجستان در تفلیس (هر دو شمشیر به‌دست)، نمونه‌های مدرن آناهیتا در قفقاز نیستند؟ البته که سازنده و پشتیبان‌های این آثار در دوره کمونیستی شوروی امکان اشاره به جنبه ایزدی آنها نداشته و آنها را در یک بستر کاملاً سکولار و زمینی ارائه کردند. و پس از آن هم گرایش‌چندانی در این کشورها برای تطبیق آنها با آناهیتای ایرانی نیست. از آنجا که «ایزدبانوی جنگاور» که نگهبان شهر باشد در جهان یونانی کاملاً رایج بود (آتنای نیزه‌دار، آرتمیسیس کماندار)، و در جهان ایرانی هم بنابر *اوستا*، آناهیتا یک جنگ‌سالار تمام‌عیار است، با توجه به نبود یک نمونه‌ی بومی قفقازی، و اهمیت آناهیتا مادر در آن سرزمین،<sup>۳</sup> یک ایزدبانوی جنگاور ارمنی یا گرجی - که بازتاب مدرن آنها مادر ارمنستان/مادر گرجستان امروزی است - نمی‌تواند بی‌ارتباط با آناهیتا باشد.<sup>۴</sup>

1. Russel, "Magic Mountains, Milky Seas, Dragon Slayers, and Other Zoroastrian Archetypes", p. 58.

۲. آگاتانگوس، ص ۴۲ : ص ۴۷

۳. همان، ص ۶۲۸.

۴. توجه کنیم که آناهیتا یک نام همچنان مرسوم در ارمنستان معاصر است. همان.



تصویر ۲: مادر گرجستان در تفلیس با کاسه‌ای آب در دست که کاملاً با آن‌هایتا تطبیق می‌کند.

به گمانِ راسل حماسه‌های مه‌ری در ارمنستان زیر تاثیر جهان‌بینی زردشتی و مرکب از عناصر مزدایی‌اند.<sup>۱</sup> نبرد شاه افسانه‌ای ارمنی تیگران - شخصی که در کورش‌نامه‌ی کسنفون دوست کورش است - با اژدهاک، و اهمیت آرامازد، واه‌اگن، آن‌هایت و سپاندارامت ارمنستان‌شناس آمریکایی را بر آن می‌دارد که ارمنستان را در دوره اشکانی،

---

1. Russel, Idem, pp. 57-77.

زردشتی بدانند.<sup>۱</sup> هرچند نظر راسل که ارمنی‌ها قبل از مسیحی شدن جزو ایرانیان به شمار آمده و بعداً ایرانی شدند را نتوان پذیرفت.<sup>۲</sup> نکته دیگر توجه به طرح کلیسای گنبددار چلیپایی ارمنستان و گرجستان است، که آن‌را برآمده از آتشکده‌های زردشتی می‌دانند.<sup>۳</sup> برخلاف سده نوزدهم، امروز می‌دانیم که ارمنی، نه یک زبان ایرانی و نه حتی هندوایرانی، بلکه صرفاً هندواروپایی است. با این حال اینکه در ارمنستان پیش از مسیحی شدن، دیو معنایی منفی و حالتی ترسناک برای مردم داشت، مار اهریمنی بود و مفاهیم دروغ، جادو و پری همان بُعد تاریک اوستایی را می‌داشتند،<sup>۴</sup> کافی است تا آنها را کاملاً متأثر از دین زردشتی ایرانی بدانیم.

### نتیجه:

بر پایه این پژوهش به نظر می‌رسد، میترا در زمان ظهور زردشت، احتمالاً یکی از ایزدان مهم و بزرگ در ایزدکده ایرانیان بود ولی شواهدی که میترا را رئیس و خدای برتر این ایزدکده نشان دهد وجود ندارد. به نظر می‌رسد نقش میترا در میان ایرانیان بود که پررنگ شده و اتفاقاً پس از زردشت در میان مزداپرستان به عنوان یک خدای توانمند نگهبان عهد و پیمان، در بالاترین جایگاه، یکی مانده به اهورامزدا جای گرفت و هم‌زمان خویش‌کاری‌های خدای خورشید نیز از زمانی به بعد، به او محول شد. یعنی میترا در بستر زردشتی رشد کرد و نه افول. با این همه بنابر شواهد و مدارکی که در این پژوهش سنجیده شد، میترا نه در شرق و نه در غرب ایران در دوره‌های هخامنشی تا اشکانی دارای دین یا فرقه‌ای اختصاصی نبود و گمانه‌زنی‌ها و تلاش‌های برای یافتن آن صرفاً بر اساس شکل‌گیری آیین میترا در روم است که در سده‌های دوم تا چهارم در

1. Ibid, p. 59.

۲. کردیر در 18, KSM, که چندی پیش از مسیحی شدن ارمنستان نوشته شده، ارمنستان را جزو ایران‌شهر دانسته و این مسئله ناشی از تقسیمات جغرافیایی سیاسی ساسانیان نخستین است، و پیوندی به بحث مسیحی شدن ندارد.

۳. لنگ، همانجا، ص ۶۴۴.

۴. همان، ص ۶۴۷-۶۴۸.

امپراتوری درخشش داشته است. تقریباً روشن است که بیشینه مردم ایران از دوره هخامنشی تا پیش از ساسانیان مزداپرست بودند و تلاش برای یافتن دین مهر حتی در سرزمین‌های پیرامونی چون کوشان و ارمنستان هم ره به جایی نمی‌برد. پژوهش درباره چیستی و چگونگی پرستش مهر در اواخر دوره اشکانی که آیین میترا در روم به اوج خود رسید و سپس در دوره ساسانی و ردیابی نشانه‌های باورهای مهری در دوره اسلامی به پژوهش مستقل دیگری نیازمند است.

### منابع و مأخذ:

- آگاتانگوس. *تاریخ ارمنیان*. ترجمه گارون سارکسیان. نائیری. ۱۳۸۰.
- اشمیت، رودریگر. «اسامی خاص با ریشه ایزد میترا». در *دین مهر در جهان باستان*. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی). ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.
- اولانسی. دیوید. *پژوهشی نو در میتراپرستی*. ترجمه مریم امینی. چشمه. ۱۳۸۵.
- برن، ا.آر. «ایران و یونانیان». در *تاریخ ایران کمبریج*. جلد ۲. بخش ۱. ویراستار ویلیام گرشویچ. ترجمه تیمور قادری. مهتاب. ۱۳۸۷.
- بسکوف، پر. «راه‌های مهرپرستی آغازین». در *دین مهر در جهان باستان*. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی). ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.
- بویس، مری. «جشن‌های ایرانی» در *تاریخ ایران کمبریج*. ترجمه حسن انوشه. امیرکبیر. ۱۳۹۳.
- بویس، مری. *زردشتیان: باورها و آداب دینی آنها*. ترجمه عسکر بهرامی. ققنوس. ۱۳۸۶.
- بویل، رابرت. «مهرپرستی در نیروی دریایی قیصریه». در *دین مهر در جهان باستان*. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی). ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.
- پتر اشمیت، هانس. «مساله اصلی مطالعات میترای هندوایرانی». در *دین مهر در جهان باستان*. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی). ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.
- پورشریعتی، پروانه. «مهرپرستی و ساختارهای اجتماعی و آرمانی عیاری در حماسه سمک عیار». *ایران‌نامه*. ۲۹. ۲. تابستان ۲۰۱۴.

دریایی. تورج. A Contribution on Mithra's Role in the Armenian, Iranian and the Roman World. «ایران و یونان در کوماژن»، در **دین مهر در جهان باستان. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی)**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.

دوشن-گیمن، ژاک. «ایران و یونان در کوماژن»، در **دین مهر در جهان باستان. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی)**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.

عطایی، محمدتقی. «ردی از میترا در پارس هخامنشی: بررسی نقشمایه گاو بر تکه سفالی از تخت جمشید». **فصل‌نامه باستان‌پژوهی**. سال سوم. شماره ۶. ۱۳۸۹.

فزای، ریچارد. «میترا در باستان‌شناسی ایران». در **دین مهر در جهان باستان. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی)**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.

لنگ، دیوید. «ایران، ارمنستان و گرجستان». در **تاریخ ایران کمبریج**. جلد ۳. بخش ۱. ویراستار احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. امیرکبیر. ۱۳۹۳.

مایرهوفر، ماینفرد. «ریشه‌شناسی و کهن‌ترین شواهد نام میترا». در **دین مهر در جهان باستان. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی)**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.

مرکلباخ، رابنهولد. **میترا؛ آیین و تاریخ**. ترجمه توفیق گلی‌زاده. با همکاری ملیحه کرباسیان. اختران. ۱۳۸۷.

مک‌داول، دیوید. «جایگاه کیهانی میترا در سکه‌های کوشان‌های بزرگ». در **دین مهر در جهان باستان. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی)**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.

هومباخ، هلموت. «میترا در هندوستان و مغان هندویی». در **دین مهر در جهان باستان. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی)**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.

ویدن‌گرن، گئو. **دین‌های ایران باستان**. ترجمه مهری باقری. قطره. ۱۳۷۷.

یامائوچی، ادوین.م. «میتراپرستی، طریقت‌های گنوسی پیش از مسیحیت و رساله مکاشفه آدم». در **دین مهر در جهان باستان. (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی)**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. توس. ۱۳۸۵.

Beck, Roger. "The mysteries of mithras: A new account of their genesis". *The Journal of Roman Studies*, Vol. 88 (1998), pp. 115-128. 1984.

Bivar, A.D.H. "A Religion of the Ancient Medes". *Iranica Antiqua*. Vol XL. 2005.

- Boyce, Mary. "Mihragan among the Iranian Zoroastrians," in J. R. Hinnells, ed., *Mithraic Studies*, vol. 1 [Manchester,], 106-18). 1975.
- Boyce, Mary. "On Mithra's Part in Zoroastrianism". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, University of London, Vol. 32, No. 1 (1969), pp. 10-34. 1969.
- Callieri, Pierfrancesco. "On the Diffusion of Mithra Images in Sasanian Iran New Evidence from a Seal in the British Museum". *East and West*, Vol. 40, No. 1/4 (December 1990), pp. 79-98. 1990.
- Cereti, Carlo. "Response to Richard Foltz, "Religions of Iran: Pool Theory as a Non-normative Approach" available at <https://divinity.uchicago.edu>.
- Cumont, Franz. *The Mistris of Mithra. London: The Open Court*. 1903.
- Foltz, Richard. *Religions of Iran from prehistory to the present*. London: Oneworld. 2013.
- Grenet, Frantz. "Bāmiyān and the Mihr Yašt". Bulletin of the Asia Institute, New Series, Vol. 7, *Iranian Studies in Honor of A. D.H. Bivar* (1993), pp. 87-94. 1993.
- Henning, W.B. "A Sogdian God". *BSO(A)S*. No28, 1965b. 1965.
- Herodotus. *The History*. David Grene(Translator).University of Chicago Press. 1988.
- Kreyenbroeck, P.G."Mithra and Ahreman, Binyamin and Malak Tawus: traces of an ancient myth in the cosmogonies of two modern sects", in: Ph. Gignoux (ed.), *Recurrent Patterns in Iranian Religions; from Mazdaism to Sufism*. Proceedings of the Round Table Held at Bamberg, 30th Sept. - 4th Oct. 1991. Series: Cahiers de Studia Iranica. 1992.
- Panaino, A. "The year of the Maga Brāhmanas," in *La Persia e l'Asia Centrale da Alessandro al X secolo*, Rome, 1996, pp. 569-87. 1996.
- Russel, James. "Magic Mountains, Milky Seas, Dragon Slayers, and Other Zoroastrian Archetypes". *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, Vol. 22, Zoroastrianism and Mary Boycewith Other Studies (2008), pp. 57-77. 2008.
- Russel, James. "The Four Elements and the Cross in Armenian Spirituality, with an Excursus on the Descent in Merkavah Mysticism". *Jewish Studies Quarterly*, Vol. 4, No. 4 (1997), pp. 357-379. 1997.
- Shaked, Shaul. "Mihr the Judge". *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, II, 15. 1980.
- Strabo. *Geography*. Horace Leonard Jones(translated). Harvard University Press; Vol. 3, Books 6-7 edition. 1924.
- York, Michael. "Mitra", in *Encyclopedia of Hinduism*, Routledge, 2005.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

## نقش فرایندهای ژئومورفولوژیکی بر محوطه باستانی سنجر

امیر صفاری<sup>۱</sup>

رضا معتمد<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول)

علیرضا سرداری زارچی<sup>۳</sup>

بیژن باجوړوند<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۸/۳۰

### چکیده:

فرایندهای ژئومورفولوژیکی در طول حیات بشر کنش های متفاوتی داشته و زندگی بشر را تحت تاثیر قرار داده اند. این تحقیق نگاهی دارد به نقش فرایندهای ژئومورفولوژیکی طی ۶۰۰۰ سال قبل در محوطه باستانی سنجر که در فاصله ۲۰ کیلومتری شهر شوش واقع شده است. در این تحقیق ابتدا با بکارگیری تصاویر ماهواره‌ای، نرم افزار ArcGIS و نقشه‌های زمین‌شناسی منطقه مذکور بررسی شد. طی این مراحل مخروطه افکنه هایی در جهت شمال محوطه باستانی از طریق تصاویر ماهواره ای مشاهده گردید. سپس عملیات میدانی و بازدید از محوطه مورد مطالعه صورت گرفت. در عملیات میدانی، ترانشه هایی تا عمق ۶ متر از سطح دشت ایجاد گردید و بعد از تعیین سن نسبی از طریق سفال نگاری، از هرلایه نمونه هایی برداشت شد. نمونه ها در آزمایشگاه پس از انجام مراحل جدا سازی ذرات خاک با ماده مخصوص، از طریق روش هیدرومتری مورد بررسی قرار گرفت. نتایج حاصله از روش هیدرومتری و

۱. دانشیار گروه ژئومورفولوژی دانشگاه خوارزمی تهران amirsafari@yahoo.com

۲. دانشجوی دکترای ژئومورفولوژی دانشگاه خوارزمی تهران dr.rezamotamed@gmail.com

۳. عضو هیات علمی پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی sardari@yahoo.com

۴. دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دانشگاه تهران bijan.bajoorvand@ut.ac.ir



همچنین بازدیدهای میدانی و تصاویر ماهواره ای مشخص نمود که دو عامل رسوبات آبی از (دو منبع مخروطه افکنه ها و کانالها) و رسوبات بادی با منشا شمال غرب نقش مهمی در انتقال رسوبات و تدفین آثار باستانی محوطه سنجر داشته‌اند.

**واژگان کلیدی:** هیدرومتری، باستان‌شناسی، تپه سنجر، شوش.

### ۱- مقدمه:

شواهد نشان می‌دهد که در طول تاریخ زمین، شرایط آب و هوایی بارها دستخوش تغییر و تحول کلی قرار گرفته و به دنبال آن شرایط جغرافیایی و از جمله ژئومورفیک نیز تغییر پیدا کرده‌است (پدرامی، ۱۳۶۷: ۷۱). برخلاف تصور عمومی، عصر هولوسن با وجود کوتاه بودن (حدود ۱۰۰۰۰ سال)، شرایط ثابت و پایداری را از نظر اقلیمی پشت سر نگذاشته‌است (تقی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۹) که این موضوع در بررسی لایه‌های رسوبی ده هزار سال قبل، بویژه در دشت‌های کم ارتفاع خوزستان کاملاً مشهود است و نگاهی به روند تخریب سکونت گاه‌ها و تأثیر عوامل طبیعی بر تدفین آنها در دوره هولوسن اثبات کننده تغییرات شدید اقلیمی در دوره هولوسن است. شکل‌گیری سکونتگاه‌ها در ارتباط با عوامل مختلفی مانند ژئومورفولوژی، شکل زمین، دسترسی به منابع آب و غیره بوده‌است که این عوامل به عنوان چشم‌انداز هر منطقه قابل رؤیت بوده‌اند؛ یعنی انسانهای پیشین با یک دید کلی به منطقه و شناسایی قابلیت‌های محیطی، بهترین مکان را برای سکونت برگزیده‌اند (مقصودی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۳۷) البته باید به این نکته نیز توجه شود که هرکدام از عوامل طبیعی، در بعد خاصی از سکونتگاه‌های انسانی مؤثر واقع می‌شوند به عنوان مثال، لندفرم‌های ژئومورفولوژیکی به عنوان یکی از مهمترین عوامل، به طرق مختلف در شکل‌گیری و پراکنش استقرارهای باستانی عمل کرده‌اند (مقصودی و همکاران ۱۳۹۳: ۱۷۳). اغلب تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته، تأثیر ژئومورفولوژی را بر استقرار سکونتگاه‌ها بررسی کرده‌اند ولی در تحقیق حاضر دوران بعد از استقرار سکونت گاه‌ها مورد توجه واقع شده‌است. دشتهای بزرگ مسطح، سطوح پست و هموار بسیار کم شیبی هستند که شرایط مساعدی را از نظر استقرار سکونتگاه‌ها فراهم می‌آورند (امیراحمدی، ۱۳۸۹: ۶۲). دشت آبرفتی کرخه،

جایگاه رسوبگذاری جوانترین واحدهای آبرفتی است که بالاترین بخش آن شامل سری هولوسن (نهمشته‌های ده هزار سال قبل) نیز می‌شوند. ضخامت آبرفت هولوسن در دشتهای آبرفتی منطقه، حدود ۱۵ تا ۲۰ متر است. این ضخامت با نزدیک شدن به عوارض تکتونیکی (مثل چین خوردگی سازند آغاچاری در منطقه دشت آزادگان) کاسته شده و در پای این عوارض حذف می‌شود. آبرفت هولوسن به وسیله افق‌های هوازده یا سطوح فرسایش، از آبرفت‌های قدیمی تر جدا می‌شود. به علاوه خود آن را می‌توان به دو واحد زیرین و بالایی تقسیم کرد. ضخامت واحد بالایی در دشتهای آبرفتی خوزستان، به‌طور معمول بیش از ۷ متر است که در این واحد، قطعات سفالی فراوانی یافت می‌شود و از این قطعات می‌توان برای روشهای تعیین سن واحد مذکور استفاده کرد. بر اساس همین مطالعات، سن قاعده آبرفت هولوسن بالایی در حدود ۴۰۰۰ سال است (پورمحمدی ۱۳۷۵: ۵۶۴).

جلگه حاصلخیز خوزستان بویژه در نواحی شمال غربی و در اطراف شهر باستانی شوش مکان مناسبی است که می‌تواند ما را در ردیابی آثار ژئومورفیک و تغییرات اقلیمی و محیطی منطقه در دوره هولوسن یاری دهد. با توجه به جریان دو رودخانه بزرگ دز و کرخه و همچنین خاک مناسب و حاصلخیز در شمال غربی جلگه خوزستان و وسعت قابل توجه آن، مدنیت و شهرنشینی در این منطقه در دوران قبل از میلاد گسترش چشمگیری داشته‌است. اخیراً باستان شناسان در اطراف تپه سنجر با ایجاد ترانشه‌ها در زمین و تعیین سن بوسیله آزمایش کربن ۱۴ بر روی سفال‌ها و دیگر آثار مکشوفه به این نتیجه رسیده‌اند که شکل‌گیری آن به دوره‌های شوشان جدید در اواسط هزاره پنجم ق. م (بیش از شش هزار سال قدمت) برمی‌گردد که توالی لایه‌های آن تا دوره اشکانی به مدت چهار هزارسال ادامه می‌یابد و این محوطه، مرکزی مهم و تأثیرگذار دستکم در دوره ایلام بوده‌است (سرداری، ۱۳۹۳: ۲). تراکم رسوبات با قطر ۶ متر که آثار و بقایای کانون‌های مدنی را در این منطقه مدفون کرده، این سؤال را برای باستان شناسان مطرح کرده که این حجم از رسوبات چگونه در این منطقه نهشته‌گذاری شده‌است؟

فرضیات اولیه مبتنی بر جریان مستقیم رودخانه کرخه، در این محوطه باستانی ۱۷ هکتاری بوده‌است که برای رسیدن به پاسخ این سؤال از تکنیک‌های ژئومورفولوژیک استفاده شده‌است. ضمن اینکه مطالعه خاکهای قدیمی و فراینده ای زمین ریخت‌شناسی و زمین‌شناسی ناحیه ای نیز می‌تواند در تشخیص توالی‌های واجد بقایای انسانی و مواد باستان‌شناسی مفید واقع شود (اسمیت، ۱۳۷۹: ۶).

## ۲- پیشینه تحقیق:

مقصودی و همکاران (۱۳۹۳) تأثیر عوامل طبیعی بر الگوی پراکنش سایت‌های باستانی دشت سیلاخور در استان لرستان را مورد بررسی قرار داده‌اند. امیراحمدی و همکاران (۱۳۸۹) تأثیر یخچالی کواترنز بر عدم شکل‌گیری مدنیت و سکونتگاه‌های مهم شهری در دشت آسپاس را مورد مطالعه قرار داده‌است. پیشینه مطالعات باستان‌شناسی تپه سنجر به همان زمان شروع فعالیت‌های اولیه در شوش در آغاز قرن بیستم توسط ژاک دمورگان<sup>۱</sup> برمی‌گردد که از این محوطه بازدید داشته است (ژاک دمورگان، ۱۹۸۶: ۲۸۸) باین حال این رونالد دومکنم<sup>۲</sup>، جانشین دمورگان در ریاست هیأت باستان‌شناسی شوش بود که اولین بار اقدام به مکان‌یابی این محوطه با توسل به منابع مکتوب بین‌النهرین نموده است (میکلان و مکمن ۱۹۵۳). همچنین در سال‌های ۱۳۸۶ و ۸۸-۱۳۸۷ در تپه سنجر تحقیقاتی بر مبنای اهداف مختلف، که شیوه لایه‌نگاری مدنظر اصلی بود توسط سرداری زارچی صورت گرفت. هیوارت<sup>۳</sup> و همکاران در سال (۲۰۰۷) به بررسی تحولات رسوبی هولوسن دشت خوزستان پرداخته اند. کارلوس<sup>۴</sup> و میثائیل<sup>۵</sup> (۲۰۰۵)، اندری<sup>۶</sup> و همکاران (۲۰۰۷) حیدری گوران و همکاران (۲۰۰۹)، بیلی<sup>۷</sup> و کینگ<sup>۱</sup> (۲۰۱۰) فورس<sup>۲</sup> و فادگن<sup>۳</sup> (۲۰۱۰) به بررسی ارتباط بین عوامل

- 
1. Morgan
  2. Mecquenem
  3. Heyvaert
  4. Carlos
  5. Michael
  6. Andrey
  7. Bailey

طبیعی(ژئومورفولوژی، زمین شناسی، خاک، منابع آب و...)، مخاطرات طبیعی(تکتونیک و لرزه خیزی) و نقش آنها در شکل گیری پراکندگی و یا تراکم سایت های باستانی در مناطق مختلف پرداخته اند. حیدریان (۱۳۹۲) نقش عوامل طبیعی در توزیع فضایی استقرارهای پیش از تاریخ را مطالعه کرده است. نتایج حاصل از این مطالعات نشان می دهد سایت های باستانی در ارتباط تنگاتنگی با عوامل طبیعی قرار داشته اند.

### ۳- مباحث نظری:

با توجه به اینکه در تلفیق دو حیطه علوم ژئومورفولوژی و باستان شناسی علیرغم ارتباط نزدیکی که بین این دو علم وجود دارد، تاکنون تحقیقات زیادی صورت نگرفته، مطالعه معدود آثار محققین ایرانی و غیر ایرانی در این پژوهش توانسته نقشه راه مناسبی را ایجاد کند تا این تحقیق بهتر و با سرعت بیشتری انجام شود. هنگامی که از الگوی استقرارهای باستانی و چگونگی چیدمان آن، در یک منطقه سخن به میان می آید، ناگزیر نقش محیط و بسترهای آن، در یک چشم انداز جغرافیایی پررنگ می شود (بهرامی نیا و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۲). آثار و مدارک باستان شناسی و طرز توزیع آبراهه ها و تپه های باستانی حاکی از آن است که اجتماعات مستقر در این دشت از هزاره پنجم پیش از میلاد، بر اثر تجربه و تلاش، مشکلات آبرسانی را برای تکثیر محصولات کشاورزی مرتفع کرده اند، بنحوی که آب را از رودخانه ها به مجرای آبراهه ها در دشت جاری کرده اند. احتمالاً سدهای موقتی با وسایل اولیه در بستر رودخانه ها تعبیه کرده و بدین وسیله آب را به آبراهه ها هدایت می کردند (نگهبان، ۱۳۷۲: ۱۶). آبیاری در آغاز به گونه آبرسانی با جریان طبیعی آب پیدا شد (بهاروند، ۱۳۵۲: ۷۱) و کشاورزان با بهره‌وری از شیب طبیعی زمین آب را به زمین های خود می‌رسانیدند.

پرفسور مک آدامز<sup>۹</sup> که بررسی سطحی دقیقی در تپه‌ها و آثار باستانی دشت خوزستان انجام داده، اظهار می‌دارد که حدود چند قرن پس از هزاره پنجم پیش از میلاد، که همزمان با دوران عبید در بین‌النهرین است، تعداد تپه‌ها در این دشت افزایش یافته و در این دوران اگرچه کشاورزی به شکل دیم انجام می‌شد، به نظر می‌رسید با گسترش ناحیه اشغال شده، این اجتماعات از آبیاری و فاریاب برای کشت و زرع استفاده می‌کردند و به همین علت جمعیت منطقه نیز افزایش یافته است. به نظر می‌رسد که بستر رودخانه‌های کرخه و دز در بعضی نواحی گسترش زیادی داشته و به شعبه‌های مختلفی تقسیم می‌شده که استفاده از آب رودخانه‌ها را سهل تر از وضعیت امروزی می‌کرده است. همچنین با توجه به تعداد و توزیع دهکده‌ها به نظر می‌رسد که شعبه‌های زیادی از کرخه جدا شده به طرف شرق متمایل و به بستر رود نزدیک شده باشند تا اجتماعات و نواحی این منطقه را مشروب بکنند. این وضعیت همچنین برای اجتماعات مستقر در بین کارون و دز نیز وجود داشته است (نگهبان، ۱۳۷۲: ۱۷۹). بررسی آثار باستان‌شناسان نشان می‌دهد که توسعه کشاورزی در دوران قبل از میلاد ارتباط مستقیمی با توسعه مویبرگی انشعابات از جریانات سطحی داشته، که از طریق حفر کانال‌ها از رودخانه‌ها، بطور مصنوعی ایجاد شده و در نهایت نقش مؤثری در توزیع و تراکم رسوبات داشته‌اند.

#### ۴- روش تحقیق:

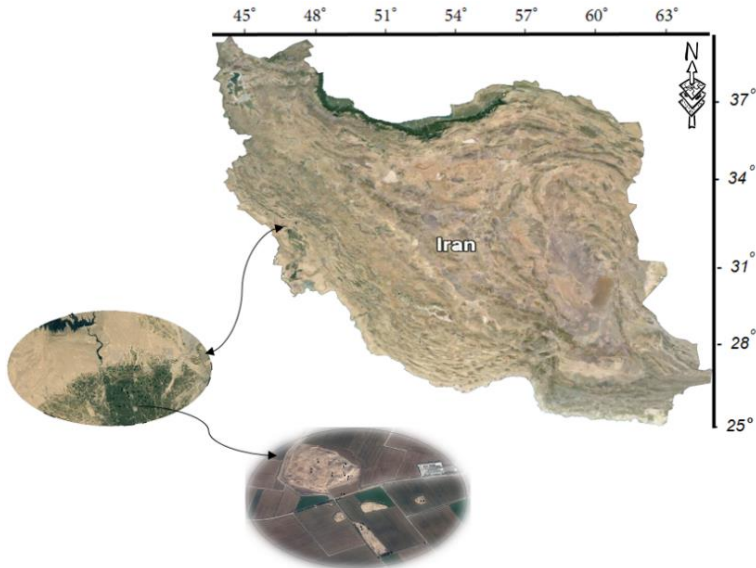
در این پژوهش ابتدا جهت بررسی مورفولوژی منطقه از تصاویر ماهواره ای استفاده شد تا موقعیت رودخانه‌های اطراف محوطه باستانی، بیابان‌ها و عوامل ژئومورفولوژیکی مؤثر در اطراف این محوطه بررسی شوند سپس اسناد مطالعاتی و نقشه‌های ترسیم شده در زمینه ژئومورفولوژی و باستان‌شناسی در منطقه مذکور مورد بررسی قرار گرفت. در عملیات میدانی پس از بازدید از محل، ترانشه‌هایی (به عمق ۶ متر) در سطح دشت و حاشیه تپه مرکزی ایجاد شد که نمونه‌های لازم جهت آزمایش

از هرلایه برداشته شد. به کارگیری GIS در این پژوهش بیشتر به منظور تحلیل و درک بهتر از عوارض منطقه، بوده و در نتیجه گیری نهایی اثر گذار بوده است. همین طور جهت تهیه graph از رودهای اطراف محوطه سنجر با محوریت تپه مرکزی استفاده شده است تا اختلاف سطح رودخانه های دز و کرخه بررسی شود. دانه بندی خاکهای ریزدانه مانند رس ، لای و ماسه خیلی ریز که خاک غالب منطقه را تشکیل می دهد، با استفاده از روش هیدرومتری تعیین شده است. این روش مبتنی بر قانون استوکس بوده که بر اساس سرعت سقوط ذرات کروی شکل معلق در مایعات است. در این آزمایش ذرات بزرگتر سرعت سقوط بیشتری دارند و ذرات کوچکتر با سرعت کمتری ته نشین می شوند. (این آزمایش معمولاً بر اساس استانداردهای ASTM و ASHTO T88-70 و D422-63 انجام می شود).

## ۵- یافته ها:

### ۵-۱- محدوده و قلمرو پژوهش:

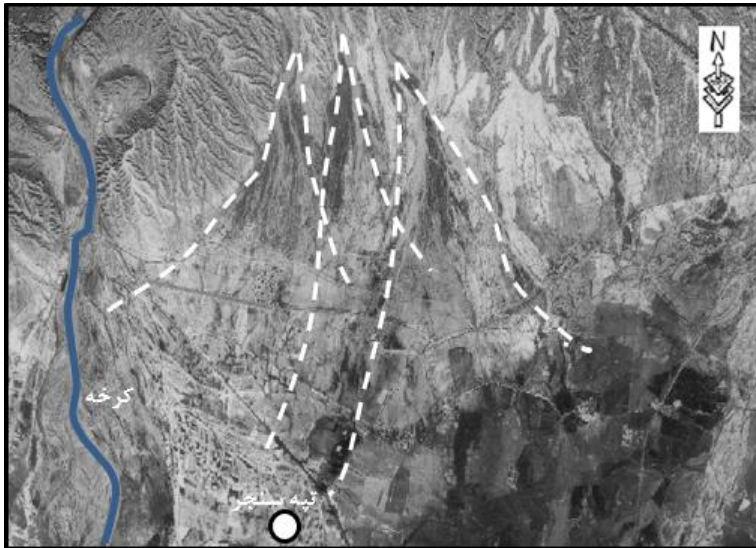
محوطه سنجر شامل تپه مرکزی بزرگ تقریباً ۱۷ هکتاری و پنج برجستگی تپه ای مانند کوچکتر در اطرافش است که وسعت آنها بین نیم تا سه هکتار متغیر است. این محدوده در فاصله ۲۰ کیلومتری شهر شوش، در مسیر جاده شوش - اندیمشک و در مختصات  $48^{\circ}12'0''E$  و  $32^{\circ}21'50''N$  واقع شده است (شکل ۱). این تپه ها توسط کشتزارها که عموماً جهت کشت غلات استفاده می شوند محصور شده اند.



شکل ۱: موقعیت محوطه باستانی سنجر.

## ۲-۵- تصاویر ماهواره‌ای:

استفاده از تصاویر ماهواره ای که امروزه روش کارآمدی برای بررسی سایت‌های باستانی بدون حضور در محل است و طی دهه‌های اخیر مورد توجه بسیاری از باستان شناسان و محققین علوم زمین واقع شده، موجب شد مخروطه افکنه‌هایی که در بخش شمالی محوطه واقع شده‌اند و تاکنون به دلیل دستکاری‌های انسانی، تسطیح اراضی و توسعه کشاورزی چندان در معرض دید نباشند، بیشتر مورد توجه قرار بگیرند (شکل ۲).

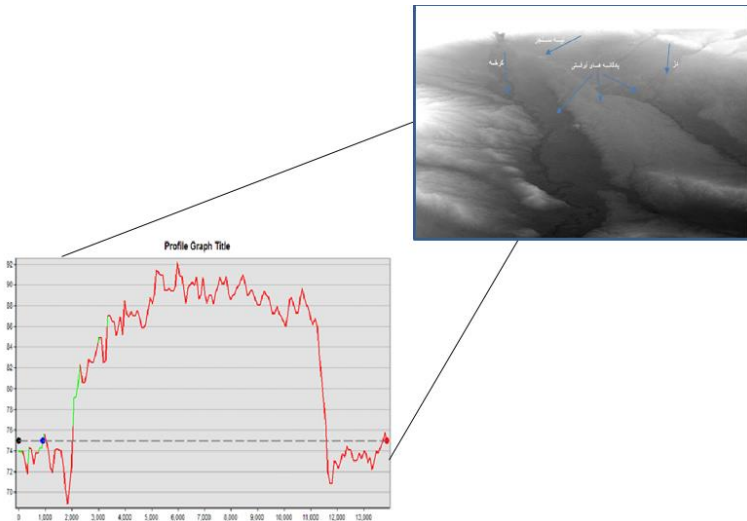


شکل ۲: تصویر ماهواره ای مخروطه افکنه های شمال تپه سنجر (دهه ۱۳۴۰).

### ۳-۵- کاربرد Arc GIS:

با استفاده از نرم افزار ArcGIS با انجام عملیات Exaggerate در محیط Arc Scene تفکیک و نمایش پادگانه های موجود بین دو رودخانه دز و کرخه به نمایش گذاشته شده که نشان می دهد محوطه باستانی سنجر بر روی پادگانه قدیمی تر واقع شده است (شکل ۳) و نکته دیگری که در محیط ArcGIS نشان داده شده، اختلاف سطح محوطه باستانی و رودخانه های اطراف است که ترسیم گراف این محدوده نشان می دهد بستر رودخانه های اطراف نسبت به این محوطه باستانی بسیار پایین تر است و از این اختلاف سطح می توان نتیجه گرفت که لاقل در قرن های اخیر دو رود بزرگ کرخه و دز، بطور مستقیم تأثیری بر مورفولوژی محوطه باستانی سنجر نداشته اند (شکل ۳).





شکل ۳: ترسیم گراف نیمرخ عرضی رودخانه های کرخه و دز با محوریت تپه مرکزی سنجر بر روی نقشه DEM

#### ۴-۵- عملیات میدانی:

در بخش عملیات میدانی جهت انجام مطالعه دقیق تر ابتدا کاوش‌ها و ترانسه‌هایی که قبلاً توسط باستان شناسان ایجاد شده بود از نظر رسوبات مورد بررسی قرار گرفت تا اطلاعات بیشتری از منطقه حاصل شود. این ترانسه‌ها در تپه‌های باستانی و همین‌طور در دشت اطراف حفر گردیده‌اند. سپس با توجه به موضوع مورد مطالعه، ترانسه‌های جدیدی در اطراف تپه‌ها ایجاد شد تا لایه‌ها مورد بررسی و از آنها نمونه‌گیری لازم جهت انجام آزمایشات صورت گیرد (شکل ۴). یکی از ترانسه‌های موجود با عمق ۶ متر انتخاب شد و مشخصات هر لایه از نظر قطر، عمق و رنگ ثبت گردید (جدول شماره ۱). و نمونه مربوط به هر لایه به وزن دوکیلوگرم برداشته شد.

لازم است ذکر شود که اولین لایه به شدت تحت تأثیر فرسایش و فعالیت‌های انسانی امروزی، بویژه کشاورزی قرار داشته، بنابراین در این لایه نمونه برداری صورت نگرفته است.



شکل ۴: ترانشه‌های ایجاد شده در سطح دشت.

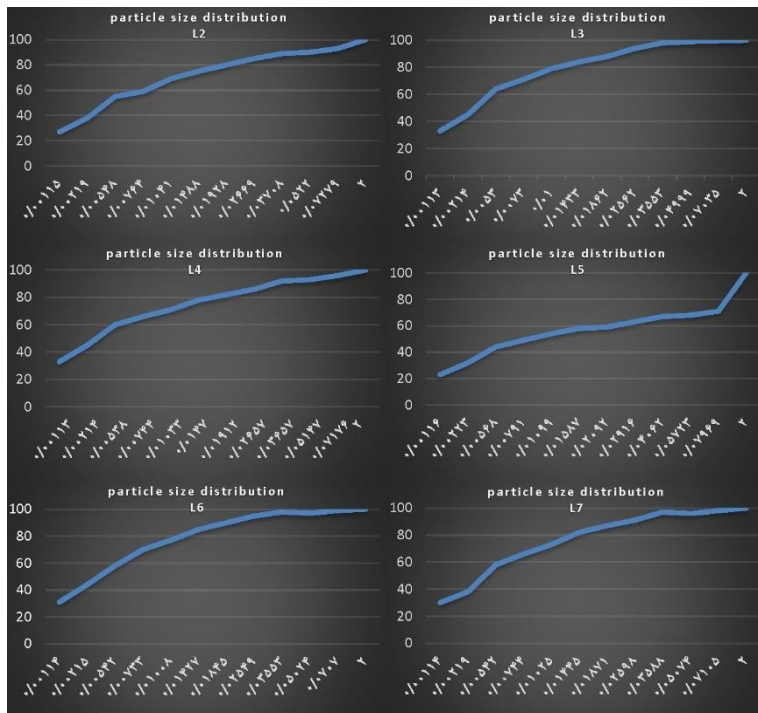
جدول ۱: اطلاعات لایه‌ها در ترانشه ۴.

رنگ	ضخامت cm	عمق cm	ترتیب لایه‌ها
قهوه‌ای روشن	۳۰	۰-۳۰	لایه ۱
قهوه‌ای تیره	۳۰	۳۰-۶۰	لایه ۲
قهوه‌ای تیره	۱۰۰	۶۰-۱۶۰	لایه ۳
قهوه‌ای تیره	۸۲	۱۶۰-۲۴۲	لایه ۴
قهوه‌ای تیره	۴۰	۲۴۲-۲۸۲	لایه ۵
قهوه‌ای تیره	۱۷۰	۲۸۲-۴۵۲	لایه ۶
قهوه‌ای روشن	۱۴۸	۴۵۲-۶۰۰	لایه ۷

#### ۵-۵- آزمایش هیدرومتری:

برای انجام این آزمایش ابتدا برای هر نمونه که قبلاً در محدوده مطالعاتی برداشته شده مقداری خاک از الک ۲۰۰ عبور داده شد و سپس 50 gr از خاک عبوری از الک

۲۰۰ را که توسط ترازوی دیجیتالی وزن شده بود جدا گردید سپس برای تولید محلول ۴٪ جداساز ریزدانه، gr 40 پودر هگزامتافسفات سدیم با cc1000 آب اضافه شده و پس از مخلوط آن در استوانه مدرج محلول ۴٪ تولید شد. پس از آن cc125 از محلول از محلول جداساز ریزدانه ۴٪ با gr50 خاک عبوری از الک ۲۰۰ را داخل کاسه همزن مخلوط کرده و به مدت ۵ دقیقه این عمل صورت گرفت. بعد از گذشت ۵ دقیقه کاسه همزن را برداشته و محلول داخل آن به درون یک استوانه مدرج ریخته شد سپس توسط آب حجم محلول به cc1000 افزایش داده شد. برای خواندن صحیح و درست قرائت‌ها یک محلول شاهد ساخته شد. با قرار دادن هیدرومتر در داخل محلول شاهد و محلول اصلی جهت قرائت اعداد قرائت‌های هیدرومتر تا ساعت‌ها ادامه داده شد و در پایان با انجام برخی اصلاحات نمودارهای هر یک از لایه‌ها بر اساس درصد ریزدانه به اندازه دانه‌های خاک ترسیم گردید (شکل ۵).



شکل ۵: نمودارهای قطر ذرات نسبت به درصد ذرات.

نمودارهای بالا برحسب درصد ریزدانه به قطر دانه ها یا ذرات رسم شده است که ضلع عمودی نشانگر درصد ذرات و ضلع افقی نشانگر قطر ذرات می باشد که بر اساس آن بین قطر ذرات و درصد آنها ارتباط معکوسی برقرار است.

## ۶- بحث:

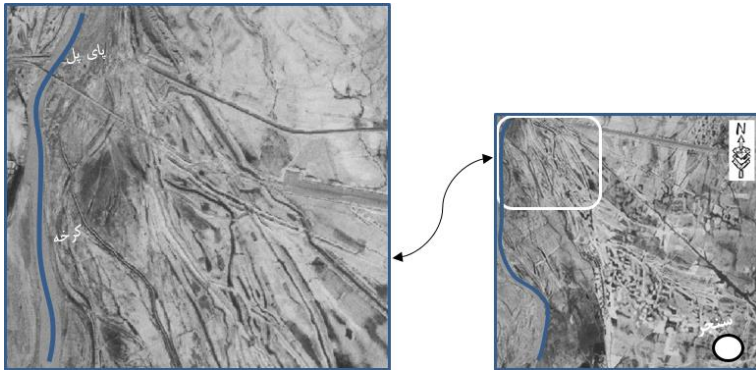
### ۶-۱- رسوبات آبی:

#### ۶-۱-۱- رسوبات رودخانه‌ای:

در فرایند فرسایشی بطور معمول جریان‌های آبی مهمترین نقش را در بین عوامل فرسایش دارند. در محدوده بین دو رودخانه بزرگ دز و کرخه چندین پادگانه آبرفتی از رسوبات ریزدانه تشکیل شده‌است که از سازند کنگلومرای بختیاری در جنوب غربی اندیمشک شروع شده و تا جنوب و جنوب شرقی شوش ادامه دارد که محدوده مورد مطالعه در شمال پادگانه قدیمی تر واقع شده‌است. در بررسی‌های میدانی و گمانه زنی‌ها در حاشیه تپه سنجر چندین لایه رسوبی بررسی شد که ترکیبات آنها بیشتر از رس، سیلت و ماسه است. وجود این ذرات حاکی از جریان‌های آبی در گذشته در این ناحیه است. به نظر می‌رسد در طول تاریخ بطور مداوم مورفولوژی منطقه از طریق رسوبات حاصل از زهکشی رود کرخه متأثر بوده‌است (شکل ۶). برای مثال می‌توان به جریان آبی هرموشی اشاره کرد که تا چند دهه اخیر از رود کرخه سرچشمه گرفته و پس از عبور از بخش‌های جنوبی تپه سنجر در سطح دشت گسترش یافته‌است.

با توجه به بررسی لایه‌های فرهنگی که سن نسی آنها به بیش از شش هزار سال می‌رسد می‌توان نتیجه گرفت که برخلاف تصور برخی از محققین که معتقد بودند رودخانه کرخه بطور مستقیم در این محوطه باستانی جریان داشته و عامل حمل این رسوبات بوده‌است، ریزدانه بودن و همگن بودن این رسوبات و همین‌طور عدم وجود گراول در تراکم این لایه‌ها نشان می‌دهد که این رسوبات توسط جریانی بسیار آرام‌تر از رود کرخه که یک رودخانه وحشی و سیلابی بوده حمل شده و این جریانات آرام

ودائمی در واقع انشعابات با یک سر منشأ دائمی (رودخانه کرخه) بوده‌اند که با شیبی نسبتاً ملایم در محدوده مورد نظر رسوبگذاری کرده‌اند؛ بنابراین رود کرخه بطور غیر مستقیم اثر گذار بوده نه به‌طور مستقیم، و هیچگونه آثاری از مئاندرهای رودخانه ای در این محدوده یافت نشده‌است.



شکل ۶: تصویر کانال‌های باستانی محوطه بین سنجر و رود کرخه.

### ۲-۱-۶- رسوبات مخروطه افکنه:

در شمال تپه باستانی سنجر چندین مخروطه افکنه در حاشیه سازندکنگلومرای بختیاری واقع شده‌است (شکل ۲). این سازند که در دوره پلیستوسن ارتفاع یافته‌است حوضه وسیع و کم شیبی را با وسعت ۱۲۰ کیلومتر مربع شکل داده که در بعضی از مناطق آن خاکی با عمق کم تشکیل شده و امروزه جهت کشاورزی دیم استفاده می‌گردد. رسوبات مخروطه افکنه ای اغلب به صورت قلوه سنگی و چند وجهی هستند که هر چه فاصله از راس آن به طرف قاعده بیشتر می‌شود قطر رسوبات نیز از بزرگ به کوچک تغییر می‌کند؛ ولی در این محوطه رسوبات مخروطه ای که آثار آن در بین لایه‌های اول و دوم ترانشه شماره (۴) به صورت یک کانال قدیمی مدفون شده مشاهده گردید، ریزدانه بوده و اثری از رسوبات قلوه سنگی تا عمق ۶ متری دیده نمی‌شود، که برای این موضوع به سه دلیل می‌توان اشاره کرد:

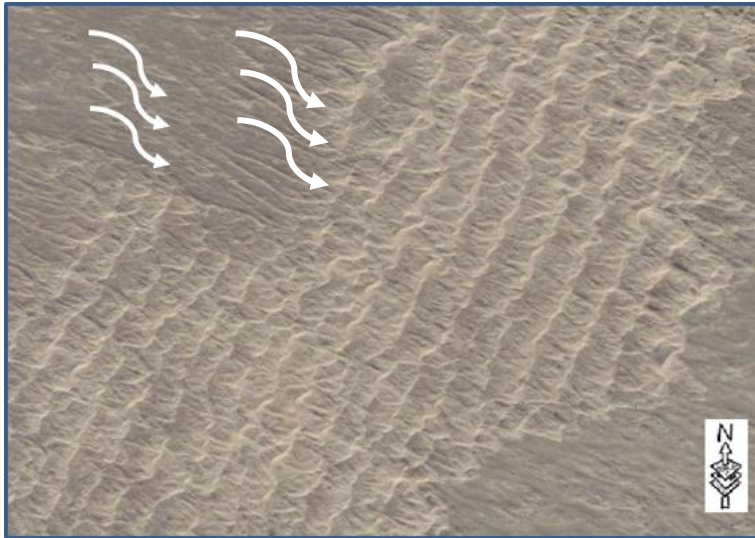
محل مورد مطالعه در قاعده مخروطه افکنه‌ها قرار دارد. بنابراین رسوباتی که به این محل می‌رسند ریزترین آنها هستند.

با شیب متوسط ۳/۳ درجه این حوضه و همین‌طور شیب ملایم سطح مخروطها، می‌توان به این نتیجه رسید که هنگام بارندگی زمان تأخیر سیلاب زیاد بوده و به دلیل شکل لندفرم جریان سفره ای را تشکیل خواهد داد که قدرت لازم برای انتقال رسوبات درشت دانه را به این محل ندارد. حوضه مربوطه از نظر زمین شناسی از سازند کنگلومرای بختیاری تشکیل شده و در بیشتر مناطق آن خاکی کم عمق شکل گرفته که در برخی مناطق جهت کشاورزی دیم استفاده می‌گردد. اغلب رسوباتی که از این حوضه خارج می‌شوند و از طریق مخروطه افکنه‌ها به نقاط دورتر انتقال می‌یابند، همین خاک‌های کم ضخامتی هستند که قبلاً دچار فرسایش شده و به ذرات ریز تبدیل شده‌اند.

## ۲-۶- رسوبات بادی:

عامل دیگری که در مدفون کردن آثار و بقایای تاریخی مد نظر قرار گرفته رسوبات بادی هستند. هرچند این ناحیه از نظر شبکه‌های آبی موقعیت خوبی داشته ولی تغییرات اقلیمی دردهه‌های گذشته، ورود ریزگردها در سال‌های اخیر و فاصله کمتر از ۳۰ کیلومتر از بیابان‌های ماسه‌ای باعث شده تا این موضوع نیز مورد توجه قرار گیرد. ماسه‌های بادی ذرات (۵/۰-۲/۰) میلی‌متر را تشکیل می‌دهند و همان‌طور که در شکل (۷) نشان داده شده منطقه وسیعی را در نوار غربی شهرستان شوش تشکیل داده که در خارج از مرزهای ایران نیز گسترش دارد. نواحی شرقی و غربی رودخانه کرخه از نظر بافت خاک تفاوت بارزی با یکدیگر دارند. در نواحی شرقی بیشتر آبرفتی و در نواحی غربی غالباً بادرفتی هستند. مورفولوژی منطقه نشان می‌دهد که ویژگی‌های توپوگرافی منطقه ای لاقل در دوره هولوسن پایانی شرایط مناسبی برای توسعه رسوبات رودخانه ای در غرب کرخه فراهم نکرده و رسوبات آبی اغلب توسط مسیل‌ها و جریانات کم‌آب به این منطقه منتقل شده‌اند درحالی‌که رسوبات بادی بطور قابل توجهی از نواحی غربی به طرف نواحی شرقی رودخانه کرخه انتقال یافته‌اند که مهمترین دلیل آن جریان بادهای شمال غربی و غرب است که در این منطقه حاکمیت دارند. آثار بادهای غربی

را می‌توان به وضوح در جهت تشکیل عرضی برخان‌ها و تل‌های ماسه ای در نوار غربی شهرستان شوش مشاهده کرد (شکل ۷).



شکل ۷: تراکم و شکل‌گیری رسوبات بیابانی در نوار غربی خوزستان تحت حاکمیت بادهای شمال غربی

### نتیجه:

نتایج نشان می‌دهد که با توجه به موقعیت منطقه و نزدیکی به منابع آب و بیابان‌ها، دو عامل جریان‌های سطحی و بادهای بیشترین نقش را در تراکم رسوبات این منطقه داشته‌اند. در حاشیه پادگانه قدیمی آبرفتی و در راس آن محوطه باستانی سنجر، دو رود بزرگ و دائمی کرخه و دز قرار گرفته که شواهد نشان می‌دهد در طول تمدن بشری در این محدوده کانال‌های منشعب از رودکرخه بر این منطقه اثر گذار بوده‌اند. میزان بالای ذرات ریزدانه در این ناحیه حاکی از نقش مؤثر آب در فرایند رسوبگذاری است. ذرات رس عموماً طی فرایندهای مختلفی شکل می‌گیرند اما در محیط‌هایی مانند رودخانه‌ها که از نظر دینامیکی پویا هستند مواد منتقله در آب تجزیه شده و در مسیرهای طولانی در اثر سایش به کوچکترین ذره تبدیل می‌شوند. این مواد معلق در آب، اغلب در مناطقی که نیمرخ طولی رودخانه کمترین شیب را دارد و جریان آب به حداقل سرعت می‌رسد نهشته گذاری می‌شوند.

جدول شماره ۲: بافت لایه‌ها.

نوع ذرات	لایه ۱	لایه ۲	لایه ۳	لایه ۴	لایه ۵	لایه ۶	لایه ۷	میانگین (%)
رس	-	۳۷	۴۳	۴۴	۳۲	۴۳	۳۷	۳۹/۳۳
سیلت	-	۴۴	۴۷	۳۸	۲۶	۴۸	۵۱	۴۲/۳۳
ماسه بادی	-	۱۶	۱۰	۱۶	۳۲	۸/۵	۱۱	۱۵/۵۸
ماسه ریز	-	۳	۰	۲	۱۰	۰/۵	۱	۲/۷۵

وجود حجم بالای ذرات ریزدانه (رس و سیلت)، لایه‌های افقی خاک و شیب صفر درجه در منطقه مورد مطالعه نشان می‌دهد که علیرغم نزدیکی به منابع عظیم آبی، که انتظار می‌رود ذرات گراول یا درشت تر از آن توسعه بیشتری داشته باشند ولی آثاری از ذرات درشت دانه (بالای ۲ میلی‌متر) در این محدوده تا عمق ۶ متری یافت نمی‌شود و می‌توان نتیجه گرفت که جریان‌ات آبی در محدوده مورد مطالعه از سرعت کمی برخوردار بوده‌است؛ بنابراین رسوبات آبی از طریق انشعابات رودخانه ای و زهکشی‌های مصنوعی (توسط انسان‌ها جهت کشاورزی) با شیبی ملایم و سرعت کم آب به این محل منتقل شده و در چاله‌ها طبیعی نهشته گذاری شده‌اند. از طرف دیگر فاصله نزدیک مخروطه افکنه‌ها و قرار گرفتن آنها در بالادست تپه سنجر و همین‌طور وجود یک کانال طبیعی در راستای شیب مخروطه افکنه‌ها به طرف منطقه باستانی، که تاحدودی با تغییرات انسانی مواجه بوده، می‌توان نتیجه گرفت که تشکیلات این محدوده باستانی، از رسوبات مخروطه افکنه ای هم بی نصیب نبوده‌اند که مبدأ این رسوبات حوضه آبرگیر نسبتاً کوچکی است با وسعت حدود ۱۲۰ کیلومتر مربع که در محیط GIS محاسبه گردید.

عامل دوم در جابجایی رسوبات به منطقه باستانی سنجر جریان‌های بادی است. نمونه‌هایی که از لایه‌های خاک برداشت شده و در آزمایشگاه مورد بررسی قرار گرفته نشان می‌دهد که میزان رسوبات بادی بطور قابل توجهی در ترکیبات رسوبی وجود دارد. بطور کلی ۱۵/۵۸ درصد لایه‌ها را رسوبات بادی تشکیل داده‌است یعنی اگر بطور



متوسط هر یک سانتی‌متر در هر لایه را برابر یک درصد قرار دهیم، تقریباً ۹۳/۴۸ سانتی‌متر از مجموع لایه‌ها (۶ متر) را رسوبات بادی تشکیل می‌دهد؛ بنابراین دو عامل جریان آبهای سطحی (از طریق مخروطه افکنه‌های شمالی و کانال‌های شمال غربی) و جریان بادهای شمال غربی به ترتیب، عوامل اصلی تأثیر گذار در رسوبگذاری منطقه شناخته شدند.

### منابع و مآخذ:

- اسمیت، فیلیپ. «باستان زمین‌شناسی، کاربرد روشهای علوم زمین در باستان‌شناسی». ترجمه فریدون بیگلری، *مجله کواترنری*، سال دوم، شماره ۵. (۱۳۷۹)، ص ۶.
- امیر احمدی، ابوالقاسم؛ مقصودی، اکبر؛ احمدی، طیبه. «بررسی آثار یخچالی کواترنز و تأثیر آن بر عدم شکلگیری مدنیت و سکونتگاه مهم شهری در دشت آسپاس». *مطالعات و پژوهشهای شهری و منطقه ای*. سال سوم، شماره دهم. (۱۳۹۰)، ص ۶۲.
- بهرامی نیا، محسن؛ خسروزاده، علیرضا؛ اسمعیلی جلودار، محمد اسماعیل. «تحلیل نقش عوامل طبیعی در توزیع فضایی محوطه‌های نوسنگی و مس و سنگ شهرستان اردل، چهار محال و بختیاری». *مجله مطالعات باستان‌شناسی*، سال پنجم، شماره ۲. (۱۳۹۲)، ص ۲۲.
- پدرامی، منوچهر، «سن مطلق کواترنز»، *مجله دانشکده علوم*، شماره ۴ و ۳، جلد ۱۷. (۱۳۶۷)، ص ۷۱.
- پورمحمدی، بهنام. «مورفو تکتونیک رودخانه کرخه». *چهارمین کنفرانس مهندسی رودخانه*. دانشگاه شهید بهشتی. (۱۳۷۵)، صص ۵۵۳-۵۶۴.
- تقی‌زاده، عبدالحکیم، «بررسی ژئومورفولوژی سواحل شمالی خلیج فارس در کواترنز (اروند تا بوشهر)». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان. ۱۳۸۸.
- حیدریان، محمود. «تحلیل نقش عوامل طبیعی در توزیع فضایی استقرارهای پیش از تاریخی دشت». *پژوهشهای باستان‌شناسی ایران*. شماره ۴. دوره سوم. (۱۳۹۲)، ص ۱۵۲-۱۳۹.
- سرداری زارچی، علیرضا، *گزارش مقدماتی برنامه تعیین عرصه و پیشنهاد حریم تپه سنجر* (اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان خوزستان). (۱۳۹۴)، ص ۱-۲.
- فرانک هول، *دوره پیش از تاریخ در جنوب غربی ایران، لرستان*، ترجمه سکندر امان الهی بهاروند، خرم‌آباد. (۱۳۵۲)، ص ۷۱.

مقصودی، مهران؛ زمانزاده، سید محمد؛ فاضلی نشلی، حسن؛ چزغه، سمیرا، «نقش ساختارهای طبیعی در الگوی استقرار محوطه‌های پیش از تاریخ دشت تهران با استفاده از GIS». *مجله مدرس علوم انسانی-برنامه‌ریزی و آمایش فضا*. دوره ۱۶. شماره ۴. (۱۳۹۱)، ص ۱۰۹-۱۳۷.

مقصودی، مهران؛ شرفی، سیامک؛ شرفی، فاطمه، «عوامل طبیعی تأثیرگذار بر الگوی پراکنش سایت‌های باستانی دشت سیلاخور در استان لرستان». *مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای*، سال دوازدهم، شماره بیست و دوم. (۱۳۹۳)، ص ۱۷۲-۱۷۳.

مقصودی، مهران؛ مقیمی، ابراهیم؛ یمانی، مجتبی؛ چرخایی، امیر حسین؛ ایرانمنش، فاضل، «تحلیل وقایع محیطی هولوسن دشت آزادگان بر اساس توالی و خصوصیات رسوب‌شناسی». *پژوهش‌های ژئومورفولوژی کمی*، سال دوم، شماره ۱. (۱۳۹۲)، ص ۵-۵۳.

نگهبان، عزت‌الله؛ *شوش با کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان*. (۱۳۷۵)، ص ۱۶.

Adams, R.M.. "Agriculture and urban life in Early Southwestern Iran". *Science*, vol. 136, no. 3511. 1962. pp. 106-122.

Andrey E. d, Andrew w.k, Aleksandra n. s, mohammad a. m, & Nicholas j.c. (2007). Geomorphology, site distribution, and Paleolithic settlement dynamics of the maaloula region, Damascus province, Syria, *Geoarchaeology: an international journal*, vol 22, No.6, 589-606.

Bailey, G. N., King, G.C. (2010). Dynamic Landscapes and Human Dispersal Patterns: Tectonics, Coastlines, and the Reconstruction of Human Habitats, *Quaternary Science Reviews*, Vol. 30, No. 11-12, PP. 1533-1553.

Carlos e. c, chris, f, april, n & Michael, b. (2005). Landforms, sediments, soil development and prehistoric site setting on the madabadhiban plateau, Jordan, *Geoarchaeology: an international journal*, vol 20, No.1, 29-56

Force, E.R., McFadgen, B.G. (2010). Tectonic Environments of Ancient Civilization: Opportunities for Archaeoseismological and Anthropological Studies, *the Geological Society of America Special Paper*, Vol. 471, PP. 21-28.

Heydari Guran, S, Ghasedian, E & Nicholas J. c. (2009). Bar International Series Iranian Paleolithic sites on travertine and tufa formations, *British Archaeological Reports Gordon House*.

Heyvaert, V.M.A., Walstra, J., Verkinderen, P., 2011, The Role of Human Interference on the Channel Shifting on the Karkkeh River in the Lower Khuzestan Plain (Mesopotamian, Iran). *Quaternary International*, Vol. 251, PP. 52-63.

Mecquenem, R. de and j, Michalon. 1953, *Recherches à Tchoga Zenbil*, Paris.

Morgan, J. de. 1896, *Recherches Archeologique, Mission scientifique en Perse*, Vol IV, Part 1, Paris: Ernest Leroux Editeur

Sardari, Alireza. 2014, Tappeh Senjar: a Landscape of Long-term Settlement on the Susiana plain, in *Papers of International Young Archaeologists Symposium*, eds. M. H. Azizi Kharanaghi, M. Khanipour and R. Naseri. Tehran: University of Tehran Publications, p. 169-186 (in Persian).

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

## دریاچه هامون در روایات ملی ایران و جایگاه آن در آخرازمانی زردشتی

حسین مالکی لوطکی<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)

عباس پارساطلب<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱۴

### چکیده:

دریاچه هامون در روایات ملی ایران و بخصوص در ارتباط با روایات مرتبط به آخرازمان‌شناسی زردشتی رابطه تنگاتنگی دارد. نام این دریاچه در عصر اوستایی متأخر بطور فزاینده‌ای به همراه رود هیرمند و منطقه سیستان تکرار می‌شود. در این تحقیق کوشیده شده است نقش و اهمیت هامون در روایات ملی ایران از جنبه‌های مختلف مذهبی، سیاسی و آخرازمان‌شناسی زردشتی پرداخته شود. وعده ظهور سه منجی زردشتی در آب کیانسه (صورت پهلوی دریاچه هامون) داده شده است و پیروان دین زردشتی برای این دریاچه احترام خاصی قائل بوده‌اند، همچنین در متون اوستایی و پهلوی به نذر شاهان و مردمان برای اناهی‌تا/انا‌هید اشاراتی شده است. این روایات تا سالیان متمادی در بین مردم سیستان رواج داشته‌اند، همچنین رسم اوشیدر در بین مردم این منطقه و اطلاق نام هامون به دریاچه می‌تواند ریشه زردشتی داشته باشد.

**واژگان کلیدی:** دریاچه هامون، کیانسه، سیستان، اوستا، زردشت.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران hosseinmaleki@ut.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران abbas-parsatalab@yahoo.com

## ۱- مقدمه:

منطقه سیستان در تاریخ چند هزار ساله ایران از جایگاه خاصی برخوردار است. شهر سوخته یکی از اولین و پیشرفته‌ترین تمدن‌های فلات ایران در این منطقه قرار داشته‌است. در دوره هخامنشیان هم، شهر زرنگ مرکز تمدن این منطقه بوده، و نقش رابط در برقراری تجارت با تمدن‌های واقع در سند را ایفا می‌کرده‌است. در دورانهای بعدی خاندان مشهور سورن و شاپور سوم ساسانی (سکانشاه) منسوب به این منطقه هستند. در حماسه ملی ایران، *شاهنامه* نیز سیستان محل زندگی پهلوانان بزرگی چون رستم و خاندان اوست. در کتب دینی زردشتی، منطقه سیستان به همراه رود هلمند/هیرمند و دریاچه هامون، اهمیت مذهبی بسیار پررنگی به خود می‌گیرند. پژوهش‌های جدید مرتبط با هامون پس از جمع‌آوری مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته‌است. پورداود در *بیشته‌ها* یک فصل به دریاچه هامون اختصاص داده‌است. او به متونی که نام دریاچه مذکور در آن آمده اشاره کرده، و در ادامه این بخش به روایات اوستایی که آخرازمانی دین زردشتی را توصیف می‌کنند می‌پردازد و بیشتر بر نقش دریاچه که نطفه زردشت در آن واقع است و سه منجی زردشت (اوشیدر، اوشیدرماه، و سوشیانت) که از آنجا ظهور می‌کنند، تأکید دارد. گرادو نیولی<sup>۱</sup> در مدخل دریاچه هامون<sup>۲</sup> و آنتونیو پانینو<sup>۳</sup> در مدخل کیانسه<sup>۴</sup> در *دانشنامه ایرانیکا* بر وجه تسمیه دریاچه هامون (کیانسه صورت پهلوی) اشاره دارند. نیولی بیشتر به نقش و جایگاه دریاچه در ادبیات و اساطیر اشاره می‌کند، اما پانینو در مقاله خود بیشتر بر نام‌های اسطوره‌ای مرتبط با هامون اشاره دارد و بر رابطه فره کیانی با دریاچه هامون تأکید می‌کند.

---

1. Gherardo Gnoli

2. Gnoli, HĀMUN, DARYĀČA-YE ii. IN LITERATURE AND MYTHOLOGY. pp. 647-648.

3. A. Panaino

4 Panaino, KAYĀNSĪH. pp. 174-176.

## ۲- دریاچه هامون در متون اوستایی و پهلوی:

در ادبیات و اساطیر ایران باستان، دریاچه هامون به همراه رودخانه هلمند/هیرمند در یک جایگاه خاص به‌ویژه در آخرالزمان‌شناسی زردشتی قرار دارد. در *اوستا* از هامون تحت عنوان کس‌اویا<sup>۱</sup> به کرات سخن به میان آمده است.<sup>۲</sup> در *زامیادیشْت* گرده<sup>۱۰</sup> فقرات ۶۶ و ۶۷ آمده است که (فر) از آن کسی است که شهریاری وی آنجایی است که رود هلمند دریاچه کس‌اویا را تشکیل می‌دهد برخاسته است.<sup>۳</sup> در *زامیادیشْت* فقره<sup>۹۶</sup> نیز آمده که در هنگامی که استوت‌ارت پیک اهورامزدا و پسر ویسپیتئور و تیری از آب کس‌اویا بدر آید، گرز پیروزمند آرنده، گرسی که فریدون دلیر داشت در هنگامی که اژی‌دهاک (ضحاک) کشته شد.<sup>۴</sup> با مقایسه<sup>۵</sup> دو یشت بسیار کهن یعنی *زامیادیشْت* و *مهریشْت* که کریستن‌سن این دو یشت را به همراه یشت سیزدهم یا *فروردین‌یشْت*<sup>۵</sup> متعلق به دوره پیش از هخامنشیان و حداکثر آغاز دوران هخامنشی می‌داند،<sup>۶</sup> می‌تواند به تصویر جالبی از محیط تاریخی و جغرافیایی که این دو یشت در آن سروده شده‌اند دست یافت. گفته می‌شود سرزمین جغرافیایی *مهریشْت*، سرزمین‌های شمالی شرقی ایران یعنی سغد، خوارزم، مرگانیا و هرات بوده که تصویری متفاوت با آنی دارد که در *زامیادیشْت*<sup>۷</sup> معرفی شده و درباره آن اظهار شده که ارتباط کاملی با سرزمینی واقع در جنوب، یعنی سیستان دارد.<sup>۸</sup>

نیولی برخلاف کریستن‌سن محیط جغرافیایی این دو یشت را نزدیک به هم می‌داند.<sup>۹</sup> وی اعتقاد دارد که کانون فکری این دو یشت را رود هیرمند بوده است ولی درباره اینکه

1. Kasaoya

2. Gnoli, HĀMUN, DARYĀČA-YE ii. IN LITERATURE AND MYTHOLOGY. pp. 647-648.

۳. پورداود، یشت‌ها، ص ۳۳۴.

۴. همان، ۳۵۰.

5. Farvardin yašt

۶. کریستن‌سن به نقل از نیولی، پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۵۰.

7. zamiad yašt

۸. کریستن‌سن به نقل از نیولی، پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۵۰.

۹. نیولی، پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۵۱.

چرا در پشت نوزده ام از چهار استان شمالی خبری نیست، توضیح کافی ندارد.<sup>۱</sup> در واقع این نکته هم جالب است که دریاچه هامون جایگاه خاصی در *زامیادیش* دارد که مکان جغرافیایی آن سیستان است. در *وندید/د*<sup>۲</sup> فرگرد ۱۹ آمده که «زردشت آگاه نمود اهریمن را ای اهریمن زشت من آنچه دیو خواهیم برانداخت من نسارا خواهیم برانداخت، من خنثیتی پری را خواهیم برانداخت، تا اینکه سوشیانت (استوتارت) پیروزگر از طرف مشرق آب کس او یا متولد گردد».<sup>۳</sup> این نکته جالب توجه هست که در *وندید/د* تأکید می شود که سوشیانت<sup>۴</sup> از جانب شرق متولد می شود. دقت درباره جهت شرقی از دیدگاه تاریخی-مذهبی می تواند جالب باشد زیرا می تواند با کوه اوشیدم<sup>۵</sup> که در *هرمزیدیش*<sup>۶</sup> دارای نامی دوگانه هست، اوشیدارنا<sup>۷</sup> به معنای آنکه خانه او نزدیکی فجر است یا آنکه در نزدیک فجر زندگی می کند مطابق باشد.<sup>۸</sup>

اگر کس او یا با هامون تطابق داشته باشد اوشی دم، اوشیدارنا همان کوه خواجه امروزی است. کوهی که ۱۵۰ متر بلندتر از حوضه هامون است و در حال حاضر نیز در سال نو خورشیدی بیشتر مردم سسیتان به دیدن کوه خواجه می روند. در *آبان یشت*<sup>۹</sup> آمده که کی گشتاسب بلند همت روبروی آب فرزندان<sup>۱۰</sup> از برای ناهید نذر نمود، خواستار شده که ارجاسب و دیگر تورانیان چیره شود.<sup>۱۱</sup> در *بندش* آمده که دریاچه فرزندان در سیستان قرار دارد.<sup>۱۲</sup> با توجه به متن *برجستگی و شگفتی های سیستان*، رود هلمند و دریاچه فرزندان دریای کیانسه که در سیستان آمده است، اشاره

۱. دوشن گیمن، دین هخامنشیان. ص ۱۳۴.

2. vendidad

۳. دوست خواه، اوستا، ص ۴۵۱.

4. Saošyant

5. Uši. dam

6 Hormozd yašt

7. Uši. darena

۸. نیولی، پژوهش های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۷۱.

9. Aban yašt

10 frazdanu

۱۱. پورداد، یشت ها، ۳۲۳.

۱۲ فرنیغ دادگی، بندش. ص ۷۴.

دارد.<sup>۱</sup> در ترجمه سعید عربان کلمه Zreh و War هر دو دریا ترجمه شده‌اند، ولی به نظر می‌رسد که نویسنده متن، ترتیبی برای آنها قائل بوده‌است، یعنی از کوچکترین واحد رودخانه به دریاچه و دریا رسیده در اوستا نیز کلمه Vari همان معنی دریاچه یا Lake را دارد و در بندهش نیز فرزندان زیر «چگونگی دریاچه‌ها» آمده‌است در صورتی که کیانسه در زیر عنوان «چگونگی دریاها» آمده‌است. این‌جا فقط Zreh که کلمه ای است که از زبان پارسی به پهلوی راه یافته باید دریا معنی شود. در فارسی باستان drayah، پهلوی drayab و در فارسی نو به صورت draya درآمده است که هم ریشه Zreh پارسی است، چون Z پارسی باستان تبدیل به d شده‌است و این موضوع در زبان اوستایی نیز صدق می‌کند در اوستا Zraiihah به معنی دریا هم ریشه drayah فارسی باستان است.<sup>۲</sup> احتمالاً نشان‌دهنده این هست که در دروان اوستایی متأخر در سیستان دو دریاچه وجود داشته است. در سه متن اوستایی و پهلوی، *آبان پشت*، *بندهش* و *شگفتی و برجستگی‌های سیستان*<sup>۳</sup> از دریاچه فرزندان نام برده شده‌است و این نکته جالب به نظر می‌رسد که در سه روایت آمده، که به شاهان و مردم برای ناهید در دریاچه نذر می‌کنند تا به خواسته خود برسند که این نشان دهنده جنبه مقدسی دریاچه است. در *آبان یش* کی گشتاسب بلند همت روبروی آب فرزندان از برای ناهید با نذر خواستار شد که با ارجاسب و تورانیان دیگر چیره شود.<sup>۴</sup> همچنین در بندهش آمده که دریاچه فرزندان در سیستان است، گویند که مرد پرهیزگاری که چیزی برو افکند بپذیرد، اگر پرهیزگار نیست، بیرون افکند.<sup>۵</sup> در متن کوتاه پهلوی *شگفتی و برجستگی‌های سیستان* آمده که، پس فریدون به دریاچه فرزندان شد از اردسیور ناهید<sup>۶</sup> مراد

۱. دریایی، شگفتی و برجستگی‌های سیستان، ص ۵۳۶ تا ۵۳۷.

۲. همان

3 *Abdih ud sahigih i Sagestan*

۴. پورداود، *پشت* ها، ص ۲۵۴.

۵. فرنویغ دادگی، *بندهش* ص ۷۸.



خواست... و نیز در همین متن آمده گرشاسب شاه دین را در دریاچه فرزندان رواج داد.<sup>۱</sup> در بندهش آمده هست که بن چشمه فرزندان به فراخکرد پیوسته است.<sup>۲</sup> فراخکرد صورت پهلوی دریاچه اسطوره ای وروکشه است. دریای وروکشه، زامیادیش، همانگونه که کریستین سن حدس زده جائی جز از هامون که همان کس اوپا است نمی تواند باشد.<sup>۳</sup> نیولی چند دلیل برای تطبیق دریای وروکشه<sup>۴</sup> با کیانسه آورده هست

۱. شرح اسطوره‌ای بزرگ شدن دریای وروکشه توسط افراسیاب که سنت های پهلوی آن را تایید می کنند در واقع دارای نوعی رابطه با برخی حقایق یعنی انجام یک سلسه کارهای نهرکشی و آبراه‌سازی در کنار رودخانه هیرمند که مساحت دریاچه را گسترده کرده است. انعکاس این عملیات در نام اوستایی خود رودخانه هلمند<sup>۵</sup>/هیرمند<sup>۶</sup>/هتتومنت<sup>۷</sup> به معنای «دارای سدهای بسیار» نیز دیده می شود که به دریای کیانسه می ریزد.<sup>۸</sup>

۲. ستایش خورنه<sup>۹</sup> که زامیادیش از بند ۶۶ تا ۶۹ به آن اشاره شده هست. بند ۶۶ زامیادیش آمده هست که که (فر) که از آن کسی که شهریار وی آنجایی که رود هلمند دریاچه کس اوپا را تشکیل می دهد برخاسته است.<sup>۱۰</sup> در واقع خورنه (فر) رابطه ای نزدیکی با تلاش سه تلاش ناموفق افراسیاب برای بدست آوردن آن از دریای اسطوره‌ای وروکشه (فراخکرد) دارد که در بند های ۵۶ تا ۵۸ آن یشت آمده هست. که نشان‌دهنده تطبیق وروکشه با کیانسه است.<sup>۱۱</sup>

۱. دریایی، شگفتی و برجستگی‌های سیستان، ص ۵۳۶ تا ۵۳۷.

۲. فرنیغ دادگی، بندهش ص ۷۸.

۳. کریستن سن، کیانیان. ص ۹ تا ۳.

4. Vouru. kaša

5. helmand

6. hirmand

7. Haētumant

۸. نیولی، پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۶۵.

9. xwarrah

۱۰. پورداد، یشت ها. ۳۴۳.

۱۱. نیولی، پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۶۲.

۳. علاوه بر آن پدیده دیگری که تطبیق وروکشه را با کس اوپا تایید می‌کند آن است که هر دو دارای خصوصیتی غیر قابل تردید هستند و آن وجود یک کوه در میان آب‌های آنان است. کوه اوس هنداو<sup>۱</sup> در میان و مرکز وروکشه قرار دارد در حالی که کوه اوشیدم یا کوه خواجه امروزی در میان کس اوپا واقع شده است.<sup>۲</sup>

۴. نکته مشترک دیگر موجود میان وروکشه و کس اوپا وجود ۹۹۹۹۹ فروهر است وروکشه، فروردین یشت و کس اوپا زامیادیش است.

۵. در بندهش آمده «رودخانه ای واثنی رود به سیستان است و سرچشمه آن از کیانسه بوده است،<sup>۳</sup> مساله این که سرچشمه آن در کیانسه/هامون است، یعنی این رودخانه به دریاچه آب نمی‌دهد بلکه از آن آب میگیرد بدون شک نشان‌دهنده تطابق آن با رود شلا/شیلا یعنی رود خانه ای که هامون را به گود زره<sup>۴</sup> پیوند می‌داده است، پس می‌توان فرزندان را با همان گود زره امروزی تطبیق داد.<sup>۵</sup>

در لغتنامه دهخدا آمده است که فرزد، سبزه ای هست در نهایت سبزی، در نهایت سبزی و تازگی و تری آن را فریز نیز گویند و بعضی گویند سبزه ای باشد که در روی آب‌ها ایستاده به هم می‌رسد. همچنین سبزه ای باشد که میان آب که مدام سبزه بود و شاید که در مرغزار نیز باشد و به زمستان و تابستان سبز بود و بیخش محکم است.<sup>۶</sup> در معنی فریز نیز آمده است که گیاهی است که در نهایت سبزه ای و تازگی که از خوردن آن دواب فربه شود.<sup>۷</sup> فرزندان کلمه مشتق می‌باشد و بسیط نیست، از یک جز فرز یا فرزد با جز دیگر دان یا ان تشکیل می‌شود که امکان دارد به دو صورت باشد. نخست: فرز+دان (پسوند مکان) ← بدینصورت: فرزندان به معنای جایگاه و مکان گیاه فرز می‌شود یا مکان و جایگاه پر از گیاه فرز. دوم: فرز+ان (علامت جمع) بدین

1. Us. hendava

۲. نیولی، پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۶۹.

۳. فرنیغ دادگی، بندهش ص ۷۸.

4. godd. zrayah

۵. بارتلمه به نقل از نیولی، پژوهش تاریخی در مورد سیستان باستان، ص ۶۸.

۶. دهخدا و دیگران، سرواژه فرزد.

۷. همان.

صورت ← به معنای فرزها (گیاهان فرز)، همانطوری که درختان و گیاهان با علامت آن جمع می‌شود. فرزد در زبان عربی تبدیل به مرچ شده‌است که به صورت جمع مروج آمده‌است مانند: مروج‌الذهب (چمن زارهای طلایی کتابی از مسعودی)<sup>۱</sup>، صورت دیگر آن مرغ است که در کلمه مرغزار (به معنای سبزه زار دیده می‌شود) امروزه نیز گیاه فرز پیرامون این دریاچه در زمانی که سطح آب بالا می‌آید به فراوانی دیده می‌شود تا آنجایی که بسیاری از اهالی محلی، دام‌های خود را برای چرا به این نواحی می‌آوردند، به مانند نام دریاچه ای که امروز در جنوب جیرفت قرار دارد، به نام جاز موریان که از دو جزء جاز (اسم گیاهی در آن منطقه) و موریان، که در زبان محلی به معنای کثرت و فراوانی است.

در متن هان پهلوی دریاچه هامون با نام کیانسه، برگرفته شده از سلسله کیانی معرفی می‌شود. این ارتباط ریشه Kuui-kavi یا جمع Kavis-kayan-kayanids معادل پهلوی Kayansih را صورت می‌دهد.<sup>۲</sup> در بندهش آمده‌است که دریای کیانسه که به سیستان هست در اوائل جایی بوده‌است که هیچ‌یک از حیوانات پلید مانند مار و قورباغه در آن زندگی نمی‌کردند و آب آن بیشترین بود ... ولی الان اینگونه نیست ولی چون فرشگرد<sup>۳</sup> رسد باز شیرین شود.<sup>۴</sup> همچنین در متن کوتاه برجستگی و شگفتی‌های سیستان، کیانسه به همراه فرزندان عنوان یکی از شگفتی‌های سیستان ذکر شده است<sup>۵</sup> در بندهش دربارهٔ افراسیاب آمده است که هزار چشمه و چندین رود که به دریای کیانسه سرازیر می‌شوند را پایمال کرد.<sup>۶</sup>

با توجه به اقدام افراسیاب درمی یابیم که دریاچه کیانسه جدایی از اهمیت مذهبی و دینی خود، جنبه استراتژیک نیز داشته‌است، در تأیید این نکته، که ستاندن آب به

۱. حاجی خلیفه، کشف الظنون. ص ۱۲۳۴.

۲. Panaino, KAYĀNSĪH. pp. 174-176.

۳. frašo. kereti

۵. دریایی، شگفتی و برجسته‌گی‌های سیستان، ص ۵۳۶ تا ۵۳۷.

۶. فرنغ دادگی، بندهش ص ۶۰.

سوی ایرانشهر یکی از اعمال سودمند منوچهر دانسته شده است.<sup>۱</sup> این روایات به احتمالی منعکس کننده آن اسطوره‌های اغراق آمیزی است که داخل یک سلسه افسانه‌ها و داستان‌ها شده است، یعنی همان اختلاف بین قدیمی در مورد تصاحب و کنترل آب که امروزه نیز باعث اختلاف بین مردمی است که در اطراف این حوضه آبی زندگی می‌کنند.<sup>۲</sup> در حقیقت تمام پژواک‌های نبردهای بسیار قدیمی قبیله‌ای هستند که هرکدام سعی بر کنترل تنها منبع آبی که به این سرزمین خشک زندگی می‌بخشیده، یعنی آب‌های هیرمند و دریاچه بوده‌اند.<sup>۳</sup>

### ۳- دریاچه هامون در متون بعد از اسلام:

در میان نویسندگان سده سوم، ابن خردادبه، ابن رسته و یعقوبی تنها اشاره به رود هیرمند هیرمند/هلمند کرده و درباره دریاچه گزارش نمی‌دهند. اما گزارش‌های چند تن از جغرافیدان سده چهارم نسبت به نوشته‌های پیشینیان کامل تر است. آنان در سیستان از دریاچه هامون بنام زره یاد کرده‌اند. (نویسنده ناشناس: حدود العالم، استخری<sup>۴</sup>، ابن حوقل<sup>۵</sup> و جیهانی<sup>۶</sup>)

در *گرشاسب‌نامه* اسدی طوسی چند بار دریاچه هامون به نام «زره» اشاره شده است:

نخستین بار در ذیل عنوان ساختن شهر زرنج آمده است:

چو بگذشت از این کار ماهی فره بیا حد به نزدیک آب زره<sup>۷</sup>

در ادامه همین بخش، تصریح می‌گردد که در بنای شهر زرنج از هیرمند رودها و کاریزهای بسیاری برداشته شده است:

بسارود برداشت از هیرمند و زان جوی و کاریزها برفکند<sup>۱</sup>

۱. احمد تفضلی، مینوی خرد، ص ۴۱-۴۴.

۲. پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۶۱.

۳. پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۶۲.

۴. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۹۴.

۵. ابن حوقل، ص و ره الارض. ص ۱۵۱ تا ۱۵۲.

۶. جیهانی، اشکال العالم. ۱۶۱ تا ۱۶۲.

۷. طوسی، گرشاسب‌نامه. ص ۲۳۶.

مرتبه ای دیگر در همین بخش نام زره ذکر می شود:

دو سالست کوشد ز درگاه شاه به نزدیک آب زره با سپاه<sup>۲</sup>  
در بخش رفتن گرشاسب ساختن سیستان را تمام آن مرتبه ای دیگر به نام «زره» بر می  
خوریم؛

ز یک سوش ریگ ده جافره دگر سوش دریا که خوانی زره<sup>۳</sup>  
در بخش در آمدن ضحاک به دیدن گرشاسب و صفت نخچیرگاه سیستان و زره همراه  
هم آمده است:

سوی سیستان رفت تا بنگرد یکی پیش آب زره بگذرد<sup>۴</sup>  
در شاهنامه جلد دوم در «داستان جنگ هاماوران»<sup>۳</sup> مرتبه واژه زره بکار رفته است  
ز مکران شد آراسته تا زره میان ها ندید هیچ بند و گره  
به دست چپش مصر و بربر به راست زره در میان هبدان سوکه خواست  
خبر شد بدیشان که کاوس شاه بر آمد از آب زره با سپاه<sup>۵</sup>  
در جلد چهارم شاهنامه پنج مرتبه از «زره» یاد شده است:

بیامد چنین تا به آب زره میان سوده از رنج بند زره  
به کشتی به آب زره برگذشت همه رنج ما سر بسته باد گشت  
ز آب زره بگذرانم سپاه اگر چرخ گردان بود نیکخواه  
و ز آن پس بر آب زره بگذرم اگر پاک یزدان بود یاورم  
چو آمد بنزدیک آب زره گشادند گردان زره را گره<sup>۶</sup>  
تمامی این ابیات مربوط به دورهٔ کی کاووس و کی خسرو پادشاهان سلسلهٔ کیانی، است  
که هردو قبل از کی گشتاسب و ظهور زردشت حکمرانی کرده‌اند.

۱. همان، ص ۲۳۷.

۲. همان، ۲۳۸.

۳. همان، ۲۶۸.

۴. همان، ۲۶۹.

۵. فردوسی، شاهنامه. ص ۶۹ تا ۷۰.

۶. همان، ص ۲۸۰ تا ۲۹۶.

در این میان مقدسی نیز از رودهای سیستان نام می‌برد. با این تفاوت که از فراه‌رود<sup>۱</sup> یاد می‌کند که به دریاچه صنط می‌ریزد. نام این دریاچه در متون دیگر اسلامی دیده نمی‌شود و همچنین در میان نام‌های محلی مقدسی می‌نویسد این دریاچه در نزدیکی کرمان است و آب دریاچه شیرین است.<sup>۲</sup> چنان‌که امروز می‌دانیم نزدیکترین دریاچه به کرمان دریاچه جازموریان است که در جنوب جیرفت قرار دارد و دارای آب شور است و فرارود هم به آن نمی‌رسد؛ بنابراین دریاچه مورد اشاره مقدس باید همان هامون باشد؛ که با این نام خوانده شده است. این نخستین و شاید تنها موردی است که دریاچه هامون به این صورت یاد شده است.<sup>۳</sup>

#### ۴- جنبه‌های پیشازردشتی و زردشتی دریاچه هامون:

در ساختمان شماره سه، دهانه غلامان که قدمت اش به زمان هخامنشیان می‌رسد، آثاری بسیاری از سوختگی «البته نه از قبیل آتش‌سوزی» خاکستر و استخوان‌ها ریز سوخته و نسوخته در داخل اجاق‌ها در سکوی محرابها و برخی مخازن مخصوص نگهداری آتش دیده می‌شود.<sup>۴</sup> سه قربانگاه به احتمال زیاد مربوط به پرستش سه ایزد اصلی هخامنشیان یعنی اهورامزدا، آناهیتا و میترا بوده است؛ محوطه دور آن نماینگر حصارهای یکی از پرستشگاه‌های شهر سلطنتی است، گمان نمی‌رود که این پرستشگاه دارای محلی مناسب برای حفظ آتش مقدس بوده است؛ طرح معماری آن کاملاً با آتشده‌های شوش و تخت جمشید فرق دارد، و ظاهراً قربان‌ب کردن حیوانات وسیعاً در آن جا انجام می‌گرفته است.<sup>۵</sup>

1. frâh. ruode

۲. مقدسی، حسن التقالیم فی معرفه القالیم. ص ۴۴۴.

۳. سید سجادی، محیط طبیعی و آثار باستانی دشت سیستان. ص ۲۶.

4. Scerrato, evidence of religious life at dahan-I ghulaman(sistan). p713.

۵. نیولی به نقل از دوشن‌گیمین، دین هخامنشیان. ص ۱۳۶ تا ۱۳۷.

برخلاف نظر شرانو<sup>۱</sup> هنوز دلیل انکاناپذیری و قاطعی پیدا نشده که این‌جا به دوره هخامنشی تعلق دارد؛ و از سوی دیگر شکل و وضعیت و آرایش قربانگاهها یا محراب‌هایشان چنان غیرعادی و عجیب است که دست کم، به نحوی مطمئن، هیچ وجه تشابهی با سنت مزدایی ندارد<sup>۲</sup> ظاهراً بنظر می‌رسد آیین این مردم با دین زردشتی ابتدایی مربوط بوده‌است. یا اینکه نوعی آیین کهن‌تر از نوع هند و اروپایی بوده‌است که ایرانیان در مهاجرت خود به سیستان آن رسوم را با خود به آنجا آورده‌اند که در دهانه غلامان حفظ شده‌است. یا اینکه مذهب مردم اصولاً آیین خاصی بوده که از چند و چون آن اطلاعی در دست نداریم.<sup>۳</sup>

دهانه غلامان حداقل برای مدت کوتاهی مرکز سیاسی و اجتماعی و یا در حقیقت پایتخت آن ساتراپی، هخامنشی و بنابراین آن را باید زرنگ یا زرنکای<sup>۴</sup> مذکور در کتیبه‌های هخامنشی و شهر زرین<sup>۵</sup> مورخان یونانی یکی بدانیم که البته با زرنج دوره اسلامی تفاوت دارد.<sup>۶</sup> زرنگ از زره که در *اوستا* به معنی دریای گرفته شده، که به معنای شهر دریایی یا شهر آبی می‌دهد.<sup>۷</sup>

اگرچه نظریات مختلفی در مورد خاستگاه زردشت وجود دارد ولی برای منطقه سیستان و ناحیه هامون - هلمند یک جایگاه مهم در دوره اوستایی متأخر متصور شده‌اند.<sup>۸</sup> در زمان کیخسرو برای اولین بار داریم که وی برای ایزد ناهید در دریاچه اوستایی چنچست نذر می‌کند؛ در حالی که شاهان گذشته در کوه البرز برای ایزد ناهید، و در موارد اندکی برای ایزد وایو<sup>۹</sup> ایزد بادها نذر می‌کردند.<sup>۱۰</sup> در زمان کی‌گشتاسب

1. Scerrato

۲. دوشن‌گیمن، دین هخامنشیان. ص ۱۳۶.

۳. سید سجادی، محیط طبیعی و آثار باستانی دشت سیستان. ص ۳۴.

4. zrankâ

5 zarrēn

۶. همان، ص ۳۵.

۷. پورداد، پشت‌ها. ۲۳۴.

8. Panaino, KAYĀNSĪH. pp. 174-176

9. vayu

۱۰. ص فا، حماسه سرایی در ایران. ص ۳۰۴.

برای اولین بار محل نذر برای ایزد ناهید به دریاچه فرزندان منتقل می شود.<sup>۱</sup> البته یک استثناء وجود دارد که در متن برجستگی های سیستان فریدون برای ناهید در دریاچه فرزندان نذر می کند تا به خواسته خود برسد<sup>۲</sup> که این می تواند یک مورد متأخر ساختگی باشد. با رواج دین زردشتی در زمان کی گشتاسب است که جایگاه دریاچه در روایات زردشتی افزایش پیدا می کند. همچنین هامون در آرخرمان، دین زردشتی نقش مهمی را ایفا می کند. بر اساس متون اوستایی و پهلوی، محل تولد سه منجی دین زردشتی در دریایی کیانسه (اوستایی: کس اویا) است که ۹۹۹۹۹ فروهر بر آن گماشته اند؛<sup>۳</sup> از نطفه های زردشت در آب کیانسه محافظت کنند که به ترتیب در سه هزاره اوشیدر، اوشیدرما و سوشیانت توسط سه دختر باکره پانزده ساله که در آب هامون (کیانسه) آبتنی می کنند و نطفه زردشت وارد بدن آنها می شود. تا پنجاه سال پیش یکی از رسوم و باورهای دیرپای بومیان سیستان که در اطراف هامون هیرمند سکنی دارند، این بود که در شب نوروز (شبی که فردای آن نوروز است) دختر جوان و زیبای پانزده ساله می بود لباس نو می پوشانند و بر شتر آذین شده، سوار می کردند و بر کنار آب هیرمند یا هامون می بردند و در آنجا گروه مردان و زنان از هم جدا می شدند. مردان دور از اجتماع زنان و دختران به شادی سرور می پرداختند و دهل و سرنا می نواختند و پایکوبی می نمودند، آنطرف زنان، دختر جوان و باکره را که اوشیدر نام نهاده بودند، برهنه و لخت داخل آب می کردند و بعد با دف و دهل تا نیمه های شب به نشاط می پرداختند نزدیک سپیده داغ دختر را از آب بیرون می آوردند و لباس پوشیده و باز بر همان شتر آذین شده سوار می نمودند و به خانه برمی گشتند. بدین سان گویا سیستانی ها هنوز هم باور داشتند که ممکن است نطفه زردشت از آب هامون در دختر زیبای باکره ای نفوذ کرده و سرانجام افتخار مادر شدن یکی از موعودها را بیابند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۳۵۵.

۲. دریایی، شگفتی و برجستگی های سیستان، ص ۵۳۶ تا ۵۳۷.

۳. پورداود، پشت ها، ص ۲۴۵.

۴. سیستانی، مردم شناسی سیستان، ص ۱۹۱.



قرارگیری مکان‌های مذهبی، همچون تخت شاه، آتشکده کرکوی و کوه خوجه (که در وسط دریاچه قرار دارد) خود می‌توان یکی از دلایل اهمیت، دریاچه در دوره باستان متأخر شمرد.

امروزه در سیستان سه دریاچه وجود دارد: یکی به نام‌های هامون بوزک (بوزک درخت، ساقه درخت تنه درخت، برهان قاطع) که در زمان محلی کوره گز گویند معادل کوچک شده گز، گز درختی شد که بیشتر کنار آب روید، احتمالاً بخاطر پوشش گیاهی آن منطقه این نام بر آن اطلاق می‌شده‌است). دیگری هامون سابوری، که احتمالاً منسوب به شاپور سوم سکانشاه می‌باشد (نظر نویسنده است) و به پس از اسلام «ش» تبدیل به «س» شده‌است و سوم، هامون هیرمند (که برگرفته شده از رود هیرمند است).

در تمامی متون کهن، کلمه هامون<sup>۱</sup> به معنای دشت و بیابان است. تبدیل شدن نام دریاچه زره (هامون اوائل دوره اسلامی) به هامون در دوره اخیر احتمالاً تحت تأثیر باورمان قدیمی است. با توجه به وضعیت دریاچه در دوره‌های باستانی و اوایل دوره اسلامی که از پوشش فراوان گیاهی و همچنین آب بسیاری برخوردار بوده بوده‌است، احتمال می‌رود در دوره اخیر مردم محلی که خاطراتی از شکوه و جلال دریاچه زره (کیانسه) در اذهان خود داشته‌اند، بنابر سنت دیرینه متوسل به تفأل شدند و از روی تیمن نام هامون را بر این دریاچه گذاشتند. به امید اینکه روزی دریاچه همانند گذشته خود پرآب پر از گیاه شود. این می‌تواند با توجه به اقلیم سیستان و باورهای زردشتی در آن منطقه که هنوز ریشه داشته‌است، امیدواری به ظهور سوشیانت که تولد آن رابطه ای مستقیم ای با آب دریاچه دارد و احیا مجدداً دریاچه را امید داشته‌اند، داشته باشد و آنان نام هامون عاملانه و آگاهانه بر دریاچه اطلاق کرده‌اند. سنت‌های زردشتی

۱. دهخدا و دیگران، سر واژه هامون.

این را تأیید می‌کنند چنان‌که دیده شد شیله رودخانه ای است که جای مهمی در مباحث مربوط به رستاخیز را اشغال می‌کند.<sup>۱</sup>

زمانیکه وقت ظهور اوشیدر زردشتیان می‌رسد. رودی که افراسیاب گجسته تور داخل دریاچه هامون ایجاد و آن را از مسیر اصلی خود خارج کرد مجدداً به جریان خواهد افتاد و به گود زره خواهد پیوست. به این ترتیب روشن است که این رودخانه برای آنانی که در نزدیکی این دریاچه دومی زندگی می‌کرده‌اند دارای اهمیتی حیاتی بوده‌است.<sup>۲</sup> این مسئله یعنی جریان یافتن مجدد آب‌های سیستان به مانند یکی از نشانه‌های اصلی فرشگرد در روایات زردشتی نیز نکته ای رایجی است، در متنی که مسینا در پیوست کتاب یادگار جاماسب منتشر کرده آمده شانزدهمین و آخرین علامت ظهور اوشیدر، گشایش دو ور در سکستان و جریان یافتن مجدد زره شهرستان و نیز افزایش آب که آن سرزمین را پر می‌کند. منظور از دو ور هامون و گود زره است.

### نتیجه:

جایگاه دریاچه هامون در دوران اوستایی متأخر به‌طور قابل ملاحظه ای افزایش پیدا می‌کند. اگرچه در مورد زادگاه زردشت نظر یکسانی وجود ندارد، اما از ظهور زردشت به بعد توجه متون به ویژه یشت‌ها و بطور خاص به این دریاچه جلب می‌شوند و اینکه منطقه سیستان محل خاندان کیانی بوده‌است که خود را از طلایه داران دین زردشتی می‌دانستند. این جنبه‌ها چنان در بین این مردم ریشه دوانیده بود، که تا قرن‌ها بعد از تسلط سیاسی و معنوی اسلام هنوز بین مردم این منطقه از فلات بزرگ ایران باقی مانده بود؛ و می‌توان از این مراسم (رسم اوشیدر) که تا چندی پیش هم در سیستان رواج داشته تا حدی به اجرایی آیین‌های دین زردشتی در زمان‌های دور، دست پیدا کرد.

۱. پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان. ص ۶۷.

۲. همان. ص ۶۷.

## منابع و مآخذ:

- ابن خردادبه، احمد بن اسحاق الهمدانی. *المسالك الممالك*. يوسف الحادی. بیروت: عالم‌الکتب. ۱۴۱۶.
- ابن رسته، احمد بن عمر. *اعلاق النفیسه*. ترجمه دکتر حسین قره چانلو. تهران: انتشارات امیر کبیر. ۱۹۸۱.
- ابن حوقل، *صورة الارض*. ترجمه جعفرشعار. تهران: سپهر. ۱۳۴۵.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. *المسالك الممالك*، محمد بن اسعد بن عبدالله. تهران: به کوشش ایرج افشار. ۱۳۷۳.
- پورداد، ابراهیم. *یشت‌ها*. تهران: انتشارات اساطیر. ۱۳۷۷.
- جهیانی، علی بن عبدالسلام. *اشکال العالم*. ترجمه فیروز منصوری. تهران: شرکت به نشر. بی تا.
- دوستخواه، جلیل. *اوستا*. تهران: انتشارات مروارید. ۱۳۸۵.
- دریایی، تورج. «شگفتگی و برجستگی‌های سیستان». *مجله ایران‌شناسی*. شماره ۸. ۱۳۷۵.
- دوشن‌گیمن، ژاک. *دین هخامنشیان*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: انتشارات شوراآفرین. ۱۳۹۳.
- سیدسجادی، سیدمنصور. «محیط طبیعی و آثار باستانی دشت سیستان». *مجله تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۵۷ و ۵۶. ۱۳۷۶.
- سیستانی، محمد اعظم. *مردشناسی سیستان*. سویدن: مرکز علوم اجتماعی آکادمی علوم افغانستان. ۲۰۱۱.
- صفا، ذبیح‌الله. *حماسه سرایی در ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر. ۱۳۹۳.
- طوسی، اسدی. *گرشاسب‌نامه*. به کوشش حبیب یغمایی. تهران: زبان فرهنگ ایران. ۱۳۵۴.
- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۹۱.
- فرنیغ‌دادگی، *بندش*. به تصحیح مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس. ۱۳۸۵.
- کریستن‌سن، آرتور. *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: انتشارات علمی فرهنگی. ۱۳۹۳.
- مقدسی، *حسن التقالیم فی معرفه القالیم*. ترجمه علی قلی منزوی. تهران: شرکت مترجمان و مؤلفان ایران. ۱۳۶۷.

مؤلف ناشناس، *حدود العالم من مشرق الى المغرب*. یوسف الهادی. قاهره: الدارالتقافیه. ۱۴۱۳.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی. ۱۳۶۲.

نیولی، گاردو. *پژوهش‌های تاریخی دربارهٔ سیستان باستان*. ترجمه سید منصور سید سجادی. تهران: نشر موازی. ۱۳۹۶.

Panaino, A. "KAYĀNSĪH". *Encyclopaedia Iranica*.  
<http://www.iranicaonline.org/articles/kayansih> , 2013.

Gnoli, Gherardo. "HĀMUN, DARYĀČA-YE ii." IN LITERATURE AND MYTHOLOGY, *Encyclopaedia Iranica*.  
<http://www.iranicaonline.org/articles/hamun-daryaca-ye-ii> , 2003.

Scerrato, u. *evidence of religious life at dahan-I ghulaman(sistan)*. m.taddi (ed) south Asian archaeology: Naples.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

## دوران اوج جاده ابریشم مابین چین و امپراتوری روم (حدود ۹۰-۱۳۰ میلادی)<sup>۱</sup>

جی. تورلی<sup>۲</sup>

ترجمه کلتوم غضنفری<sup>۳</sup> و احسان الله سبط الشیخ<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱۲

به طور دقیق نمی دانیم چه زمانی چینی ها شروع به صادرات ابریشم خود در امتداد مسیرهای تجاری آسیای مرکزی به سمت غرب کرده اند. به نظر می رسد حزقیال<sup>۵</sup> با ابریشم آشنا بوده است و شاید اشعیا<sup>۶</sup> درباره چینی ها شنیده باشد. در سال ۱۱۵ قبل از میلاد به دلایل محکمتری در این زمینه دست می یابیم، چرا که مهرداد دوم اشکانی با وو تی<sup>۷</sup>، امپراتور بزرگ چین از سلسله هان، حداقل تا حدی برای تسهیل ارتباط بازرگانی بین این دو قدرت که برای نخستین بار از لحاظ تجاری به هم دسترسی پیدا کرده بودند، متحد می شود. نیم قرن بعد ژولیوس سزار پرده هایی ابریشمین داشت.<sup>۸</sup> ولی تجارت در این دوره صرفاً در مقیاس اندکی صورت می گرفت. مسیرهای کاروان رو

۱. این مقاله، ترجمه ای است از:

Thorley, J. "The Silk Trade between China and the Roman Empire at Its Height, 'Circa' A. D. 90-130." *Greece & Rome*, Vol. 18, No. 1 (Apr. , 1971), pp. 71-80.

2 J. Thorley

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران k.ghazanfari@ut.ac.ir

۴. کارشناس تاریخ از دانشگاه تهران ed.sebt@gmail.com

5. Ezekiel

6. Isaiah

7. Wu Ti

8. Ezeiel 16: 10 and 13; Isaiah 49: 12 (اگر واژه 𐎠𐎼𐎫𐎡𐎴 به "چینی" اشاره داشته باشد) Dio xliiii. 24.

از ناحیه اوردوس<sup>۱</sup> در چین شمالی تا مرز شرقی ایران از قلمرو قبایل ترک متعددی می‌گذشت که برای مدت‌ها عملاً بدون رقیب بر آسیای مرکزی چیره بوده‌اند. در دوره آگوستوس، تجارت به سرعت در نتیجه رفاهی که صلح برای دنیای رومی به ارمغان آورد، افزایش یافت. امپراتوری روم از این زمان تا سقوطش هرگز بدون ابریشم نماند.

ولی برای دوره‌ای حدوداً ۴۰ ساله در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم میلادی، جاده ابریشم تقریباً در تمام مسیر آن از شمال چین تا روم یکپارچه در آرامش بود و شرایط دادوستد در آن مطلوب‌تر از پیش بود و این وضعیت همواره تا تأسیس امپراتوری مغول ادامه داشت. نه فقط چین و روم، خود از این رفاه بهره‌مند بودند، بلکه برای نخستین بار دو دولت اشکانی و کوشان که بین آنها قرار داشتند و نیرومند، آگاه و علاقمند به تجارت بودند نیز سود می‌بردند. حال ببینیم چگونه این اتفاق افتاد.

در استپ‌های شمال و شمال‌غربی چین، اتحادیه‌ای از قبایل صحرانورد به نام هسیونگ‌نو<sup>۲</sup>، منبع نگرانی زیادی برای سلسله نخستین هان در چین (۲۰۶ قبل از میلاد تا سال نهم میلادی) بودند. سلسله قبلی چه‌این<sup>۳</sup> (۲۰۶-۲۵۵ قبل از میلاد) دیوار بزرگ را تکمیل کرده بود تا از سرزمین‌های خود در برابر هسیونگ‌نو دفاع کند و نخستین فرمانروایان هان تقریباً با نبردی دائم که توام با رشوه دادن بود، حداقل موفق شدند مانع از تهاجم تمام عیار آنها شوند. در سال ۱۱۹ قبل از میلاد، امپراتور وو تی هسیونگ‌نو را به بیرون از منطقه اوردوس و ایالت کان‌سو<sup>۴</sup> و در امتداد هوانگ‌هو<sup>۵</sup> راند. این جنگ و گریزهای متوالی برای نیم قرن دیگر ادامه یافت، ولی تا سال ۵۰ قبل از میلاد امپراتوری هسیونگ‌نو عمدتاً به دلیل تلاش چینی‌ها، قحطی، طاعون و درگیری‌های داخلی فروپاشید. اندکی بعد، قبایل هسیونگ‌نو به دو بخش شمالی و

---

1. Ordos  
2. Hsiung Nu  
3. Ch'in  
4. Kansu  
5. Hwang Ho

جنوبی تقسیم شدند که دومی تحت کنترل چینی‌ها درآمد و برای بیش از یک قرن، چین دیگر از هجوم بیابانگردان در عذاب نبود. ولی در سال‌های ۷۰-۶۰ میلادی گروه شمالی هسیونگ‌نو سعی کرد تا به سمت ترکستان (سین‌کیانگ امروزی) یعنی جایی که فرمانروای نیرومند یارکند<sup>۱</sup>، که شهر مهمی در جاده ابریشم بود، به‌تازگی درگذشته بود، پیشروی کند. لشگری چینی به ترکستان فرستاده شد و پان‌چائو یکی از فرماندهان چینی پس از لشگرکشی طولانی و با وجود کارشکنی‌های دولتی در وطن خود و همچنین توسط هسیونگ‌نوها، در نهایت کنترل ترکستان را در حدود سال ۹۰ میلادی بدست گرفت. پادگان‌هایی از نیروها در ناحیه مستقر شدند و جمعیتی از تجار چینی در طول مسیرهای تجاری سکنی گزیدند. نتیجه اینکه مسیرهای مختلفی از کارگاه‌های ابریشم در چین شمالی تا حوزه تاریخ کاملاً به دست چینی‌ها افتاد.

در رابطه با تاریخ آینده این مسیر در امتداد کوه‌های پامیر و به سوی دره جیحون، بار دیگر باید با هسیونگ‌نوها آغاز کنیم. در حدود ۱۷۰ قبل از میلاد، زمانی که هسیونگ‌نوها توسعه به سمت دره‌های حاصلخیز شمال چین را دشوار یافتند، بار دیگر به سوی همسایگان خویش در غرب و جنوب، یوئه‌چی‌ها، بازگشتند که مراتع خوبی داشتند و آنها را به سوی غرب راندند. بیشتر قبایل یوئه‌چی به سواحل دریاچه آرال رسیدند و به نوبه خود سکاها را به سمت غرب راندند که از طریق شرق ایران به سوی شمال‌غربی هند آمده بودند و نخستین گروه آنها در حدود ۸۰ پیش از میلاد به آن‌جا رسیده بود. مدتی پس از سال ۱۲۸ قبل از میلاد، یوئه‌چی‌ها در پی قبایل سکا و به سمت جنوب به سغد و بلخ رسیدند. برای تقریباً دو قرن، یوئه‌چی‌ها به تحکیم قدرت خود در این منطقه پرداختند و سپس در میانه قرن اول میلادی به رهبری شاهانی توانا نخست به سمت کشمیر و سپس شمال‌غربی هند پیشروی کردند و بار دیگر شاهان سکایی را جابجا کردند. پادشاهی کوشان (در هند یوئه‌چی‌ها با این عنوان معروف بودند) به زودی بر بیشتر شمال هند چیره شد. بزرگ‌ترین شاه آن، کانیشکا

---

1. Yarkand

حامی هنرها و دین بودایی در اوایل قرن دوم میلادی حکومت می‌کرد. جاده ابریشم از بخش شمالی قلمرو وی می‌گذشت.<sup>۱</sup>

در غرب پادشاهی کوشان، ایران قرار داشت. پس از مرگ اسکندر، حفظ بخش شرقی قلمرو وی که تحت فرمان سلسله سلوکی بود، دشوار می‌نمود. در حدود ۲۳۸ قبل از میلاد، قبیله پرنی از جنگ‌های داخلی در غرب پادشاهی سلوکی بهره جست تا کنترل شهربانی پارت را که بین جیحون و منتهای جنوبی دریای کاسپی قرار داشت بدست گیرد. قرن بعد شاهد نبرد تقریباً پیوسته بین اشکانیان و نیروهای سلوکی بود. ولی دولت اشکانی به تدریج تا ۱۳۸ قبل از میلاد گسترش یافت. این دولت در غرب به فرات و در شرق به مرز بلخ رسید. بلخ برای مدتی طولانی حفظ نشد. نخست سکاها و سپس یونانی‌ها وارد آنجا شدند. ولی با وجود درگیری‌های داخلی و گرفتاری‌های پیوسته با روم در مرز غربی، دولت اشکانی تا قرن سوم میلادی، با سیستمی اجتماعی که تا حدی می‌توان آن را فئودالی تعریف کرد و با رفاهی که ناشی از نظارت دقیق بر ترانزیت تجاری کاروان‌ها بود، یکپارچه باقی ماند.<sup>۲</sup>

قلمرو سلوکی در غرب فرات، پس از مرگ آنتیوخوس چهارم در ۱۶۴ قبل از میلاد، به چندین دولت مستقل تقسیم شد. سلسله سلوکی به مدت چندین سالی در سوریه باقی ماند، ولی در ۶۳ پیش از میلاد، پمپی سوریه را اشغال و آن را به همراه یهودیه، تبدیل به ایالتی رومی کرد. شهرهای تجاری دمشق، پالمیرا و پترا تا مدت‌ها پس از دوره پمپی در هیچ ایالت رومی ادغام نشدند. دمشق پیش از آن که نهایتاً در حدود سال ۶۲ میلادی به سوریه ملحق شود، دو بار تصرف شد و دو بار به دست پادشاهی‌های تابع افتاد. پالمیرا احتمالاً در حدود سال ۱۷ میلادی تصرف شد. ولی

۱. برای گزارشی کامل‌تر در این مورد ر. ک.

G. F. Hudson, *Europe and China* (London, 1931), 55-67; R. Thapar, *A History of India* (Harmondsworth, 1966), i. 95-8.

تاریخ این مهاجرت‌ها مشخص نیست، اما امروزه به طور کلی اعتقاد بر این است که حکومت کانیشکا در نیمه اول قرن دوم میلادی سقوط کرده است.

2. See M. A. R. Colledge, *The Parthians* (London, 1967), Esp. 22-35.



بخش زیادی از استقلال خود را به ویژه از نظر نظامی نگه داشت. پترا پایتخت نبطی‌ها بود که در سال ۶۲ قبل از میلاد متحد روم شدند. این دولت، یک پادشاهی تابع شمرده می‌شد تا اینکه در سال ۱۰۵-۱۰۶ میلادی در ایالت پترای عربی ضمیمه امپراطوری روم گردید. تقریباً همان زمان، جاده‌های جدیدی ساخته و ایستگاه‌های بازرسی بیشتری در ناحیه بین فرات و دریای مدیترانه ایجاد شد تا مانع هر گونه مشکل احتمالی از جانب بدوی‌های ساکن در صحرای سوریه شود که بر مسیرهای تجاری تأثیری جدی داشتند. تا سال ۱۰۶ میلادی، امپراطوری روم به طور رسمی کنترل همه مسیرهای تجاری زمینی غرب فرات را که ابریشم از آن به روم حمل می‌شد، در اختیار داشت.

قابل ملاحظه است که از حدود سال ۹۰ میلادی، زمانی که چینی‌ها حوزه تاریخ را به کنترل خود درآورده بودند، ابریشمی که از شمال چین به روم حمل می‌شد، باید تنها از چهار قلمرو می‌گذشت: چین، پادشاهی کوشان، دولت اشکانی و امپراطوری روم، و مسیر جایگزین از طریق پترا نیز در قلمرو روم بود و پیش‌تر نمی‌رفت.

بیاپید اکنون اقتصاد تجارت ابریشم را در این دوره مورد توجه قرار دهیم: چه کسی آن را بر عهده داشت و چه چیزی در قبال تبادل آن پرداخت می‌گردید؟ کاروان‌های چینی می‌توانستند بدون مزاحمت از شهرهای شمال چین، نظیر چانگ‌آن<sup>۱</sup> یا لویانگ<sup>۲</sup> (پایتخت) به مرز چین در سمت شرقی کوه‌های پامیر برسند. در آن جا، آن‌ها وارد بخش‌های شمالی پادشاهی کوشانیان می‌شدند. در آنجا نه فقط جاده ابریشم از قلمرو کوشانیان می‌گذشت، بلکه مسیر اصلی تجاری که شمال هند را به آسیای مرکزی متصل می‌کرد، از قلمرو کوشانیان عبور می‌کرد. اکتشافات در بگرام، شهری مهم در این مسیر شاید پرتوی بر ساماندهی همه مسیرهای تجاری در قلمرو ایشان بتاباند. در بگرام، در دو اتاق ساختمانی بزرگ، احتمالاً یک قصر، مجموعه بزرگی از اشیاء زیبا و قیمتی عجیب و غریب از غرب، شرق دور و هند یافت شده‌اند. ظاهراً این اتاق‌ها به

---

1. Chang-an  
2. Loyang

عنوان انبار گمرک مورد استفاده بوده‌اند که در آنها عوارض عبور کاروان‌ها جمع‌آوری می‌شد.<sup>۱</sup> احتمالاً تجار چینی جاده ابریشم به سمت شمال، اجازه عبور از قلمرو کوشانیان را با پرداخت عوارض مشابهی داشتند.

بازرگانان چینی در امنیت از طریق قلمرو کوشان‌ها وارد قلمرو اشکانی می‌شدند و برای آن‌ها مسافرت به سوی غرب به زودی به پایان می‌رسید. آنها احتمالاً تنها مجاز بودند تا مرو، نخستین شهر بزرگ در قلمرو اشکانی، بروند ولی مطمئناً فراتر از آن اجازه نداشتند. در دوران هان، گزارشی از تنها چینی که از قلمرو اشکانی گذشت، وجود دارد. او یک بازرگان نبود. بنا بر آن چه در هو-ها-نشو<sup>۲</sup>، سالنامه سلسله هان متأخر (شرقی)، آمده است زمانی که پان‌چائو در آسیای مرکزی بود، کان‌یینگ<sup>۳</sup> نامی را به عنوان سفیر به تا-تسین<sup>۴</sup> فرستاد که ایالات شرقی امپراتوری روم بودند. ولی زمانی که وی به مرز غربی قلمرو اشکانی رسید، دریانوردان اشکانی به او گفتند که مسافرت از طریق دریا (احتمالاً به دور عربستان) طولانی و دشوار است. به او گفته نشده بود که راه زمینی بسیار کوتاه‌تری به پالمیرا وجود دارد! با این وجود می‌دانیم که کان‌یینگ اطلاعاتی درباره تا-تسین از طریق اشکانیان به دست آورده بود و به همراه این اطلاعات و معلومات تقریباً دست اول از قلمرو اشکانی به چین بازگشت. مؤلف هو-ها-نشو به اندازه‌ای زیرک بود که متوجه شد چرا کان‌یینگ از پیش‌رفتن بازداشته شده بود: «آن-هسی<sup>۵</sup> (اشکانیان) می‌خواستند که تجارت ابریشم چینی با آنها (مردم تا-تسین) را در دست خود نگه دارند و به این دلیل بود که مانع برقراری ارتباط می‌شدند».<sup>۶</sup>

1. See R. E. M. Wheeler, *Rome Beyond the Imperial Frontiers* (London, 1954, 191-5).

2. Hou-han-shu

3. Kan-ying

4. Ta-ts'in

5. An-hsi

6. Hou-han-shu, ch. 88.

متن و ترجمه آن در اثر ذیل موجود است:

F. Hirth, *China and the Roman Orient* (Leipzig, 1885).

اگرچه نظر مولفان چینی این است که گان‌یینگ تا سواحل دریای سیاه در نواحی جنوبی قفقاز پیش رفت، اما دیدگاه معمول این است که گان‌یینگ به خلیج فارس رسیده است (ر.ک.).

C. P. Fitzgerald, *A Concise History of East Asia* (London, 1966), 39-40).

بنابراین تجار چینی مجبور بودند تا ابریشم خود را در مرو به اشکانیان بفروشند. آن چه آنها در عوض دریافت می‌کردند، اکنون برای ما تا حد زیادی محل حدس و گمان است ولی برای هو-ها-نشو که حاوی مستنداتی از تا-تسین و آن-هسی بود، باید گزارش‌های کان‌یینگ را در نظر بگیریم. به نظر می‌رسد اشکانیان تنها شیرها و چند جانور ناشناخته را برای صادرات عرضه کرده باشند که به عنوان هدیه در سال ۸۷ میلادی برای امپراتور چین ارسال شدند. البته تولیدات تا-تسین لیست قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دهد که از محتویات آن می‌توان فهرستی از کالاها را در نظر آورد که اشکانیان در مرو به چینی‌ها می‌دادند. البته که اشکانیان تا زمانی که چینی‌ها نمی‌توانستند از قلمرو آنان بگذرند درباره منبع این کالاها کاملاً صادق بودند. این فهرست تنوع دارد ولی تنها شامل موادی با ارزش در حجم کم می‌شود که خود موضوعی اساسی در تجارت زمینی طولانی است:

این کشور دارای طلا، نقره و سنگ‌های زیبای نادر، به ویژه «جواهری که در شب می‌درخشد»، «مرواریدی به درخشش ماه<sup>۱</sup>»، هسیه-چی-هسی<sup>۲</sup>، مرجان، کهربا، شیشه، لنگ-کان<sup>۳</sup> (نوعی مرجان)، چو-تان<sup>۴</sup> (شنگرف؟)، سنگ یشم سبز، قالی‌های زربفت و البسه ابریشمی نازک در رنگ‌های مختلف بود. آن‌ها البسه طلایی‌رنگ و از جنس پنبه

۱. سنگ ماه؟ (م.)

2. *Hsieh-chi-hsi* (chicken frightening rhinoceros stone)؛ معادل چینی این اصطلاح 骇鸡犀-ها چی شی- است که تعبیر متفاوتی از آن شده است. در برخی منابع چین باستان شاخ یا عاج یک حیوان دریائی عجیب‌الخلقه است اما به احتمال این توضیح درست نیست و این اصطلاح بایستی معادل چینی نام یک سنگ قیمتی ایرانی باشد که از جنس عاج کرگدن در جنوب شرقی ایران در سیستان ساخته شده است. در ترجمه انگلیسی کاراکترهای چینی به ص ورت *Hsieh-chi-hsi* ترجمه تحت‌اللفظی شده‌اند درحالی‌که اگر آن را یک نام ایرانی بدانیم قابل ترجمه نیست. برای توضیحات بیشتر در این مورد ر. ک.

冉万里《略论唐代遗物中所见的犀牛题材及相关问题》，《西部考古》第2辑. 西安：三秦出版社，2007年，pp. 41-46.

(ژان وان لی، موضوعات و مباحث مرتبط با کرگدن در آثار باقیمانده از سلسه تانگ، باستان شناسی غربی، سری دوم، شی آن، انتشارات سان چین، ۲۰۰۷، ص ۴۱-۴۶).

(مترجمان در این مورد مدیون توضیحات حمیدرضا پاشازانوس هستند).

3. Lang-kan

4. Chu-tan

کوهی تهیه می‌کردند. علاوه بر این، لباس‌های خوبی داشتند که گفته می‌شد از گوسفند آبی می‌گیرند و از پيله کرم‌های ابریشم وحشی ساخته می‌شود. آنها همه نوع ماده خوشبو را جمع‌آوری می‌کردند و عصاره آن را با جوشیدن به صورت استوراکس<sup>۱</sup> درمی‌آوردند.

برخی از این موارد واقعاً محصول هیچ یک از بخش‌های امپراطوری روم نبود و به احتمال درست است که اشکانیان تقریباً این چیزها را از ایالات شرقی به دست می‌آوردند. بیاپید آن‌ها را جداگانه بررسی کنیم.

طلا و نقره مطمئناً محصولات امپراطوری روم بودند. در پایان قرن اول میلادی، اسپانیا همچنان منبع اصلی هر دو فلز بود، ولی اندکی بعد بالکان منبع اصلی طلا شد. اساساً این طلا و نقره بود که بازرگانان چینی در جستجوی آن بودند، چرا که چین اندکی از این دو فلز بهره داشت و چینی‌ها برای این فلزات در بازگشت به خانه مبلغ خوبی می‌گرفتند. طلا و نقره در صدر فهرست هو-ها-نشو هستند. افزون بر این، در صدر فهرستی حتی کامل‌تر از محصولات تا-تسین در وئی-لیو<sup>۲</sup>، تاریخ سلسله وئی (۲۶۴-۲۲۰ میلادی) قرار دارند.<sup>۳</sup>

مدیترانه و دریای سرخ هر دو دارای مرجان هستند که همچنان به صورت تجاری جمع‌آوری و در زیورآلات استفاده می‌شوند. به نظر می‌رسد که خود رومی‌ها مرجان‌ها را خیلی جذاب نمی‌دانسته‌اند، ولی هندی‌ها و همچنین چینی‌ها آن را در زمره سنگ‌های قیمتی یا نیمه قیمتی به حساب می‌آوردند و در نتیجه ارزش تجاری قابل ملاحظه‌ای برای تجار رومی داشت.<sup>۴</sup>

---

۱. Storax؛ ص مغب به نسبت معطر که از درختی در مدیترانه شرقی به دست می‌آید و در پزشکی، عطرسازی و تهیه بخورات استفاده می‌شود. برای توضیحات بیشتر ر. ک. ص فحات بعدی پژوهش حاضر

2. Wei-liao

3. See Pliny, *NH* xii. 84.

متن و ترجمه آن در اثر Hirth که پیشتر نام آن آمد، ذکر شده است. تفسیرات او بر متن مذکور نقطه آغاز بیشتر قسمت‌های مقاله حاضر است.

4. See Pliny, *NH* xxxii, 21

شیشه با کیفیت بسیار بالا در اسکندریه و سوریه تولید می‌شد و از آن‌جا نه فقط در امپراطوری روم، بلکه در بسیاری از بخش‌های آسیا نیز پخش می‌شد. یافت شیشه رومی در آسیای مرکزی و در خود چین، آن چه را در هو-ها-نشو آمده تأیید می‌کند. درباره تاریخ ورود شیشه‌گری به چین اختلاف نظر وجود دارد. دیدگاه غالب بر آن است که این صنعت توسط صنعت‌گران یوئه‌چی در قرن پنجم میلادی معرفی شد. در این صورت، بی‌شک چینی‌ها لوازم شیشه‌ای با کیفیت بالا را به عنوان کالایی پرتجمل به حساب می‌آوردند و آماده پرداخت قیمت‌های خوبی (به صورت ابریشم) در برابر آن بودند. ناآشنایی چینی‌ها با شیشه، از سالنامه‌های سلسله‌های اولیه آشکار می‌شود که بین کریستال و شیشه فرقی نمی‌گذارند. در حقیقت، نمونه‌ای از این اشتباه در گزارش تا-تسین در هو-ها-نشو آمده است که اظهار می‌دارد «آن‌ها از کریستال برای ساختن پایه‌ها استفاده می‌کنند. ظروف غذاخوری نیز این گونه ساخته می‌شوند». این بی‌خبری اگر که اشکانیان از آن آگاه بودند می‌توانست کاملاً به ضرر آن‌ها باشد!

فرش‌های زربافت و البسه به رنگ طلایی نیز محصولات اسکندریه و سوریه بودند. بنا به گفته پلینی، عمل بافندگی با رشته‌های باریک طلایی به صورت یک پارچه، توسط آتالوس سوم<sup>۲</sup> از پرگامون<sup>۳</sup> اختراع شد و در نتیجه مواد اولیه آن آتالیکا<sup>۴</sup> نامیده می‌شد. ولی همین فرآیند به دقت در کتاب خروج<sup>۵</sup> برای ساخت جامه هارون<sup>۶</sup> تعریف شده است، پس این هنر خیلی قدیمی‌تر از آن بود که پلینی تصور می‌کرد.<sup>۷</sup>

1. Sir Aurel Stein, *Serindia* (London, 1921), 373-4; C. G. Seligman, *Antiquity* xi (1973), 5ff.  
کریستال در فهرست تولیدات تا-تسین در وی‌لوی وجود ندارد.

2. Attalus

3. Pergamum

4. Attalica

5. *The book of Exodus*

6. Aaron's ephod

7. Pliny, *NH* viii. 196; Exodus 28: 6, 39: 3. See also Propertius iii. 5. 6, v. 5. 24; Virg. Aen. i. 648.

مشخص شده که البسه‌هایی از پنبه کوهی نیز در کارگاه‌های الوانت<sup>۱</sup> تولید می‌شده است. عبارت چینی به معنای «لباسی که می‌تواند با آتش پاک شود» نشان می‌دهد که چینی‌ها بیشتر به آن به عنوان یک نوآوری توجه داشتند تا چیزی با استفاده عملی.<sup>۲</sup> البسه نرمی که گفته شده از گوسفند آبی به دست می‌آمد و بر اساس هو-ها-نشو از پيله گرم‌های ابریشم وحشی ساخته شده بود، شاید عجیب‌ترین این مواد باشد. این ماده احتمالاً بایسوس (*byssus*)، پوشاکی ساخته‌شده از رشته‌هایی ابریشم‌مانند که با آن نرم‌تنان دریایی نظیر پینا اسکواموسا<sup>۳</sup> خود را به صخره‌ها می‌چسبانند، بوده است. این نرم‌تنان در بخش‌های زیادی از مدیترانه یافت می‌شدند و مواد تهیه‌شده از رشته‌های آنها، ارزش زیادی در دنیای باستان داشت. تولید آن به صورت تجاری، دیگر مطرح نیست، هرچند گیون گزارش داده که در اوایل قرن هجدهم، پاپ بندیکت چهاردهم یک جفت دستکش تولیدشده از این ماده را هدیه گرفته است.<sup>۴</sup>

برای بازرگانان چینی، بازآوردن البسه ابریشمی نازک در رنگ‌های مختلف به چین چیز خیلی عجیبی به نظر می‌رسد. برای درک این موضوع، باید اول از همه ببینیم چه اتفاقی برای ابریشم چینی زمانی که به امپراتوری روم می‌رسید، رخ می‌داد. ماده‌ای با بافت متراکم و کاملاً سنگین که چینی‌ها صادر می‌کردند، در کارگاه‌های بافندگی صور، صیدون، بریتوس<sup>۵</sup> و دیگر شهرهای سوریه، از هم باز می‌شد و دوباره به صورت پارچه توری سبک‌تر و شفاف‌تری، اغلب با مواد دیگری، بافته می‌شد. این همان چیزی بود که رومی‌ها به عنوان ابریشم می‌شناختند<sup>۶</sup>، نه پارچه ابریشمی گلدار که ما معمولاً به عنوان ابریشم چینی می‌شناسیم. این چیزی بود که چینی‌ها می‌خریدند بدون آن که بدانند به سادگی دوباره ابریشم خود را خریده‌اند. در این جا اشکانیان از حيله‌ای بسیار

1. Levantine

2. Pliny, *NH* xix. 4.

۳ *Pina Squamosa*؛ نوع خاصی از صدف دریایی.

4. *Decline and fall of the Roman Empire*, ch. 40, iii, note.

5. Berytus

6. Pliny, *NH* vi. 101; Seneca, *De Ben.* Vii. 9

این اثر هم به شفافیت ابریشم مورد استفاده در روم اشاره می‌کند

هوشمندانه استفاده می‌کردند: آن‌ها به کان‌یینگ گفتند که در امپراطوری روم کرم ابریشم پرورش داده می‌شود، در حالی که مطمئناً چنین نبود. آن‌ها دو هدف داشتند: نخست تشویق چینی‌ها به خرید البسه ابریشمی نازک از ایشان که بی‌شک کاملاً متفاوت از ابریشم چینی به نظر می‌رسید و در حقیقت، بافت چنین پوشاک نازکی نیازمند مهارتی بود که به نظر می‌رسد در چین ناشناخته بود. دوم و مهم‌تر از آن، متقاعد کردن چینی‌ها که صرفاً آنها انحصار ابریشم را در اختیار ندارند و در نتیجه پایین آوردن قیمتی که باید به بازرگانان چینی می‌پرداختند. شاید حتی اصلاً این امر باعث تعجب چینی‌ها می‌شد که می‌توانستند ابریشم خود را به غرب بفروشند!

استوراکس نوعی رزین یا صمغ روغنی است که در دنیای باستان در آسیای صغیر و سوریه از بوته استوراکس طی (*Styrax officinalis*) به دست می‌آمد.<sup>۱</sup> این ماده گاهی اوقات به عنوان بخور استفاده می‌شد، ولی استفاده اصلی آن در پزشکی بود. گفته می‌شود برای درمان سرفه، لینت مزاج، پادزهر سمومی مانند شوکران و درمان انواع دیگری از بیماری‌ها به کار می‌رفته است. در صورتی که چینی‌ها استوراکس خالص را خریده‌اند، پس این گزارش در هو-ها-نشو که می‌گوید این ماده از عصاره «همه نوع ماده‌ای درست می‌شد» نادرست است. ولی پلینی درباره ترکیب روغنی بیست و شش ماده از جمله استوراکس صحبت می‌کند و آنرا «سلطنتی» می‌نامد، چرا که برای شاهان اشکانی تهیه می‌شد. این معجون با توجه به پیوند آن با اشکانیان بیشتر با توصیف هو-ها-نشو سازگار است تا استوراکس خالص. هرچند باید گفت لغتی چینی که در اینجا استفاده می‌شود، در آثار نویسندگان متأخر چینی به معنای استوراکس خالص است.<sup>۲</sup>

۱. در حال حاضر از درخت گل حنای شرقی (*Liquidamber orientale*) هم به دست می‌آید که در اطراف مدیترانه شرقی می‌روید. موارد اصلی مصرف آن در زمان حاضر تولید لاستیک اتومبیل و پلی استایرن (*polystyrene*) است.

۲. Pliny, nH xii. 124-5 (توزیع جغرافیایی استوراکس) xxiv. 24, Xiii, 18 (مصارف پزشکی). (عطر) 18, Xiii. (مصارف پزشکی) xxiv. 24, Xiii, 18 (توزیع جغرافیایی استوراکس) Pliny, nH xii. 124-5 (سلطنتی)

رومی‌ها کهربا را از اسکانديناوی می‌گرفتند و شنگرف<sup>۱</sup> از جزیره سوکوترا<sup>۲</sup> نزدیک شاخ آفریقا می‌آمد. هر دو این‌ها به سادگی به دست رومی‌ها می‌رسیدند. احتمالاً خود اشکانیان سرزمین اصلی هیچ‌یک از تولیدات یادشده را نمی‌شناختند.<sup>۳</sup>

سنگ‌های نادر قیمتی با نام‌هایی عجیب و غریب - که نمی‌توان با اطمینان مشخص کرد - محصول هیچ بخشی از امپراطوری روم نیستند. آن‌ها در اصل از هند آمده بودند و به اسکندریه صادر می‌شدند؛ در اسکندریه این سنگ‌ها با مهارت صیقل داده می‌شدند و تراش می‌خورند؛ این تخصص (شاید در کنار فریب اشکانیان) چینی‌ها را متقاعد می‌کرد که امپراطوری روم باید منبع همه سنگ‌های قیمتی باشد. ولی نشانه‌ها و شواهدی در هو-ها-نشو وجود دارد که نشان می‌دهد ساده‌لوحی چینی در برخی مواقع از حد می‌گذشت. در پایان فهرست تا-تسین، در پاورقی‌ای که بعد از بقیه متن نوشته شده، نویسنده افزوده است: «کالاهایی که در این کشور از سنگ‌های نادر قیمتی تولید می‌شوند، به طور ساختگی توجه برانگیز بودند و عمدتاً اصل نیستند». آیا در این جا به زیورآلات بدلی شیشه‌ای که در سوریه تولید می‌شد و پلینی خاطرنشان کرده، اشاره شده است؟<sup>۴</sup> حداقل به نظر می‌رسد برخی بازرگانان چینی فریب اشکانیان بی‌پروا را خورده باشند. آنها ظاهراً به اشتباه خود پی می‌بردند، اما تنها هنگامی که کالاهای خریداری شده را به همکاران بصیرتر خود می‌فروختند.

یشم برای رومی‌ها ناشناخته بود. در حقیقت، اروپایی‌ها تا زمانی که بین آرتک‌های<sup>۵</sup> مکزیک آن را دیدند، چیزی در این باره ننوشته‌اند. بازهم مطمئناً چینی‌ها یشم را از قلمرو اشکانی می‌خریدند، چرا که وئی-لیو نیز ده نوع یشم را در بین محصولات تا-

۱. شنگرف در اینجا رزین یا ص مغ درخت خون سیاووشان است نه سولفید جیوه، که منبع جیوه فلزی است و به این نام رواج دارد. ابهام مزبور به این دلیل به وجود می‌آید که آنها هر دو رنگدانه از همان رنگ قرمز روشن هستند.

2. Socotra

3. Tacitus, *Ger.* 45 (کهربا); *Periplus maris Erythraei*, 30 (شنگرف).

کهربا برای رومی‌ها خود بسیار جالب توجه و جذاب بود. برای زنبور، افعی و مورچه محصور در کهربا ر. ک.

Martial iv. 32, iv. 59, and vi. 15.

4. Pliny, *NH* xxxvii. 98.

5. Aztecs



تسین فهرست می‌کند. محتمل‌ترین توضیح این است که اشکانیان یشمی را به چینی‌ها می‌فروختند که از ناحیه ختن در حوزه تاریم، یکی از سرزمین‌های اصلی خود چینی‌ها، به دست می‌آوردند. در صورتی که اشکانیان ادعا می‌کردند آنچه می‌فروشدند، یشم رومی است، احتمال بیشتری داشت چینی‌ها آن را خریداری نمایند، با این تصور که به نوعی متفاوت از ماده‌ای است که می‌توانستند در ختن بخرند.

پس بی‌شک اشکانیان سود قابل توجهی در مرو بدست می‌آوردند. ابریشم همچنان در راه خود به سمت غرب می‌رفت، مقداری از آن در خود پارت به فروش می‌رسید و بقیه از طریق کشور به سمت فرات می‌رفت، جایی که در برابر محصولات تا-تسین فروخته می‌شد. پالمیرا و دورا- اورپوس (شهری اشکانی) شهرهای تجاری عمده بودند. ولی چند شهر دیگر نظیر پترا، انطاکیه، زوگما<sup>۱</sup> و دمشق بر مسیرهای تجاری واقع شده بودند و به عنوان مراکز توزیع عمل می‌کردند. البته اشکانیان نیز می‌توانستند بسیاری از کالاهای رومی را در پارت بفروشند، چرا که قیمت ابریشم در مرزهای غربی ایشان خیلی بیشتر از مرو بود، چیزی که پارت‌ها از آن اطمینان داشتند. پارت که خود اندکی تولیدات داشت، از تجارت ابریشم ثروتمند شد. هنر اشکانی اغلب در قالب مجسمه این شاهزادگان و تجار شهری شکوفا شد که «اندام خوب تغذیه‌شده و شکم بزرگ آن‌ها برای همیشه در مجسمه‌ها باقی مانده است».<sup>۲</sup>

کار باستان‌شناسی زیادی در دورا- اورپوس، پالمیرا و پترا انجام شده و نشانه‌های زیادی از فعالیت‌های تجاری ایشان را آشکار کرده است. در نوشته‌هایی که به بازرگانان اشاره شده، کاغذی که حاوی قراردادهای تجاری در انواع مختلف است، یک فهرست عوارض از دوره هادریان در پالمیرا، ساختمان‌های زیادی اعم از عمومی و نظامی (چرا که این شهرها به خوبی محافظت می‌شدند) و معابد خدایان گوناگون رومی، یونانی و شرقی- همگی نشان‌دهنده رونق و صنعت این مراکز بزرگ تجاری هستند.

---

1. Zeugma

2. Colledge, op. cit. 81

از طریق این شهرها، ابریشم به کارگاه‌های لوانت<sup>۱</sup> آورده می‌شد که به آن پرداختیم و شهرت زیادی برای مهارت در بافندگی داشتند. با تبدیل شدن به پارچه‌های توری ابریشمی یا کتان- ابریشمی، این ماده همچنان به مسیر خود در دستان بازرگانان ادامه می‌داد که آن را از طریق دریا به ایتالیا می‌بردند. مصرف مکرر آن در روم در اپیگرام مارشال<sup>۲</sup> به خوبی به تصویر کشیده شده است.<sup>۳</sup>

شرایط سیاسی به نسبت ایده‌آل در جاده ابریشم چندان طولانی نبود. در سال ۱۳۰ میلادی، چینی‌ها کم کم تسلط خود بر ترکستان را از دست دادند و این منطقه به زودی بار دیگر به دست قبایل محلی ترک افتاد. در غرب، روابط رومی‌ها و اشکانیان رو به وخامت گذاشت. در سال ۱۶۳ میلادی، جنگ دوباره آغاز شد و شدیدتر از هر زمانی پیش از این پیش می‌رفت. یک سال بعد، در حالی که جنگ همچنان جریان داشت، طاعون وحشتناکی بین نیروهای رومی شیوع یافت و در بیشتر دنیای غرب گسترش یافت. در پایان قرن دوم، امپراطوری روم، سلسله هان در چین و شاهنشاهی اشکانی همگی با مشکلاتی روبرو بودند و در اوایل قرن سوم، سلسله هان و خاندان سلطنتی اشکانی، هر دو از قدرت ساقط شدند. ابریشم همچنان در جاده ابریشم حمل و نقل می‌شد، ولی با دشواری بسیار بیشتری نسبت به سال‌هایی که از لویانگ<sup>۴</sup> تا روم صلح برقرار بود.

1. Levant

2. مارس‌یال شاعر رومی است که نام کامل او Marcus Valerius Martialis است. او بین ۳۸ تا ۴۱ میلادی متولد شد. اثر او *Epigrams* (قطعات هجایی) است. این شاعر به طور کلی ۱۵۶۱ قطعه سروده است (م). برای آگاهی بیشتر ر. ک.

<http://www.britannica.com/biography/Martial-Roman-poet>

3. Martial iii. 82. 7, viii. 33. 16, viii. 68. 7, xi. 37. 3, xi. 8. 5, xi. 27. 9-11, xi. 50. 5, xii. 8. 8, xiv. 24.

همچنین به اثر ذیل که از این دوره باقیمانده است رجوع کنید:

Quintilian, Inst. Xii. 10. 47; Juvenal vi. 258, 403.

اگرچه تنوع موضوع اصلی مانع تحلیل قانع کننده درستی از اهمیت تاریخی ارجاعات ادبی به ابریشم و چینی شده، اما بدون شک تصادفی نیست که ارجاعات در اثر مارس‌یال خیلی بیشتر از هر نویسنده غیرعلمی قدیمی است. افزون بر این بیشتر این ارجاعات در کتابهای هشتم تا دوازدهم است که بعد از سال ۹۰ میلادی نوشته شده‌اند.

4. Loyang

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

## اشکانیان و دیگر شاهزادگان اشکانی مروج ادیان خارجی<sup>۱</sup>

دیتر متسلر<sup>۲</sup>

ترجمه رضا اردو<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱۹

### چکیده:

مقاله حاضر درباره شخصیت‌های مختلفی از دوران اشکانی و پسااشکانی است که ادیان گوناگون را تبلیغ یا حمایت می‌کردند: شامل مانی، ابگرهای ادسا (پیروان مسیحیت)، گریگور روشنگر در ارمنستان (معروف به رسول ارمنستان)، ایزاتس آدیابنی (نوکیش یهودی)، آن‌شی‌گائو (مبلغ بودایی در چین) و بلاش (راهب مرموز در تراکیه).

از دیدگاه اروپایی، همانطور که یوزف ولسکی<sup>۴</sup> مرتباً آن را نقد می‌کرد، شاهنشاهی اشکانی<sup>۵</sup> برای مدت طولانی فرهنگی حاشیه‌ای پنداشته می‌شد. در دیدگاهی گسترده‌تر همچون قدرتی گذرا، چه از لحاظ زمانی و چه مکانی، ارزیابی می‌شد؛ که اگر در بافت تاریخ جهانی به آن نگریسته شود قدرتش میان دولت‌های سده پنجم تقسیم شده بود.

---

۱. این مقاله، ترجمه‌ای است از:

Metzler, Dieter, "Arsakiden und andere Parthische Fürsten als Anhänger Fremder Religionen," *Anabasis* 1, 2010, pp. 226-235.

۲. استاد تاریخ باستان دانشگاه مونتسر [rittera@uni-muenster.de](mailto:rittera@uni-muenster.de)

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران [rezarardou@ut.ac.ir](mailto:rezarardou@ut.ac.ir)

4. Wolski 1985, 1993. Vgl. Altheim-Stiehl 1970, 4.

۵. آخرین نگارش‌ها: Hackl, Jacobs, Weber 2010.

در دوران پیشامسیحی،<sup>۱</sup> فرهنگ هلنی-رومی در غرب تا فرهنگ بودایی در شرق و از طرف دیگر فرهنگ کوچگردان آسیای مرکزی<sup>۲</sup> در شمال تا مردمان بدوی و دولت‌شهرهای شبه‌جزیره عرب و آفریقایی‌های ساکن کرانه‌های دریای سرخ در جنوب همگی به واسطه تجارت اقلام گرانبها در ارتباط بودند. از طریق همین راه‌های تجاری، مبلغان مذهبی کارگزاران انتقال فرهنگ میان حوزه‌های فرمانروایی مزبور بودند. هنگامی که استرابون (1.2.1 C14) می‌گوید قدرت روم و اشکانی دانش جغرافی را بسیار گسترش داده یا اگر مانی، که ابتدا به او پرداخته خواهد شد، شهرتش در چهار گوشه دنیا مورد تمثیل بوده در راستای همین موضوع است. او از بابل، ایران، روم، اتیوپی و چین نام می‌برد.<sup>۳</sup> با نگاهی فراخ و دقیق روشن می‌گردد که در ایران اواخر سده سوم میلادی، سده‌ای که کردیر در آن می‌زیسته، ادیان مختلفی وجود داشته است. کردیر در کتیبه‌اش خود را میان یهودیان، مسیحیان، بوداییان، هندوها و مانویان برجسته می‌کند.<sup>۴</sup> از آنجا که بعید است این گروه‌های دینی یکباره در زمان ساسانیان وارد شاهنشاهی شده باشند، باید بیشترشان را متعلق به زمان اشکانیان دانست. در کنار یهودیانی، که از زمان اسارتشان در بابل در بین‌النهرین بودند<sup>۵</sup>، مسیحیان هم حضور داشتند. آنها در همه جا پراکنده و بسیار سازمان‌یافته بودند به طوری که رویدادنامه اربلا از حضور ۱۷ یا ۲۰ اسقف در سال ۲۲۴ م در قطر و بحرین کنونی می‌گوید. اربلا خود از سال ۱۰۴ میلادی مقر اسقفان بود.<sup>۶</sup> همچنین بحث‌های سودمندی درباره تبلیغات بودایی در ایران وجود دارد.<sup>۷</sup>

1. Metzler 2004, 565-576 & 577-600; 2009, 169-173.

2. Olbrycht 1998.

3. Metzler 2004, 584ff.

4. Gignoux 1991; Mosig-Walburg 1982, 77ff.

5. Neusner 1958.

6. Kawerau 1985, 19ff

Hartmann 2000, 135 & 139. رویدادنامه اربلا گره‌ارت دلیل دیگری برای اعتبار آن است.

7 Bulliett 1976; Facenna 1981

برای نخستین تبلیغات بودایی در ایران بنگرید به Fussman 1987, 780f.

بسیاری از گرایش‌ها به ادیان دیگر را اشراف متصل به ساختار شاهنشاهی اشکانی پشتیبانی می‌کردند - یا به عبارتی منابع معمولاً از طریق آنان است که در این باره اطلاعات می‌دهند.<sup>۱</sup> این حقیقت که اعضای خاندان اشکانی، که حدود نیم‌هزاره فرمانروایی کردند، به تجربه ادیان جدید روی باز نشان دادند ارزش تدقیق دارد.

تعلیمات مانی (۲۱۶-۲۷۶)، بنیانگذار دین التقاطی-ثنوی مانوی<sup>۲</sup>، در شرق تا کوانژو<sup>۳</sup> در جنوب چین گسترش یافت و تا زمان دودمان مینگ<sup>۴</sup> (۱۶۴۴-۱۳۶۸) ادامه داشت. از طرف دیگر آموزه‌های او از جنوب سبیری<sup>۵</sup> و پادشاهی اویغور در آسیای مرکزی تا مصر قبلی منتشر شد. او معروف‌ترین و مؤثرترین شخصیت دینی اشکانی بود که رهنمودهای سخت و مرموز و ثنویت‌باوری‌اش در مکتب‌ها و شیوه‌های زندگی کاتارها<sup>۶</sup> در اروپای قرون میانه نیز ادامه یافت.<sup>۷</sup> زندگی‌نامه‌های مانی بسیار ناهمگون هستند.<sup>۸</sup> عموماً گزارش ابن ندیم در الفهرست، اواخر سده دهم میلادی، در این باره مورد اعتماد قرار می‌گیرد.<sup>۹</sup> پدرش فتق یا فاتک - پاتک، فاتیک، پاتیکیوس در منابع دیگر - و مادرش مایس - همچنین اوتاخیم و مریم - بود که هر دو از خاندان اشکانی دانسته شده‌اند. منبعی چینی مادرش را از دودمان کیم-ست-گیون<sup>۱۰</sup> معرفی کرده که هنینگ آن را خاندان کامساراکان ارمنی-اشکانی شناسایی کرده است.<sup>۱۱</sup> پدرش از همدان بود و در تیسفون زندگی می‌کرد. او در معبدی در تیسفون به ریاضت گرایش یافت، متحول شد و به فرقه مغتسله گروید.<sup>۱۲</sup> مانی در این حلقه‌ها رشد کرد - در روستایی به نام

۱. نام‌شناسی آن دوران اطلاعاتی را فراهم می‌کند: نام‌های فراوان زردشتی میان مسیحیان نخستین گسترده‌گی دین جدید در ایران را نشان می‌دهد (Braun 1915, VII).

2. Klima 1962; Ries 1988; Sundermann 2009.

3. Quanzhou

4. Lieu 1985, 212.

5. Maenchen-Helfen 1951, 311ff.

6. Cathars

7. Sproemberg 1971, 85ff.

8. Sundermann 2009.

9. Al-Nadim 1970, 773ff.

10. Kiem-sat-gion

11. Henning aO.

12. Al-Nadim 1970, 774. Klima 1962, 218f.

مردینو در بین‌النهرین متولد شد. حتی پدرش نیز مصمم به پیگیری مسلک مذهبی خود شد! مانی در سن دوازده‌سالگی دریافت وحی را تجربه کرد: فرشته «توم» (قرین، همزاد)، به نام خداوند بهشت نور، به او وحی کرد که از مردم کناره بگیرد و پس از دوازده سال فرشته دوباره ظاهر شد و از او خواست تا ادعای پیامبری کند.<sup>۱</sup> در سال ۲۴۰، دومین شاه بزرگ دودمان جدید، شاپور یکم، به تخت رسید. بنابراین فعالیت‌های مانی اشکانی در زمان ساسانیان انجام شد. از میان مبلغان مانی مارامو به همراه نقاش - تغییر در کاربری نقاشی (در کتاب) از کارهای شناخته‌شده مانی است - و شاهزاده اردبان (ویسپور)، که با توجه به نامش احتمالاً اشکانی از ابرشهر خراسان بوده است، بودند.<sup>۲</sup> گزارش اشکانی بودن خاستگاه بنیانگذار دین، همانطور که بالاتر گفته شد، در منبع عربی متأخر آمده است و از این رو گاهی جدی گرفته نمی‌شود یا حتی آن عنوان را الگویی ادبی برای اشرافی نمودن شخص مورد نظر می‌پندارند.<sup>۳</sup> با این حال، همان‌طور که با مقایسه مجموعه موارد ارائه شده می‌توان دید، دلیلی برای قبول آن وجود ندارد. این حقیقت که مانی، در منابع در دسترس حال حاضر، اشاره‌ای به خاستگاه اشرافی خود نکرده احتمالاً به تدبیر او تفسیر می‌شود: هرگونه اشاره به دودمان شکست‌خورده در میان ساسانیان بدیهی بود که ناکارآمد باشد. موقعیت احترام‌آمیزی که مانی در برابر شاپور یکم کسب کرد نشان می‌دهد که شاه مزبور شاهی روشن‌فکر بوده است؛ چرا که شاپور به سموئل، رهبر یهودیان، نیز توجه نشان داد. جدا از آن، مادرش شاهزاده‌ای اشکانی بود و بخاطر اصل و نسب اشکانی مانی بود که توانست آموزه‌هایش را گسترش دهد و شایستگی خود را بنمایاند. دانشمندان دین مانوی را ردیابی کرده‌اند.<sup>۴</sup>

1. Al-Nadim 1970, 774f. Klima 1962, 223.

2. Andreas, Henning 1933, 12: M2 RII 3.

3. Scheftelowitz 1933, 403f. Klima 1962, 159 n. 17: «مشکوک» & 284 n. 9: «احتمالاً».

4. Widengren 1961, 48ff. Puech 1972.

مانی برای آنکه مکتبش، که ترکیبی از عناصر بودایی و مسیحی و مهری و زردشتی بود، را در جامعه متمدن اواخر اشکانی و اوایل ساسانی اشاعه دهد - همانطور که کلیما اختصاراً بیان کرده - پدیده‌هایی چون بحران‌های اقتصادی، مشکلات اجتماعی و نابرابری فرهنگی که در زمانه‌اش وجود داشت را در بستری بی‌زمان دستاویز طرح کلی اندیشه خود قرار داد. از این رو مکتبش با پیوند زدن مصیبت‌هایی که وابسته به زمان و مکان نبودند جهانی شد و در نسل‌های بعد نیز ادامه پیدا کرد. محتوای تاریک و بدبینانه اندیشه‌اش برای مردمان تحمل رنج را ساده‌تر و آنها را وارد فضای مرموزی می‌کرد که در آنجا سرانجام می‌توانستند به آسایش و رستگاری برسند.<sup>۱</sup>

نسب گریگور روشنگر (ح. ۲۵۳-۳۲۵ م)<sup>۲</sup> - که ارمنستان را مسیحی کرد و همچنین یک نسل پس از مانی بود - را نیز به اشکانیان می‌رسانند. بنابر "تاریخ ارمنستان" موسی خورنی، که البته دیگر منابع نیز با آن هم‌نظر هستند، گریگور با وجود نام یونانی‌اش اصل و نسی اشکانی داشت - یکی از دو پسر انک<sup>۳</sup> از خاندان سورن بود.<sup>۴</sup> انک به تحریک شاپور یکم در سال ۲۵۳ م. خسرو، شاه اشکانی-ارمنی، را کشت تا پسرش را آزاد کند. گریگور سپس برای آنکه به کمک عمه‌اش (خسرووهی<sup>۵</sup>)، همسر شاه هیتالی (کوشانی؟)، به چین برود نزد ساسانیان رفت.<sup>۶</sup> او کودکی‌اش را در کاپادوکیه و شهر قیصریه گذراند؛ جایی که همسر مسیحی بورتار ایرانی، از همراهان انک، عقایدش را به او آموزش داد. منابع گرچه از تغییر کیش تیرداد (۳۰۲ م) سخن گفته‌اند اما درباره ارتباط خاندان پادشاهی ارمنستان با دین مسیحی هیچ اطلاعاتی ارائه نمی‌دهند. مسیحی شدن ارمنستان توسط گریگور رویدادی مهم در سه سده نخست تبلیغات دین

1. Klima 1962, 198.

2. Chaumont 1969, 131ff.

3. Anak

4. Chaumont 1969, 132.

5. Khosrovuhi

6. Chaumont 1969, 132.

مسیحی بود.<sup>۱</sup> گریگور، شاهزاده اشکانی-ارمنی، خود طی تعلیماتی که در خارج از زادگاهش دید مسیحی شد.

حدس جسارت‌آمیز دیگر بلاش، راهب دینوسوس<sup>۲</sup> در قبیلهٔ بِنس<sup>۳</sup> تراکیه، است و از روی نامش احتمال دارد که اشکانی مهاجر بوده باشد. بلاش نام شش شاه اشکانی در سده‌های اول و دوم میلادی بوده و برگرفته از قبیله‌ای افسانه‌ای است که مورخان عرب آن را ذکر کرده‌اند.<sup>۴</sup> این نام در زمان ساسانیان تنها از اواخر سدهٔ چهارم دیده می‌شود. یوستی آن را نامی گوتیک می‌داند. گوت‌ها بعدها به تراکیه آمدند در حالی که ارتباط اشکانیان با دودمان‌های همسایه را می‌توان از زمان دکبالوس<sup>۵</sup> و پاکر دوم نشان داد.<sup>۶</sup> بلاش با الهام از دینوسوس در سال ۱۱ ق.م علیه شاه رسکوپریس<sup>۷</sup> و سپس علیه عمویش، زیمتالکس<sup>۸</sup>، پیشگویی کرد و فعالیتش را تا منطقهٔ خرسنسُس کریمه گسترش داد تا آنکه سرانجام از سپاه کنار گذاشته شد. اینکه کجا و چه زمانی بلاش دانای<sup>۹</sup> دینوسوس شد مشخص نیست.

شاهان مسیحی ابگر پنجم و هشتم، که اشکانی نبودند اما در زمان اشکانیان حکومت عرب ادسا<sup>۱۰</sup> را در اختیار داشتند، بخاطر فرهنگ ایرانی‌شان - برای نمونه نام یکی از اسقف‌هایشان اوستاپ = هوستاسپس بود - به «دختر اشکانیان»<sup>۱۱</sup> ملقب بودند. فرهنگ اشکانی، همینطور سنت ادبی سوری ادسا / اُرهای / اورفه، همچنان پس از فتوحات رومیان تحت فرمان سپتیموس سوروس باقی مانده بود. با آنکه ابگر پنجم را

1. Yevadian 2007.

2. Dio Cassius 54,34,5.

3. Bessen

4. Justi 1895, 345.

5. Dekebalus

6. Olbrycht 1998, 187 n. 67.

7. Rheskuperis

8. Rhoimetalkes

9. Ovcharov 2005, 78ff.

10. Segal 1970.

11. Widengren 1960, 6. Segal 1970, 65.



با نامه‌ای جعلی<sup>۱</sup> و نقشی افسانه‌ای<sup>۲</sup> با مسیح مرتبط دانسته‌اند، اما کلیسای مسیحی در زمان ابگر هشتم – در نزدیکی کاخش؟ – ساخته شده بود که وجودش را گزارشی تاریخی گواهی می‌دهد که در سال ۲۰۱ م. توسط سیل بزرگی ویران شد.<sup>۳</sup> گروه‌های مختلف مسیحی و نویسندگان مهم مسیحی، مانند بردصانس، در ادسا و تحت فرمان ابگرها کار می‌کردند. تا آنجا که به سنت مسیحی مربوط می‌شود، ارجاعاتش نه تنها به غرب شاهنشاهی اشکانی برمی‌گردد بلکه آنجا که در موضوع تولد مسیح به سه مغ ایرانی اشاره دارد نگاهش به شرق است.<sup>۴</sup> تیرداد ارمنی-اشکانی نیز همچون مگی نزد نرون رفت تا او را وارد آئین رازورز مهر کند و او را چون خدایی ستایش کرد.<sup>۵</sup>

هم‌عصر جوان‌تر ابگر پنجم ایزاتس<sup>۶</sup> آدیابنی به مرکزیت اربلا بود که او هم در غرب شاهنشاهی اشکانی قرار داشت. او در سال ۳۶ م به دین یهودی گروید. نامش به باورهای دینی ایرانی اشاره دارد: براساس یوستی، شکل یونانی آن ایزد ایرانی یَزَت را بازسازی می‌کند.<sup>۷</sup> فلاویوس یوسفوس داستانش را روایت کرده است (Ant. 1 Judges 17-96: 20): مُنبازس، پدرش، ایزاتس که پسر محبوبش بود را برای آنکه از برادر بزرگترش تقلید نکند به اسپاسینو خاراکس بین دهانه فرات و دجله در کران خلیج فارس نزد شاه آپزیگیوس<sup>۸</sup> فرستاد. او در آن فضای تجاری دنیادوست توسط انانیاس، مری و نگهدارنده‌اش، به دین یهودی گروید و سپس خود در این زمینه بر زنان شاهان خاراکس تأثیر گذاشت (Josephus 34). پس از مرگ پدرش، منبازس، به آدیابن برگشت و در آنجا بود که متوجه شد مادرش، هلنا، نیز به دین یهودی گرویده است. با وجود نگرانی‌های سیاسی انانیاس و مادرش، او اصرار داشت که برای اثبات تغییر کیشش باید ختنه شود. وقتی برادر و خانواده‌اش کناره گرفتند، اشراف آدیابن مقاومت

1. Desreumaux 1993.

2. "Vera Icon". Segal 1970, 76ff. Belting 1990, 233ff.

3. Segal 1970, 24f.

4. Justi 1895, 369.

5. Dio Cassius 62, 5, 2. Lerouge 2007, 327ff.

6. Neusner 1958, 58ff.

7. Justi 1895, 145f.

8. Abennergios

کردند زیرا نوکیشان از آیین‌های کشور بیزاری می‌جستند. اما با وجود تمام گرفتاری‌ها و حمله‌ها، ایزاتس به سختی بر دین جدید پای فشرد. تنفر نخبگان محلی نسبت به انحراف از سنت‌ها را می‌توان در واکنش سکاها به سلوک خاص مذهبی اناخارسیس<sup>۱</sup> (Herodotus 4, 76) و بعدها به رفتار سکولس<sup>۲</sup> (4,78) دید. گرایششان به افکار یونانی را می‌توان از طرد ارزش‌های سنتی و اعدام پایبندان به سنت دریافت. از طرف دیگر، مثال دیگری می‌تواند نشان دهد که توجه به سنت‌ها در بابل عصر اشکانی چگونه بوده است: در سدهٔ دوم پیش از میلاد، اددندین-احه<sup>۳</sup> در کاخش در گیرسو<sup>۴</sup> مجسمه‌ای دوهزارساله از گودئا<sup>۵</sup>، که در معبد متروکهٔ سومری کشف شده بود، را به نمایش گذاشت<sup>۶</sup> «تا گذشته را به آینده پیوند دهد و سند فرمان و قدرت الهی را حفظ کند»<sup>۷</sup>. پیوندی که ایزاتس آن را در گرویدن به خدای یهود یافت.

و آخرین، و البته نه کمترین، آن‌شی‌گائو<sup>۸</sup> - یکی از مهم‌ترین مبلغان بودایی و مترجمان در چین بود. بخش اول اسم او (آن) نام شاهنشاهی اشکانی = آنسی/آنزی به چینی است. حدود یک سده پیش، پلیوت در سال ۱۹۱۱ طی سخنرانی‌ای دربارهٔ نام «نگان چه-کائو»<sup>۹</sup> صحبت کرد.<sup>۱۰</sup> اگرچه تحقیق او دربارهٔ املای نام مزبور بود اما اشتباه است اگر بعد تاریخی موضوع را در نظر نگیریم. در سال ۱۹۷۶، توانستم به لداخ/غرب تبت سفر کنم. در صومعهٔ بودایی شنکار، در نزدیکی شهر له<sup>۱۱</sup>، زیر دیوارنگاره‌های دینی سالن ردیفی از روحانیان بلندمرتبهٔ بودایی با ریشی تیره و سرپوش ایرانی باشلق‌مانند بودند و پرسشی که مطرح شد این بود که نام و خاستگاه آنان چیست. حقایق مرتبط با زندگی

---

1. Anacharsis

2. Skyles

3. Adadnadin-ahhe

4. Girsu

5. Gudea

6. Kose 2000, 414 & 416 همراه با نمونه‌های دیگر از دورهٔ اشکانی

7. Kose 2000, 425. P. O Harper.

8. An Shigao

۹. نام شخصی که در سال ۱۴۸ به چین رفت و عقاید بودایی را تبلیغ کرد و در سال ۱۷۰ م درگذشت. -م

10. Pelliot 1912, 106.

11. Leh

و کار آن‌شی‌گائو را فورته<sup>۱</sup> تحت عنوان تک‌نگاری *he Hostage An Shigao and his Offspring. An Iranian Family in China* در سال ۱۹۹۵ در کیوتو به چاپ رساند. نخستین گزارش درباره آن‌شی‌گائو حدود سال ۲۰۰ م ثبت شده که او را «بوداسفی<sup>۲</sup> که از انزی آمد و به شی‌گائو معروف شد» معرفی می‌کند.<sup>۳</sup> او در سال ۱۴۸ م در دربار هان در لویانگ<sup>۴</sup> - احتمالاً با کمک بومیان<sup>۵</sup> - ظاهر شد. او در مدت بیست سالی که آنجا بود پس از شناسایی فهرست متون سده چهارمی، ۳۰ متن بودایی - از هر دو شاخه هینایانا و مهایانا - را از زبان پراکریت به چینی ترجمه کرد. اینکه او کجا زبان پراکریت را فراگرفت مشخص نیست. آیا او از یکی از خاندان‌های اشکانی شرق ایران/شمال هند، که زبان پراکریت در آنجا جریان داشت، آمده بود؟<sup>۶</sup> یا به هند رفته - همانطور که کمی بعد از او مانی رفته بود - و زبان پراکریت را در آنجا آموخته بود؟ چرا او دربار اشکانی (کدام دربار) را ترک کرد؟ روایت رایج سنت بودایی از نیمه سده سوم می‌گوید «او از حق حکومتش چشم پوشید تا خود را کاملاً وقف دین کند»<sup>۷</sup>، بدین ترتیب عمو یا برادر کوچکترش را جانشین خود کرد.<sup>۸</sup> او حداقل توانسته به میزبان چینی‌اش اطلاع دهد که از دربار آمده است. او را در دربار پادشاهی به عنوان حاکم (zhizi) اشکانی می‌شناختند، لقب «مارکی»<sup>۹</sup> (hou) دریافت کرد و با احترام به فرماندهی سوارکاران منصوب شد.<sup>۱۰</sup> بنابراین او نه تنها آموزگار محترم بودایی بلکه مهمان بلندمرتبه‌ای از منظر سیاست خارجی بود. اشتراکات تذکره‌های بودایی با متون سیاسی-اداری تطابق این موضوع را نشان می‌دهد. نوادگان آن‌شی‌گائو، که عموماً در سده هشتم در

---

1. A. Forte

2. Bodhisattva

3. Forte 1995, 106.

4. Luoyang

5. Forte 1995, 72.

6. Forte 1995, 69 n. 13; De la Vaissiere 2002, 84.

7. Forte 1995, 66.

8. Forte 1995, 68 n. 9.

9. marquis

10. Forte 1995, 81.

منصب‌های بالا قرار داشتند<sup>۱</sup>، مسلک مذهبی نداشتند و در تاریخ بودایی نقشی ایفا نکردند. او تنها اشکانی بودایی نبود؛ معتقد جوان‌تر از او، آن‌سوان<sup>۲</sup>، بدون آنکه نسب اشرافی داشته باشد (یا آنکه اشاره‌ای به آن نشده) پیش از سال ۱۸۹ م به لویانگ رسید<sup>۳</sup> و خود را وقف دین بودایی کرد. ایرانیان دیگری نیز در این زمان در چین دین بودایی را تبلیغ می‌کردند: سه سغدی با نام کانگ<sup>۴</sup>، که از سمرقند آمده بودند و نمی‌توانستند از خاندان اشرافی بوده باشند، پس از آن‌شی‌گائو به چین آمدند.<sup>۵</sup> کانگ سینگ-هوی (۲۲۲-۲۸۰ م) از خانوادهٔ بازرگانی بود که از هند به جیائوژی<sup>۶</sup> (شمال ویتنام) آمده بودند.<sup>۷</sup>

بنابراین موضوع یافتن نسب سلطنتی رهبران مذهبی، چه بنیانگذاران و چه مبلغان، که نوکیشان نخست سعی دارند بزرگانشان را در آن مقام بنشانند نیست. خاستگاه سلطنتی برای بودا قائل شدن یا تبار مسیح را از قبیلۀ اشرافی داوود دانستن الگویی ادبی برای تذکره‌نویسان بوده است اما آنگاه که موضوع به یک شخص خاص محدود می‌شود، اسناد کافی برای اثبات اشرافی بودن آن وجود ندارد. بنابر این رویکرد تاریخی، مجموعه‌ای از اشراف شاهنشاهی اشکانی وجود داشتند که به ادیان خارجی گرایش یافته‌اند. البته که تغییر کیش دادن امتیازی برای اشراف به حساب نمی‌آمده است. اما بخاطر همان نسبشان در منابع ذکر شده‌اند و – همانطور که در ابتدا ذکر شد – متون تذکره‌ای تفاوتی میان افراد خاص با گروهی از افراد قائل نیستند. می‌توان گفت تنها در زمان ساسانیان است که اعمال شهیدان مسیحی را گزارش کرده‌اند. از طرف دیگر در نظام فئودالی، نظیر شاهنشاهی اشکانی، اشراف از طریق مهمان‌نوازی خاندان‌های دیگر، تحصیل شاهزاده در دربارهای دوست و ازدواج‌های دودمانی ابزارهای زیادی برای ایجاد

---

1. Forte 1995, 22 & 107.

2. An Xuan

3. Forte 1995, 82. Tajadod 2002, 374.

4. K'ang

5. De la Vaissiere 2002, 77ff.

6. Jiaozhi

7. De la Vaissiere 2002, 78.

روابط گسترده داشتند. اشکانیان به خودی خود بیش از دیگران پذیرای خارجی‌ها نبودند اما ساختار فتودالی آنان و امکانات سیاسی و ارتباطی‌شان موجب می‌شد تا افراد بتوانند اینگونه فعالیت‌ها را انجام دهند در حالی که در امپراتوری متمرکز روم و با فرهنگی که در آن غالب بود اینگونه اقدامات دیده نمی‌شد. وضعیت جغرافیایی و تاریخی اشکانیان جذب فرهنگ‌های مختلف را ممکن می‌ساخت.

### منابع و مآخذ:

- Altheim, F., Stiehl, R. 1970: *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin.
- Altheim-Stiehl, R. 1985: 'Der Beginn der sāsānidischen Reichsherrschaft' in P. Kawerau (Übers.), *Die Chronik von Arbela (CSCO 468)*, Löwen, 13–16.
- Andreas, F. C., Henning, W. 1933: 'Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan II' in *Sb. Pr.*
- Ak. Wiss.*, 294–363 [= W. Henning, *Selected Papers I*, 191–260].
- Belting, H. 1990: *Bild und Kult. Eine Geschichte des Bildes vor dem Zeitalter der Kunst*, München.
- Braun, O. 1915: *Ausgewählte Akten persischer Märtyrer*, Kempten-München.
- Bulliett, R.W. 1976: 'Nawbahar and the Survival of Iranian Buddhism' *Iran* 14, 140–145.
- Chaumont, M.-L. 1969: *Recherches sur l'histoire d'Arménie de l'avenement des Sassanides à la conversion du Royaume*, Paris.
- De la Vaissière, E. 2002: *Histoire des marchands sogdiens*, Paris.
- Desreumaux, A. 1993: *Histoire du roi Abgar et de Jésus*, Turnhout.
- Facenna, D. 1981: 'A New Fragment of Wall-Painting from Ghāga Šāhr (Kuh-i Khvaga, Sistan, Iran)' *EW* 31, 83–98.
- Forte, A. 1995: *The Hostage An Shigao and his Offspring. An Iranian Family in China*, Kyoto.
- Fussman, G. 1987: 'Aśoka II: Aśoka and Iran' in *EncIr* ([www.iranica.com](http://www.iranica.com)).
- Gerhardt, Th., Hartmann, U. 2000: 'Ab Arsace caesus est. Ein parthischer Feldherr aus der Zeit Trajans und Hadrians' *Göttinger Forum für Altertumswissenschaft* 3, 125–142

- Gignoux, Ph. 1991: *Les quatre inscriptions du mage Kirdīr*, Paris.
- Hackl, U., Jacobs, B., Weber, D. 2010: *Quellen zur Geschichte des Partherreiches. Textsammlung mit Übersetzungen und Kommentaren* I-III, Göttingen.
- Henning, W.B. 1943: 'The Book of the Giants' *BSOAS* 11, 52–74 (repr. in W.B. Henning, *Selected Papers* II: Acta Iranica 15, Leiden 1977, 115–137).
- Kawerau, P. 1985: *Die Chronik von Arbela (CSCO 468)*, Löwen.
- Klima, O. 1962: *Manis Zeit und Leben*, Prag.
- Kose, A. 2000: 'Das Palais auf Tell A von Girsu. Wohnstätte eines hellenistisch-parthischen Sammlers von Gudeastatuen?' *Baghdader Mitteilungen* 31, 377–431.
- Lerouge, Ch. 2007: *L'image des Parthes dans le monde gréco-romain*, Stuttgart.
- Lieu, S.N. 1985: *Manichaeism in the later Roman Empire and Medieval China. A Historical Survey*, Manchester.
- Maenchen-Helfen, O. 1951: 'Manichaeans in Siberia' in W. J. Fischel (ed.), *A Volume presented to William Popper*, Berkeley-Los Angeles, 311–326.
- Metzler, D. 2004: *Kleine Schriften zur Geschichte und Religion des Altertums und deren Nachleben*, Münster.
- Metzler, D. 2009: 'Achszeit als Ereignis und Geschichte' in Martin Fitzenreiter (Hrsg.), *Das Ereignis. Geschichtsschreibung zwischen Vorfall und Befund* (IBAES 10), London, 169–174.
- Mosig-Walburg, K. 1982: *Die frühen sasanidischen Könige als Vertreter und Förderer der zarathustrischen Religion*, Frankfurt.
- al-Nadim 1970: *The Fihrist of al-Nadim*, ed. by B. Dodge, New York-London).
- Neusner, J. 1958: *A history of the Jews in Babylonia I: The Parthian Period*, Leiden.
- Olbrycht, M.J. 1998: *Parthia et ulteriore gentes. Die politischen Beziehungen zwischen dem arsakidischen Iran und den Nomaden der eurasischen Steppen*, München.

- Ovcharov, N.D. 2005: *Perperikon. A Civilization of the Rock People*, Sofia.
- Pelliot, P. 1912: 'Les influences iraniennes en Asie Centrale et au Extrême Orient' *Revue d'Histoire et de Littérature Religieuses*, N.S. 3, 97–119.
- Puech, H. Ch. 1972: *Le manichéisme*, Paris.
- Ries, J. 1988: *Les Études manichéennes des controverses de la réforme aux découvertes de XXe siècle*, Lovain la Neuve.
- Schuol, M. 2000: *Die Charakene. Ein mesopotamisches Königreich in hellenistisch-parthischer Zeit*, Stuttgart.
- Sundermann, W. 2009: 'Mani' in *EnclIr* (www.iranica.com).
- Sproemberg, H. 1971: 'Die Entstehung des Manichaismus im Abendland' in H. Sproemberg, M. Unger (eds.), *Mittelalter und demokratische Geschichtsschreibung*, Berlin, 85–102.
- Scheftelowitz, I. 1933: 'Stammt der Religionsstifter Mani aus dem iranischen Herrscherhaus der Arsakiden?' in *Oriental Studies in Honour of Cursetji Erachji Pavry*, London, 403–404.
- Segal, J.B. 1970: *Edessa, the Blessed City*, Oxford.
- Tajadod, N. 2002: 'Les premiers traducteurs des soutras bouddhiques en Chine, les Parthes An Shigao et An Xuan' in Ph. Huyse (ed.), *Iran: questions et connaissances I: Periode Ancienne*, Paris, 363–380.
- Wolski, J. 1985: 'Dans l'attente d'une nouvelle histoire parthe' *Iranica Antiqua* 21, 163–173.
- Widengren, G. 1960: *Iranisch-semitische Kulturbegegnung in Parthischer Zeit*, Opladen.
- Widengren, G. 1961: *Mani und der Manichäismus*, Stuttgart.
- Yevadian, M.K. 2007: *Christianisation de l'Arménie, Retour aux sources. La genèse de l'Eglise d'Arménie des origines aux milieu du IIIe siècle I*, Lyon.

# جندے شاہپور

شاپا: ۵۲۰۱ - ۲۴۷۶



JSMagazine.ir



info@JSMagazine.ir

عناوین و مقالات مجلہ را بہ صورت آنلین ببینید